

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَحْلِفِهِمْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پایه هشتم دوره اول متوسطه



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

فارسی - پایه هشتم دوره اول متوسطه - ۸۰۳

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

حسن ذوالقاری، حاتم زندی، مهدی اذرجین، زهرا سلطانی مطلق، ابراهیم هداوند میرزا، حجت کجانی حصاری و علی رضا چنگیزی (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
فریدون اکبری شلدر، مصوصه بخفی‌بازکی، محمد رضا سنگری و شهناز عبادتی (اعضای گروه تألیف) -
فاطمه اسد (ویراستار)

اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
احمدرضا آمنی (مدیر امور فنی و چاپ) - مجید ذاکری یونسی (مدیر هنری) - جواد صفیری (طراح گرافیک، طراح جلد و صفحه‌آرا) - سانیا پور حسینی گرانی، سحر رادبور، مریم طباطبایی، صبا صفا و حافظه میرآفتابی (تصویرگر) - کامران انصاری (طراح خط رایانه‌ای) -
زهرا ایمانی نصر، سیده فاطمه محسنتی، فاطمه گیتی جیین، زهرا رشیدی مقدم، سپیده ملک ایزدی، حمید نایاب کلاچاهی، فاطمه رئیسان فیروز آباد (امور آماده‌سازی)

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۰۲۶۱۶۱۹، ۰۲۶۶۰، ۰۹۲۶۶، ۰۸۸۳۰، ۰۷۳۵۹، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

ویکا: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ دارویخن
تلفن: ۰۲۶۱۵۸۵۱۵، ۰۲۶۱۰، ۰۴۹۸۵۱۶، ۰۴۹۸۵۱۶۰، کد پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران (سهامی خاص)

چاپ نهم

همه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نفاسی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیکرد قانونی قرار می‌گیرند.



نام کتاب:

بدیدآورنده:

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:

شناسة افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:

مدیریت آماده‌سازی هنری:

شناسة افزوده آماده‌سازی:

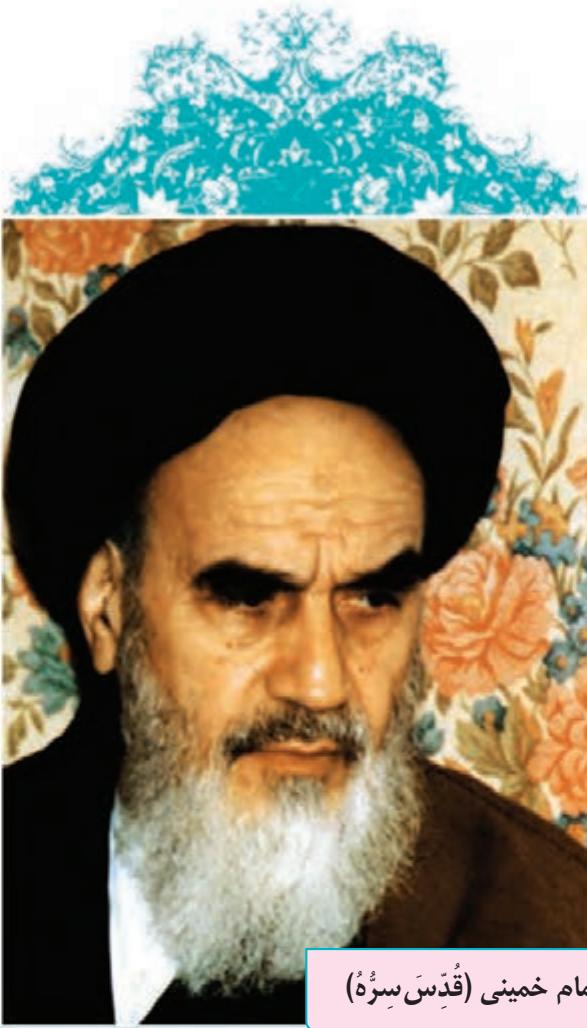
نشانی سازمان:

ناشر:

چاپخانه:

سال انتشار و نوبت چاپ:

ISBN 978-964-05-2348-3 ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۳۴۸-۳



امام خمینی (قدس سرہ)



فرزندان عزیزم، امید است با نشاط و خرمی درس هایتان
را خوب بخوانید و در همان حال، به وظایف اسلامی که
انسان ها را می سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید
و اطاعت و خدمت پدران و مادران تان را غنیمت شمارید.



۱۶ مقدمه

۹ ستایش: به نام خدایی که جان آفرید

۱۱ فصل اول: زیبایی آفرینش

۱۲ درس اول - پیش از اینها

۱۶ حکایت: به خدا چه بگوییم؟

۱۷ درس دوم - خوب جهان را ببین! صورتگر ماهر

۲۳ روان خوانی: جوانه و سنگ

۲۹ فصل دوم: شکفتن

۳۰ درس سوم - ارمغان ایران

۳۵ حکایت: فوت کوزه گری

۳۶ درس چهارم - سفر شکفتن

۴۲ شعرخوانی: شوق مهدی (عج)

۴۳ فصل آزاد: ادبیات بومی (۱)

۴۴ درس پنجم - درس آزاد

۴۶ حکایت / شعر خوانی

۴۷ فصل سوم: سبک زندگی

۴۸ درس ششم - راه نیک بختی

۵۱ درس هفتم - آداب نیکان

۵۸ حکایت: خودشناسی

۵۹ درس هشتم - آزادگی

۶۳ روان خوانی: آقا مهدی

زیبایی آفرینش

شکفتن

فصل آزاد: ادبیات بومی

(۱)

سبک زندگی



٦٧ | فصل چهارم: نام‌ها و یادها

- ٦٨ | درس نهم - نوجوان با هوش، آشپززاده وزیر، گریه امیر
- ٧٥ | درس دهم - قلم سحرآمیز، دو نامه
- ٨٠ | حکایت: نام خوش بو
- ٨١ | درس یازدهم - پرچم‌داران
- ٨٤ | شعرخوانی: ای وطن من

نام‌ها و یادها

٨٩ | فصل پنجم: اسلام و انقلاب اسلامی

- ٩٠ | درس دوازدهم - شیرِ حق
- ٩٣ | حکایت: اُن شاء الله
- ٩٤ | درس سیزدهم - ادبیات انقلاب
- ٩٩ | درس چهاردهم - یاد حسین علیه السلام
- ١٠٢ | روان‌خوانی: شوق آموختن

اسلام و
انقلاب اسلامی

١٠٧ | فصل آزاد: ادبیات بومی(۲)

- ١٠٨ | درس پانزدهم - درس آزاد
- ١١٠ | حکایت / شعر خوانی

فصل آزاد: ادبیات بومی
(۲)

١١١ | فصل ششم: ادبیات جهان

- ١١٢ | درس شانزدهم - پرنده آزادی، کودکان سنگ
- ١١٨ | درس هفدهم - راه خوشبختی
- ١٢٣ | روان‌خوانی: آن سوی پنجره

ادبیات جهان

١٢٥ | نیایش

١٢٦ | واژه نامه

١٣٣ | اعلام: اشخاص، آثار، مکان‌ها

١٤٤ | فهرست منابع

مقدمه

سخنی با دبیران ارجمند



حکیم سخن در زبان آفرین

به نام خداوند جان آفرین

پروردگار حکیم را سپاس می‌گوییم که بخت بلند خدمت به آموزش عمومی کشور را روزی ما قرار داده است. پس از حمد و ستایش پروردگار مهریان، به آگاهی همکاران ارجمند می‌رسانیم که کتاب فارسی پایه هشتم، بر بنیاد رویکرد عام «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنجگانه علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل و جلوه‌های آن در چهار پهنه خود، خلق، خلقت و خالق، بر پایه «برنامه حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی»، سازماندهی و تألیف شده است.

امیدواریم آموزش این کتاب، به رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و پرورش باشته‌تر نوجوانان یاری رساند و به گشایش کرانه‌های امید و روشنایی فراودی آینده‌سازان ایران عزیز بینجامد.

برای اجرای نیکوتر این برنامه و اثربخش ساختن فرایند یادگیری، توجه شما همکاران ارجمند را به نکات زیر، جلب می‌کنیم:

■ رویکرد خاص برنامه فارسی آموزی، رویکرد مهارتی است: یعنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی، تأکید

می‌ورزد و ادامه منطقی کتاب‌های فارسی دوره ابتدایی است؛ به همین روی، لازم است همکاران ارجمند از ساختار و محتوای کتاب‌های دوره پیش، آگاه باشند.

■ رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین، توصیه می‌شود در فرایند تدریس از طراحی و به کارگیری شیوه‌های یادگیری متنوع و روش‌های همیاری و گفت‌و‌گو استفاده شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی - یادگیری، کلاس را سرزنش و بانشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری، ژرفای بیشتری می‌بخشد.

■ در بخش مهارت‌های خوانداری، ویژگی‌های گفتاری و آوای زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و خُرده مهارت‌های دیگر، به طور مناسب، مورد توجه قرار گیرد.

■ در آموزش، از بیان مطالب اضافی که به انباشت دانش و فرسایش ذهنی دانش‌آموزان، منجر می‌شود، پرهیز شود. این موضوع به ویژه در دانش زبانی و ادبی، به طور جدی رعایت شود. مباحث دستوری، ادبی و زبانی در سال‌های آینده، با گستردگی بیشتری، بیان خواهد شد؛ بنابراین، به همین اندازه و محدوده کتاب، باید بستنده کرد.

■ دانش زبانی و ادبی، برگرفته از متن درس است و پیوستگی بسیاری با ساختار زبانی درس دارد. آموزش این نکات به درک و فهم بهتر متن، کمک می‌کند؛ بنابراین «متن محوری» در این بخش، از اصول مورد تأکید است.

■ روان‌خوانی‌ها، شعرخوانی‌ها و حکایات با هدف پرورش مهارت‌های خوانداری، ایجاد نشاط و طراوت ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب خوانی، در ساختار این کتاب گنجانده شده‌اند. در پایان هر «روان‌خوانی» بخش «فرصتی برای اندیشیدن» با دو پرسش، تدوین شده است. این پرسش‌ها برای تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، پرورش روحیه نقد و تحلیل متون، تنظیم شده است.

■ فعالیت‌های بخش «گفت‌و‌گو» مربوط به قلمرو مهارت‌های گفتاری زبان است؛ از نوشتن پاسخ در این بخش، خودداری شود تا فرصت پرورش سخن‌گویی و تقویت فنّ بیان، فراهم آید و فرهنگ هماندیشی و گفتمان سازنده و روحیه نقدپذیری، نهادینه شود.



■ فصل «ادبیات بومی» با درس‌های آزاد، فرصت بسیار مناسب برای توجه به گنجینه‌های فرهنگ سرزمینی و مشارکت دانش‌آموزان عزیز و دبیران گرامی در تالیف بخشی از کتاب است. پیشنهاد می‌شود برای تولید محتوای این درس‌ها به موضوع‌های متناسب با عنوان فصل در قلمرو فرهنگ، ادبیات بومی، آداب و سُنّت محلی، نیازهای ویژه نوجوانان و دیگر ناگفته‌های کتاب توجه شود.

■ فرصت‌ها و فعالیت‌های نوشتاری به گونه‌ای طراحی و سازماندهی شده‌اند تا یادگیری و تثبیت آموخته‌ها و کاربرد صحیح آنها به درستی محقق شود. فعالیت‌های نوشتاری، تمرینی برای درست‌نویسی و تقویت سواد ادراکی محتوای کتاب فارسی است.

■ فعالیت‌های نوشتاری باید در دفترچه پاسخ داده شوند. نوشتن پاسخ برخی از فعالیت‌های نوشتاری در کلاس به صورت گروهی، به پرورش تفکر دانش‌آموزان کمک می‌کند و روحیه مشورت‌پذیری را شکوفا می‌سازد.

■ درس نگارش و انشا که در پرورش ذهن، خلاقیت و تقویت توان نویسنده‌گی بسیار مؤثر است، از مهر سال ۱۳۹۳، در قالب کتابی جداگانه، طراحی شده است؛ به همین سبب، فعالیت‌هایی که در این کتاب ماهیت نگارشی داشتند، به آن کتاب راه یافتد.

■ همه عناصر ساختاری و محتوایی کتاب فارسی، بر بنیان اصول علم برنامه‌ریزی درسی، به صورت یکپارچه و درهم تنیده، سازماندهی شده‌اند؛ از این‌رو، آموزش این کتاب، باید به یک دبیر واگذار شود و برنامه‌ریزان محترم آموزشی مدارس نیز لازم است به این اصل، پاییند باشند و از تفکیک ساعت‌آموزشی و مواد درسی (فارسی، املاء) و تقسیم آن میان چند دبیر، بتوانند دبیران غیرمتخصص، جداً خودداری کنند.

■ زمان آموزش کتاب «فارسی» با املاء، دو ساعت؛ و کتاب «آموزش مهارت‌های نوشتاری (نگارش و انشا)» هم دو ساعت در هفته است.

■ گروه زبان و ادب فارسی

■ دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

■ نشانی رایانه‌ای: Literature_dept.talif.sch.roshd.ir

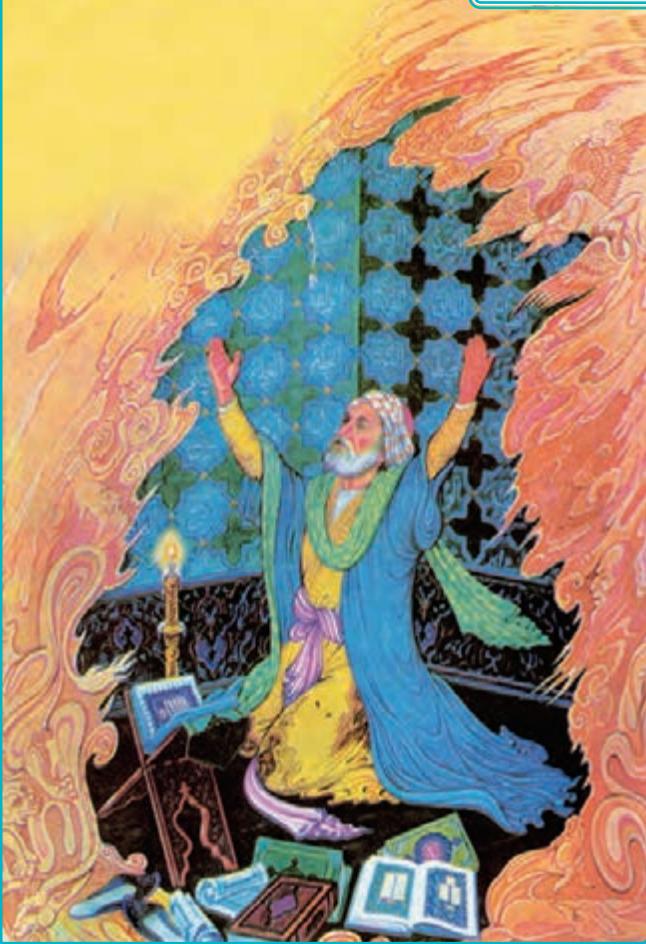


ستایش



ای نام کنونی تو سرور
دیوان باد

وی علمت روی تزیف ده عذان باد



مستوره کردستانی

به نام خدایی که جان آفرید



حکیم سخن در زبان آفرین
کریم خلاجش پوش پذیر
بنی آدم و مرغ و مور و مکس
یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
کروهمی بر آتش برد ز آب نیل
بزرگان نهاده بزرگی ز سر
فروماده از گنه ما هیش
بصر، متہای جاش نیافت
 صغایی به تدریج، حاصل کنی
توان رفت جز بر پی مصطفی

۱ به نام خداوند جان آفرین
خداوند بخشندۀ دشکر
پرستار امرش همه چیز و کس
یکی را به سر، برند تاج بخت
کلستان گند آتشی بر خیل
۵ به درگاه لطف و بزرگیش بر
جهان، مُقْتَقِ بر الیش
بشر، ماورای جلاش نیافت
تائل در آئینه دل کنی
مال است سعدی که راه صفا

بوستان، سعدی

فصل اول

زیبایی آفرینش

شم دل بازنگر جان بین

کنگه نایوفن است آن بین

هاتف اصفهانی





پیش از اینها

خانه‌ای دارد میان ابراهی
خشی از الماس و خشی از طلا
بر سر تختی شسته با غرور
هر ستاره، پوکی از تاج او
میل و طوفان، نفره توفده‌اش
تچ کس را در حضورش راه نیست
خانه‌اش در آمان، دور از زمین
مرهبان و ساده و زیبا نبود

۱ پیش از اینها، فکر می‌کردم خدا
مثل قصر پادشاه قصه‌ها
پایه‌ای برجش از عاج و بلور
ماه، برق کوچکی از تاج او
رعد و برق شب، طینی خنده‌اش
تچ کس از جای او آگاه نیست
آن خدا بی‌رحم بود و گشکین
بود، اتا در میان ما نبود

مریبانی هیچ معنایی نداشت
 از زمین از آسمان از ابره
 «پرس وجو از کار او کاری خطاست»
 ترس بود و وخت از ششم خدا
 از خدا در ذهنم این تصویر بود
 راه افتدام به قصد یک نفر
 خانه‌ای دیدیم، خوب و آشنا
 گفت: «اینجا خانه خوب خداست»
 کوشش‌ای خلوت، نازی ساده خواند
 با دل خود گفت و گویند تازه کرد
 خانه‌اش اینجاست؟! اینجا در زمین؟!
 فرش‌هاش از گلیم و بوریاست
 مثل نوری در دل آئینه است
 نام او نور و نشان روشنی
 این خدای مریبان و آشناست
 از رک گردن به من نزدیک تر
 دوست باشم، دوست، پاک و بی‌بیا

در دل او، دوستی جایی نداشت
۱۰
 هر چه می‌پرسیدم از خود از خدا
 زود می‌گفتند: «این، کار خداست
 نیست من در ناز و در دعا
 پیش از اینها، خاطرم و لکیر بود
 تا که یک شب، دست در دست پدر
۱۵
 در میان راه، در یک روتا
 زود پرسیدم: «پدر، اینجا کجاست؟»
 گفت: «اینجا می‌شود یک سخنه ماند
 با وضوی دست و رویی تازه کرد
 گفتش: «پس آن خدای خنگین
۲۰
 گفت: «آری خانه او بی‌ریاست
 مریبان و ساده و بی‌کینه است
 عادت او نیست خشم و دشمنی
 تازه فرمیدم: خدایم این خداست
 دوستی از من به من نزدیک تر
۲۵
 می‌توانم بعد از این، با این خدا

به قول پرستو، قیصر امین پور

خود ارزیابی

- ۱ شاعر در جمله «اینجا خانه خوب خداست» به چه نکته‌ای اشاره دارد؟
- ۲ درک و دریافت خود را از مصراج «نام او نور و نشانش روشنی» بیان کنید.
- ۳ چه راه‌هایی برای شناخت خداوند هستی وجود دارد؟
- ۴

دانش ادبی

در سال پیش، با مفهوم زبان و ادبیات و تفاوت آن دو آشنا شدیم. می‌دانیم که ساختمان زبان از عناصری تشکیل می‌شود. واژه‌ها و جمله‌های زبان، مانند ظرف‌هایی هستند که فکر ما را در خود جای می‌دهند. ما باید هنگام خواندن هر اثر و شنیدن گفتار هر شخص، با درنگ و تأمل، نحوه گزینش واژه‌ها و زمینه فکری آن را جست‌وجو کنیم؛ پس برای درک بهتر هر اثر باید به «ساختار» و «محتوی» آن توجه کرد.

برای بررسی ساختار (شکل بیرونی) هر اثر، می‌توانیم از این پرسش‌ها بهره بگیریم.

- متن اثر، به «نشر» است یا به «نظم»؟
 - شیوه بیان نوشته، «زبانی» است یا «ادبی»؟
 - واژه‌های متن، ساده و قابل فهم هستند یا دشوار و دیریاب؟
- اکنون با توجه به این پرسش‌ها، شعر «ستایش» و «درس اول» را از نظر ساختار با هم مقایسه کنید.

گفت و گو

- ۱ درباره زمینه فکری شعر «ستایش» در گروه‌ها گفت و گو کنید.
- ۲ درباره ارتباط مفهوم آیه زیر با متن درس، پس از تأمل و تفکر، گفت و گو کنید.
«ما از رِگ گردن به شما نزدیک تریم.» (سوره «ق»، آیه ۱۶)

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ از متن «ستایش» و «درس اول» واژه‌هایی بباید که در آنها یکی از حروف «ذ، ز، ض، ظ» به کار رفته باشد.
- ۲ جدول زیر را کامل کنید.

زمان	مصدر	بن مضارع	فعل
			رفت
			دارد

- ۳ ردیف و قافیه را در بیت هشتم و هجدهم شعر «پیش از اینها» مشخص کنید.
- ۴ سعدی در بیت زیر، به کدام داستان‌های دینی اشاره کرده است؟
گروهی بر آتش بَرَدْ ز آب نیل «گلستان کُند آتشی بر خلیل

در زبان فارسی، بعضی حروف، مانند «ذ، ز، ض، ظ» تلفظ (آواهای) یکسان دارند اما شکل نوشتاری آنها متفاوت است؛ با دقّت در معنا، به املای این گونه واژه‌ها توجه کنید.

حکایت

به خدا چه بگویم؟



روزی، علامی گوسفدان ارباش را به صحراء برد. گوسفدان در دشت سرگرم چرا بودند که مسافری از راه رسید و با دیدن انبوه گوسفدان، به سراغ آن غلام (چپان) رفت و گفت: «از این همه گوسفدان‌ت، یکی را به من بده.» چپان گفت: «نه، نمی‌توانم این کار را بکنم؛ هرگز!» مسافر گفت: «یکی را به من بفروش.» چپان گفت: «گوسفدان از آن من نیست.» مرد گفت: «خداوند ش را بگوی که گرگ ببرد.» غلام گفت: «به خدای چه بگویم؟!»

رساله قصیر زاده

خوب، جهان را ببین!

۳

درس دوم



اگر اندیشهات را به کار گیری تا

توانی به راز آفرینش پی ببری، دلایل
روشن به تو خواهد گفت که آفریننده
مورچه کوچک، همان آفریدگار درخت
بزرگ خرماست.

از شلقتی‌های آفرینش خالق
بی‌همتا، اسرار پچیده حکیمانه در آفریدن
خفاشان است. روشنی روز، که همه
چیز را می‌گشاید، چشمانشان را می‌بندد؛ زیرا خفاش از حرکت در نور در خشان
ناتوان است و تاریکی شب، که هر چیز را به خواب فرمی برد، چشمان آنها را باز
می‌کند؛ پس او در روز، پلاک‌ها را بر سیاهی دیده‌ها می‌اندازد و شب را چونان
چراغی بر می‌گزیند تا در پرتو تاریکی آن، روزی خود را جست و جو کند.

پروردگار، بال‌هایی برای پرواز آنها آفرید، این بال‌ها همانند لاله‌های
گوش‌اند؛ بی‌پر و بدون رک‌های اصلی، اما توجای رک‌ها و نشانه‌های آن را،



به خوبی، می‌بینی. بال‌هایی که نه آن قدر نازک هستند که در هم بشکند و نه چندان محکم که سینکنی کنند. در حالی که فرزند اشان به آنها چسبیده‌اند، پرواز می‌کنند. فرزندان از مادر اشان جدا نمی‌شوند تا آن هنگام که اندامشان نیر و مند شود و بال‌ها، قدرت پرواز کردن پیدا کند و بدانند که راه زندگی کردن کدام است.

اکنون، اگر می‌خواهی، در مورد شفقتی آفرینش ملخ، سخن بگو که خدا برای او دو چشم سرخ و دو حدقه، چونان ماه تابان آفرید، و به او کوش پنهان، و دهانی متناسب اندامش بخشید. ملخ، حواسی نیر و مند و دو دندان پیشین دارد که لیا هان را می‌چیند و دو پای داس مانند که اشیا را بر می‌دارد. کشاورزان از ملخ‌های ترسند و قدرت دفع آنها را ندارند؛ حتی اگر همه متّحد شوند، ملخ‌ها، نیر و مندانه وارد کشتزار می‌شوند و آنچه می‌دارند، می‌خورند؛ در حالی که تمام اندامشان، به اندازه یک انگشت باریک نیست. به مورچ و کوچکی جثه آن بنگر که چگونه عظمت خلقت او با چشم و اندیشه انسان درک نمی‌شود. نگاه کن چگونه روی زمین راه می‌رود و برایی بدست آوردن روزی خود تلاش می‌کند. او دانه‌ها را به لایه خود می‌برد و در جایگاه ویژه، نکه می‌دارد و در فصل گرما برای خواراک زمستان می‌کوشد. اگر اندیشه کنی، از آفرینش مورچ دچار شفقتی خواهی شد! از شکفت انگلیز ترین پرندگان در آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در استوارترین شکل بیافرید؛ با بال‌های زیبا که پرهای آن به روی یکدیگر انباشته شده و ذم

کشیده اش که آن را چونان چتری کشوده است که طاووس آن را بر سر خود سایبان می سازد؛
کویی بادبان کشته است که ناخدا آن را بر افراسته است. اگر رنگ های پرهای طاووس را
به رویدنی های زمین تشییه کنی، خواهی گفت: «دسته گلی است که از شکوفه های رنگارنگ
گل های بهاری فراهم آمده است»، و اگر آن را با پارچه های پوشیدنی همانند سازی،
چون پارچه های زیبایی پرنقش و نگار است. پرهای طاووس، چونان برگ خزان دیده،
می ریزد و دوباره می روید تا دیگر بار شکل و رنگ زیبای
گذشته خود را بازیابد. اگر در تماشای یکی از پرهای
طاووس دقت کنی، لحظه ای به سرخی گل، و لحظه ای
دیگر به سبزی و گاه به زردی زر ناب، جلوه می کند.

بر فراز گردن طاووس، به جای یال، کاملی
سبز رنگ و پرنقش و نگار رویده است. در اطراف
گردش، کویا چادری سیاه افکنده، پنداری با رنگ سبز
تندی در هم آمیخته که در کنار شکاف کوشش، جلوه خاصی
دارد. لکتر رنگی می توان یافت که طاووس از آن در
اندامش نداشته باشد.



صورتگر ماهر



از کجا گرد و پیدار، این همه نقش و نگار؟
چون برآید این همه گل های نظر کامکار؟
چون بجولی کاین تصاویر از کجا شد آنکار؟
ابر از هجر که می کرید بدین سان زار زار؟
این همه صورت برد بر صفحه هستی به کار؟

راستی را، کس نمی داند که در فصل بهار
عقل نمای، حیران شود کز خاک تاریک نزند
چون نپرسی کاین تاثیل از کجا آمد پدید؟
برق از شوق که می خندد بدین سان قاد قاد؟
کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر

قاآنی شیرازی



- ۱ در بیت آخر شعر «صورتگر ماهر» به کدام یک از نام‌های خداوند اشاره شده است؟
- ۲ چه شگفتی‌های دیگری از زندگی مورچه می‌دانید؟
- ۳ چرا خداوند، در قرآن کریم، انسان را به اندیشیدن در شگفتی‌های خلق‌ت دعوت می‌کند؟
- ۴

در متن درس، بخشی از شگفتی‌های آفرینش، مانند خفّاش، ملخ، مورچه و طاووس، به دقت، توصیف شده است.

بهره‌گیری از حواس پنج‌گانه، ما را در درک بهتر زیبایی‌های آفرینش کمک می‌کند. به نظر شما، در توصیف رنگ‌های پر طاووس، کدام حس، بیش از بقیه به کار آمده است؟ با خوب نگریستن به پدیده‌ها و محیط اطراف خود و تأمل در ویژگی‌های آنها، به دانش و آگاهی بسیاری دست می‌یابیم. دقت در نگاه کردن و خوب دیدن، یکی از راه‌های تقویت ذهن و توانایی‌های زبان است. برای اینکه توصیف‌ها آسان و دقیق‌تر صورت گیرد، می‌توان از آرایه «تشبیه» استفاده کرد.

در این درس، امام علی^{علیہ السلام} برای بهتر شناساندن زیبایی‌های خلقت طاووس، آن را به چیزهای مختلفی تشبیه کرده است؛ «دُم کشیده طاووس» را به «چتر گشوده» و «بادیان کشته»، و پرهایش را به «برگ خزان دیده» مانند کرده است.

اکنون دقیق‌تر و گسترده‌تر، موضوع تشبیه را بررسی می‌کنیم:

«پرهای طاووس، مانند دسته گل پر نقش و نگار، رنگارنگ است.»

با اندکی دقت در می‌یابیم که این تشبیه، چهار رکن یا قسمت دارد:

■ رکن اول (مشبه)، «پرهای طاووس» است که به چیزی تشبیه شده است.

■ رکن دوم (مشبیه به)، «دسته گل پر نقش و نگار» است که «پرهای طاووس» به آن مانند شده است.

■ رکن سوم (وجه شبه)، شباهتی است که بین این دو وجود دارد. آیا می‌دانید شباهت آنها در چیست؟

■ رکن چهارم (ادات تشبیه)، واژه‌ای است که شباهت «پرهای طاووس» را به «دسته گل» برقرار می‌سازد. در مثال بالا، واژه «مانند» این نقش را دارد.

گاهی اوقات، رکن سوم و چهارم حذف می‌شود.

گفت و گو

۱ درباره «شگفتی‌های آسمان»، از منابع مناسب، مطالبی فراهم آورید و آن را در کلاس بخوانید و درباره آن گفت و گو کنید.

۲ در ابیات زیر، «خفاش» و «طاووس» به عنوان نشانه به کار رفته‌اند؛ درباره مفهوم نمادین هر یک از آنها تحقیق و گفت و گو کنید.

نور خورشید در جهان، فاش است
(سنایی)

طاووس را به نقش و نگاری که هست، خلق
(سعدي)

فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، کلمه‌هایی بباید که یکی از حروف زیر، در آنها به کار رفته باشد؛ سپس آنها را بنویسید. «ت، ط»، «ث، س، ص»، «ق، غ»

۲ ارکان تشبيه را در هر یک از موارد زیر مشخص کنید.

▪ ملخ، دو پای داس مانند دارد که با آنها اشیا را بر می‌دارد.

▪ مهریان و ساده و بی‌کینه است مثل نوری در دل آینه است

۳ به کمک واژه زیر، یک تشبيه بنویسید، به‌طوری که همه ارکان تشبيه را دارا باشد.

.....
خورشید:

۴ شاعر در سروده **«صورتگر ماهر»** به کدام پدیده‌های خلقت اشاره کرده است؟

بین واژه‌ها، فاصله معینی وجود دارد که به آن «فاصله میان واژه‌ای» می‌گویند؛ رعایت نکردن فاصله مناسب بین حروف‌های یک واژه یا واژه‌های یک جمله، در خواندن آنها ابهام ایجاد می‌کند؛ مانند: □ او هر روزنامه‌ای می‌خواند. □ او هر روز نامه‌ای می‌خواند.

روان‌خوانی

جوانه و سنگ



خاک تشننه تکانی خورد و ذرات ریز آن جابه‌جا شدند. جنب و جوشی ناآشنا، زمین تیره را در خود گرفت. موجود تازه، سر از خاک بیرون آورد. جوانه‌ای در حال به دنیا آمدن بود.

جوانه تلاش می‌کرد سرش را از دل خاک تیره بیرون بیاورد. ذرات سنگین خاک را کنار می‌زد. دستش را به دانه‌های شن می‌گرفت و خودش را بالا می‌کشید. سرانجام، پس از چند ساعت تلاش، آرام آرام سینه خاک را شکافت و سرش را بیرون آورد. پیش پایش سنگ بزرگی بر زمین نشسته بود.

جوانه نگاهی به سنگ کرد؛ نفس راحتی کشید و گفت: «آه! نمی‌دانی زیر زمین چقدر تاریک بود!»

بعد، سرش را بالا آورد و به آسمان نگاه کرد. خورشید نور گرمش را به صورت او پاشید. جوانه اخمهایش را در هم کشید. سنگ لبخندی زد و با مهربانی گفت: «جوانه عزیز، به سرزمین ما خوش‌آمدی! سال‌هاست که در اینجا جوانه‌ای سر از خاک بیرون نیاورده است!»

جوانه با نگرانی به اطراف نگاه کرد. سنگ پرسید: «به دنبال چیزی می‌گردی؟»

جوانه گفت: «بله، تشننه‌ام، آب می‌خواهم.»

سنگ گفت: «اینجا سرزمین خشک و بی‌آبی است. تو تنها جوانه‌ای هستی که در این سرزمین بی‌حاصل سر از خاک بیرون آورده‌ای.»

جوانه دوباره نگاه نگرانش را به اطراف دوخت و لب‌های خشکش را چند بار باز و بسته کرد. تشنگی او را بی‌تاب کرده بود. با ناراحتی گفت: «من جوانه کوچکی هستم. به آب نیاز دارم. اگر آب به من نرسد، از تشنگی می‌میرم!»

سنگ گفت: «تو جوانه زیبایی هستی! تو به این سرزمین بی‌حاصل شادی و طراوت بخشیده‌ای. من برای نجات تو، آب را از هرجا که باشد، به این سرزمین خشک دعوت می‌کنم.»

جوانه دهان خشکش را باز کرد تا چیزی بگوید اما اندوه تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده بود. سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و بی‌حال و خسته به خواب رفت.

سنحاقک زیبایی بال زنان از راه رسید. بال‌های ظریف سنحاقک در روشنایی روز

می درخشید. بالای سرسنگ که رسید، سنگ از زیر بال های او آسمان را نگاه کرد. آسمان از زیر بال های سنجاقک، آبی تر دیده می شد. سنجاقک کمی دور و بر جوانه چرخید و بعد کنار سنگ روی زمین نشست.

سنجاقک رو به سنگ کرد و گفت: «دیروز، وقتی از اینجا می گذشم، جوانه ای در کنار تو نبود.»

سنگ گفت: «این جوانه زیبا، همین چند لحظه پیش سر از خاک بیرون آورد اماً تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده است. اگر آب به او نرسد، در این سرزمین گرم و خشک از تشنگی می میرد. من در جست و جوی راهی هستم تا جوانه را از مرگ نجات بدهم.»

سنجاقک گفت: «تو سنگ مهریانی هستی ولی سنگ چطور می تواند به یک گیاه تشنه کمک کند؟!»

سنگ گفت: «اگر تو کمک کنی، ریشه خشک این جوانه سیراب می شود. من مرداب پیری را می شناسم که سال هاست در چند قدمی اینجا به خواب رفته است. سنجاقک مهریان! پیش مرداب برو و او را از خواب بیدار کن. به او بگو در نزدیکی تو جوانه ای در حال مرگ است. بگو، اگر خودت را به او برسانی، سبز می شود و همه جا را از زیبایی و عطر خود پر می کند.»

سنجاقک به هوا پرید. بال های توری اش را تکان داد و فریاد زد: «من برای جوانه آب می آورم.»

جوانه با شنیدن اسم آب، چشم هایش را باز کرد و سرش را بالا آورد و سنجاقک را، تا زمانی که در افق از نظر ناپدید می شد، نگاه کرد. بعد جوانه لبخند غمگینی زد. نور کمرنگ شادی، در قلبش جان گرفت. با خوش حالی و امید دوباره سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و چشم هایش را بست.

سنگ با بی صبری در انتظار بازگشت سنجاقک بود. گاهی، چشم هایش را می بست و به فکر فرو می رفت. به سبزه ها و جوانه های بی شماری فکر می کرد که پس از جاری شدن مرداب، به دنیا می آیند.

ها گرم تر شده بود. خورشید هر لحظه نور گرم و سوزانش را بیشتر بر سینه زمین پهن می کرد. در اطراف سنگ، همه چیز آرام بود. تنها گاهی، بوته های خار تکانی می خوردند و یا صدای خزیدن



حشره‌ای بر زمین گرم، به گوش می‌رسید. سنگ خسته بود. پشتیش از تابش نور خورشید گرم شده بود. چشم‌هایش را برهم گذاشت و آرام‌آرام به خواب رفت اما ناگهان از دنیا خواب و خیال بیرون آمد و دوباره به افق خیره شد. اندیشهٔ تشنگی جوانه، لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذاشت. سنگ در انتظار بازگشت سنجاقک، لحظه‌ها را می‌شمرد.

سنجاقک بالزنان خود را به مرداب رساند. مرداب آسوده و بی‌خیال زیر نور داغ خورشید دراز کشیده و به خواب رفته بود. کمی آن طرف‌تر، گیاه کوچکی از تشنگی مورده بود. دست‌های گیاه به طرف مرداب دراز شده بود؛ مثل این بود که در آخرین لحظه‌های زندگی خود می‌خواسته چیزی به مرداب بگوید.

سنجاقک به مرداب، که از زندگی آرام و یک‌نواختش راضی بود، نگاه کرد. قلبش از درد فشرده شد. بال‌هایش را به هم زد و روی یکی از نی‌های درون مرداب نشست و آن را تکان داد. مرداب حرکتی کرد و با ناراحتی گفت: «چه کسی می‌خواهد خواب راحت را از من بگیرد؟»

سنجاقک گفت: «دوست من! در چند قدمی تو جوانه‌ای در حال مرگ است. جوانه تشننه است و آب می‌خواهد. اگر خودت را به او برسانی، سبز می‌شود و همه‌جا را از زیبایی و عطر خود پُرمی‌کند.»

مرداب اخم‌هایش را درهم کشید و گفت: «من سرسبزی و طراوت را دوست ندارم! زودتر از پیش من برو تا بقیهٔ خواب‌های



خوش را ببینم!»

سنجاقک با غم و اندوه به مرداب نگاه کرد. مرداب دوباره به خواب فرو رفته بود. همه‌جا ساکت و آرام بود. تنها گاهی، صدای بال زدن پرنده‌ای سکوت تلخ مرداب را می‌شکست. سنجاقک به هوا پرید و بال‌زنان خودش را به جوانه و سنگ رساند. لب‌های خشک جوانه با دیدن سنجاقک به خنده باز شد و با خوش حالی گفت: «سنجاقک مهریان! برایم از مرداب بگو. از سرسبزی و آب بگو. آیا مرداب قبول کرد خودش را به من برساند؟» سنجاقک گفت: «اگر مرداب راه می‌افتاد و بر زمین جاری می‌شد، دیگر مرداب نبود، جویبار بود، یا رودخانهٔ قشنگی بود که طراوت و سرسبزی را به این دشت بی‌حاصل به

ارمغان می‌آورد اما مرداب گفت که طراوت و سرسبزی را دوست ندارد.»
سنگ آهی کشید و به آسمان نگاه کرد. بر زمینه آبی آسمان، پرنده‌ای در پرواز بود.
پرنده آن قدر بالا بود که مثل نقطه سیاه کوچکی به نظر می‌رسید. سنگ با نگاهی غمگین او
را دنبال کرد. بعد آهی کشید و با نالمیدی گفت: «بله، مرداب طراوت و سرسبزی را دوست
ندارد. مرداب از جنس جویبار و رود و دریاست ولی قلبش از سنگ است. دل مرداب حتی از
بدن من هم سخت‌تر است. او خشک شدن جوانه‌ها و گل‌ها را می‌بیند اما دستش را برای
نجات آنها دراز نمی‌کند.»

جوانه با نالمیدی سرش را پایین انداخت. اندوه زیادی در
قلب کوچکش لانه کرده بود. تشنگی داشت کم کم او را از پای
درمی‌آورد. اندوه بزرگ جوانه، سنگ را هم آزار می‌داد.

خشره کوچک با شتاب از کنار سنگ گذشت و خودش را
در میان شاخه‌های یک بوته خار پنهان کرد. سنگ، به نقطه‌ای
که خشره در آنجا پنهان شده بود، خیره شد. بعد، سرش را بالا
آورد و به بوته خار نگاه کرد. بوته خار با تعجب گفت: «چرا
این طور به من خیره شده‌ای؟؟

سنگ به خود آمد و گفت: «ای بوته خار، تو همیشه
سرسبزی. بگو که برای ادامه زندگی آب را از کجا به دست
می‌آوری؟؟

بوته خار گفت: «آب را برای چه می‌خواهی؟؟

سنگ، جوانه را که بی‌حال و ناتوان بر زمین افتاده بود، به
بوته خار نشان داد و گفت: «این جوانه تشنه است و آب می‌خواهد. چگونه می‌توانم ریشه
خشک او را سیراب کنم؟؟

بوته خار گفت: «سال‌هاست که خاک شور این دشت، طعم گوارای آب را نچشیده
است. در این زمین خشک، نه جویباری هست، نه رودی و نه چشمه‌ای. ما بوته‌های خار،
با ریشه‌های بلندمان آب را از دل زمین بیرون می‌کشیم. در این زمین خشک، گاهی
جوانه‌ای سر از خاک بیرون می‌آورد ولی از تشنگی می‌میرد. تشنگی، جوانه تو را هم از
پای درمی‌آورد.»

چیزی در قلب سنگ فشرده شد. اندیشه مرگ جوانه، دلش را به درد آورد. جوانه، که از



تشنگی بی تاب شده بود، با نالمیدی خودش را به این طرف و آن طرف می کشید. ریشه کوچکش را برای پیدا کردن آب در دل زمین به هرسویی می فرستاد. خورشید سرش را به سینه آسمان تکیه داده بود و گرمتر از همیشه می تایید. جوانه به سختی نفس می کشید و سنگ با اندوه بسیار به او نگاه می کرد.

جوانه آرام بر زمین افتاد. انگار چیزی در دل سنگ شکست. قلبش فشرده شد. چشم‌هایش را بست تا مرگ جوانه را نبیند. چشم‌های جوانه نیمه باز بود و آخرين نگاه‌های خود را در جست‌وجوی آب به روی خاک می فرستاد. دیگر جوانه همه جا را تیره و تار می دید. تاریکی هر لحظه بیشتر می شد اما در لحظه‌ای که تیرگی می خواست جوانه را برای همیشه در خود بگیرد، ناگهان رطوبت دلپذیر و گوارایی را در ریشه‌اش احساس کرد. سرش را بالا آورد و فریاد زد: «آب! بوی آب می شنوم!».

جوانه تکانی خورد و به جلو نگاه کرد. تیرگی از برابر چشم‌هایش گریخته بود و او همه چیز را به روشنی می دید. جوانه به زمین خیره شد. آب پاک و درخشانی زیرپایش بر زمین دشت جاری بود. آب به روشنی آفتاب بود و به زیبایی زندگی. جوانه، با بهت و حیرت به این آب دلپذیر و خنک نگاه کرد. ریشه‌اش را به دست جریان آب خنک سپرد و برگ‌های کوچکش را در آب شست. خاک تشنگ، آب را با دل و جان می مکید.

جوانه با تعجب به اطراف نگاه کرد تا سرچشمه این آب دلپذیر را پیدا کند اما ناگهان بر جای خود خشکش زد: سنگ شکافته شده بود و از قلب او، چشم‌های پاک و زلالی می جوشید.

فرصتی برای اندیشیدن

۱ درباره ارتباط محتوایی این داستان با مصراحع «از محبت خارها گل می شود»، توضیح دهید.

۲ به نظر شما چه عواملی سبب شد، از دل سنگ، چشم‌های پاک و زلال جاری شود؟

شکفتن

فصل دوم

سر بر هم آورده دید برق کلی غنچه را

اجماع دوستان گفتم آمد باید

صاحب تبریزی





ارمغانِ ایران

۳

درس سوم

فرزندم! هوشمندِ دلندم! ایران، سرزین
ما، سرزینی است بس کمن که دیری در
درازنای تاریخ خویش، بزرگ‌ترین و آبادترین
کشور جهان بوده است. لیک، آنچه ایران ما را
از دیگر کشورهای نیرومند جهان، جدا می‌دارد و
برمی‌کشد، آن است که کشور ما همواره سرزین
سپند فتو فروع و فرزانگی و فرهنگی بوده است.
ایرانیان با دیگر مردمان، پیوسته، به مردمی
و داد و دانایی رفشار می‌کرده‌اند. پیووده نیست که
سرزین ما را «ایران» می‌نامند که به معنی سرزین
آزادگان است و آزادزادگان.



دشمنان تیره رای و خیره روی ما نیز، به ناچار، این سرزین را بدین نام سپند و
ارجمند می‌نامند و ایرانیان را به پاس آزادگی شان، می‌ستایند. بدین سان، برترین و
کرامی‌ترین ارمغان ایران به دیگر سرزین‌ها، اندیشه و خرد و فرهنگ بوده است.

گرامی ام! می‌دانی که برترین و استوارترین ستایش آن است که بر زبان و خامه دشمن، روان می‌شود؛ زیرا ستایشی است پیراسته از هر آلایش. دشمنی که جزءی از هنگامی که ایران و پلشی و کاستی و ناراستی و ددی و بدی نمی‌تواند نمی‌خواهد دید؛ هنگامی که ایران و ایرانی را می‌ستاید، ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و والایی این دو، سرفراود آورد و زبان په ستایش بگشاید.

آری، میهن شکوهمند ما، این خاستگاه بخردان و دانایان و روش رایان، این کانون روشنی و راستی، این کشور مردان گرد، یلان پرده، دلیران و شیران، پهلوانانی نامدار، سرزمینی است که مابدان می‌نازیم و سراز همکنان برمی‌افرازیم.

فرزندم! من می‌دانم و بی‌گمانم که تو ایران را از بن جان، دوست می‌داری؛ زیرا تو از تبار ایرانیان نژاده و آزاده هستی؛ از آن پاکان که جاشان از هر ایران، تابناک است و دلشان به نام و یاد ایران می‌تپد؛ از آن دانادلان خویشن شناس که اکنون ایران را به گذشته پر فوج آن می‌پیوندد. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و نستوه، استوار چون کوه، می‌کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویش بیگانه شده‌اند، به خویشن بازآورند و به خود بشناسانند.

ای فرزندم! مرا کمترین گمانی در آن نیست که تو ایران را دوست می‌داری؛ لیک دوست داشتن، بسند نیست؛ ایران را می‌باید شناخت تا توان آن را بدان سان که شایسته است و سزاوار، به دیگران شناساند. این، باری است که بر دوش تواناده شده است؛

باری به گرانی دماؤند که هر پشت را خرد می‌کند و در هم می‌شکند، مگر پشت ستر و سوار
و نیرومند فرزند ایران که تویی!

هر آینه، می‌دانم که هر کس ایران را به درستی بشناسد، دل بدان خواهد باخت
و جوشان و پرتوان، خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی، پیروزی و
بروزی آن از هیچ تلاش و تکاپوی، بازنماند و درینغ نورزد.

بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می‌کویم؛ از سر آگاهی است و برآمده از باوری
اسوار، بدانچه تو می‌دانی و می‌باید بکنی. تویی که بر فتو فروع ایران خواهی افزود و چشم
جهانیان را به خیرگی خواهی کشاند و تیرگی ناخویشتن شناسی و از خود بیکانلی را خواهی زدود.
هان و هان! خویشتن را خوار مدار! زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی؛ و در جهان،
کرامی ترینی؛ پس دل از هر کونه آلایش و گمان درباره خویش پاک ساز و برهان و بدین سخن،
باور آور که فرزند ایران و بیشه فرهنگ و ادب و اندیشه را شیر شیران هستی.
بخوان و بجوي و بپوي و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سپاس بگزار؛
به پاس انگله تو را فرزند ایران برگزيند.

آری، تویی که آینده میهن را در خشان خواهی ساخت.
خدای بزرگ، پشت و پناه تو و میهن. تن و جانت بی‌گزند و میمنت آبادان باد!

فرزند ایران، میر جلال الدین حمزه‌زادی؛ با کاهش و اندکی تغییر

خود از زیبایی

- ۱ برترین و گرامی‌ترین ارمغان «ایران» به دیگر سرزمین‌ها چیست؟
- ۲ دو تن از دلیران و پهلوانان نامدار ایرانی را نام ببرید که برای سربلندی ایران کوشیده‌اند.
- ۳ به نظر شما چگونه می‌توان از فرهنگ و ادب فارسی پاسداری کرد؟
- ۴

دانش ادبی

واج آرایی (نغمه حروف)

همان طور که در سال گذشته خواندید، یکی از عناصر زیباسازی سخن، کاربرد «تکرار» در کلام است. آهنگ حاصل از این تکرار، گوش را می‌نوازد و بر موسیقی متن و تأثیر آن می‌افزاید. نمونه‌های زیر را با هم می‌خوانیم:

- کشور ما، همواره سرزمین سپند فر و فروغ و فرزانگی و فرهیختگی بوده است.
 - لختی بخند، خنده گل زیباست
- در عبارت و بیت بالا، کدام حروف، بیش از بقیه تکرار شده است؟

بهره‌گیری از تکرار حروف، کلام را دلنشیین‌تر می‌سازد و سبب روشنی و رسایی سخن می‌شود. به تکرار یک حرف یا صدا (صامت، مصوت) در عبارت یا بیت، «واج آرایی» یا «نغمه حروف» گفته می‌شود.

گفت و گو

- ۱ شعری از فردوسی، درباره عظمت و بزرگی ایران بباید و در کلاس بخوانید.
- ۲ درباره تکرار حرف و نقش آن در بیت زیر، گفت و گو کنید.
باد خنک از جانب خوارزم، وزان است
«خیزید و خز آرید که هنگام خزان است»
«منوچهری دامغانی»

فعالیت‌های نوشتاری

۱ غلطهای املایی را در عبارت‌های زیر بباید و اصلاح کنید.

(الف) ایران، این خواستگاه بخردان، حتی دشمنان به کین و دل چرکین را در برابر شکوه خود به زانو در می‌آورد.

(ب) فرزندم، تویی که فر و فروق ایران را بدان بازخواهی گرداند و چشم جهانیان را به خیره‌گی خواهی کشاند.

(پ) دل از هرگونه آلاش و گمان درباره خویش بپیرای و یزدان پاک را سپاس بگذار.

۲ واژه‌های جمع را به مفرد و واژه‌های مفرد را به جمع تبدیل کنید.

همگان: ارمغان:

رادان: ادب:

۳ در متن درس، دو جمله بباید که در آنها «تکرار حروف» بر موسیقی کلام افزوده است.

۴ مفهوم کلی عبارت زیر را بنویسید.

«تویی که در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و بهارآفرین باغ ایران.»

هرگاه پسوند «ان / ای» به پایان واژه‌ای نظیر «زنده، رانده، دونده، پرنده» افزوده شود، این واژه‌ها این‌گونه نوشته می‌شوند: «زندگی، رانندگی، دوندگان، پرنده‌گان».

حکایت

فوت کوزه‌گری

کوزه‌گری ماهر و ورزیده، شاگردی داشت که چندین سال نزد او کار کرده و فنون کوزه‌گری را از او فراگرفته بود. روزی شاگرد دستمرد بیشتری از استاد در خواست کرد. کوزه‌گر برد دستمرد او افزود. پس از مدتی، باز، شاگرد سرناسازگاری گذاشت و گفت: «دیگر فتن کوزه‌گری را به تمامی آموخته‌ام و قصد دارم در کارگاه خود، استاد کار شوم.» کوزه‌گر از او خواست به پاس حقی که برگردان او دارد، چند ماهی بماند و یاری اش کند. شاگرد، بی‌اعتنای به درخواست استاد، او را رها کرد و کوشید در کارگاه خود، برای رقابت با استاد، مرغوب‌ترین کوزه‌ها را بسازد، او با وقت شروع به ساختن کوزه کرد اتا لعاب هچ یک از کوزه‌های زیبا و شفاف از کار در نیامد.

شاگرد، ناگزین نزد استاد باز کشست. استاد او را واداشت مدتی دیگر نزد او بماند تا اشکال کار را دریابد. سرانجام، یک روز استاد گفت: «رمز مرغوب بودن کوزه‌ها در این است که هر کوزه را پیش از آنکه در کوره بگذارم، فوت می‌کنم تا گرد و خاک از روی آن پاک شود. تو همین یک نکته را در نظر نداشته و اشکال کار تو تنها یک فوت بود؛ فوت کوزه‌گری!»

فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست؛ با تصرف و تلخیص



سَفَرْ شَكْفَتْن

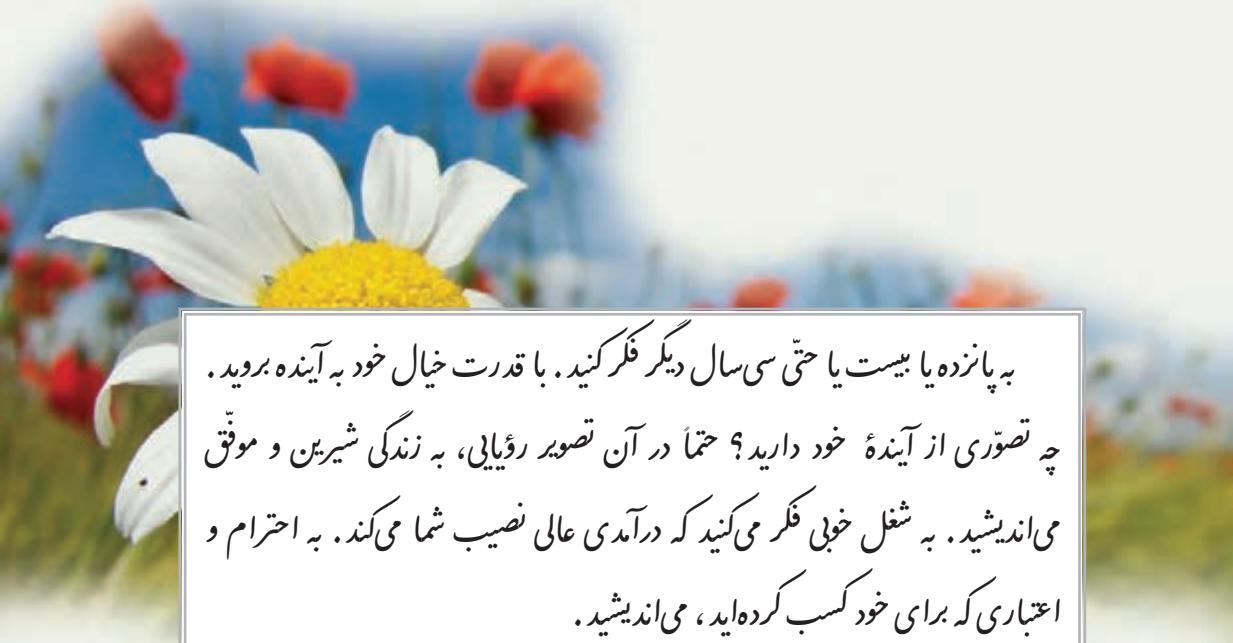
۴

درس چهارم

حکیمی گفته است: «افوس که جوان نمی داند و پیر نمی تواند!»

در میان سخنان و پندهای بزرگ ترها، این عبارت زیاد به کار می رود: «ای کاش وقتی جوان بودیم، کسی به مامی گفت، چه کار کنیم تا در آینده وضع بهتری داشته باشیم!»؛ یا اینکه «اگر کسی به من می گفت چه کار کنم، الان حتماً وضع بهتری داشتم.» اگر در پاسخ به حرف آنها بگوییم: «ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است»، آه بلندی می کشد و می کویند: «هی! دیگر آن نیرو و انرژی جوانی در مانیست.» راست هم می کویند. آنها فرصت های زیادی را از دست داده اند. هر حرکت ثانیه شمار ساعت، ما را از فرصت هایی که در اختیارمان هست، دور می کند.

مبدال‌گذرِ شتابان عمر را مسخره بگیرید یا به حرف بزرگ ترها یاتان کوش نکنید و از تجربه های آنان، بره نگیرید! اگر چنین کنید، پانزده یا بیست سال دیگر، به خود یا به دیگری خواهید گفت: «ای کاش کسی را داشتم که ...!»



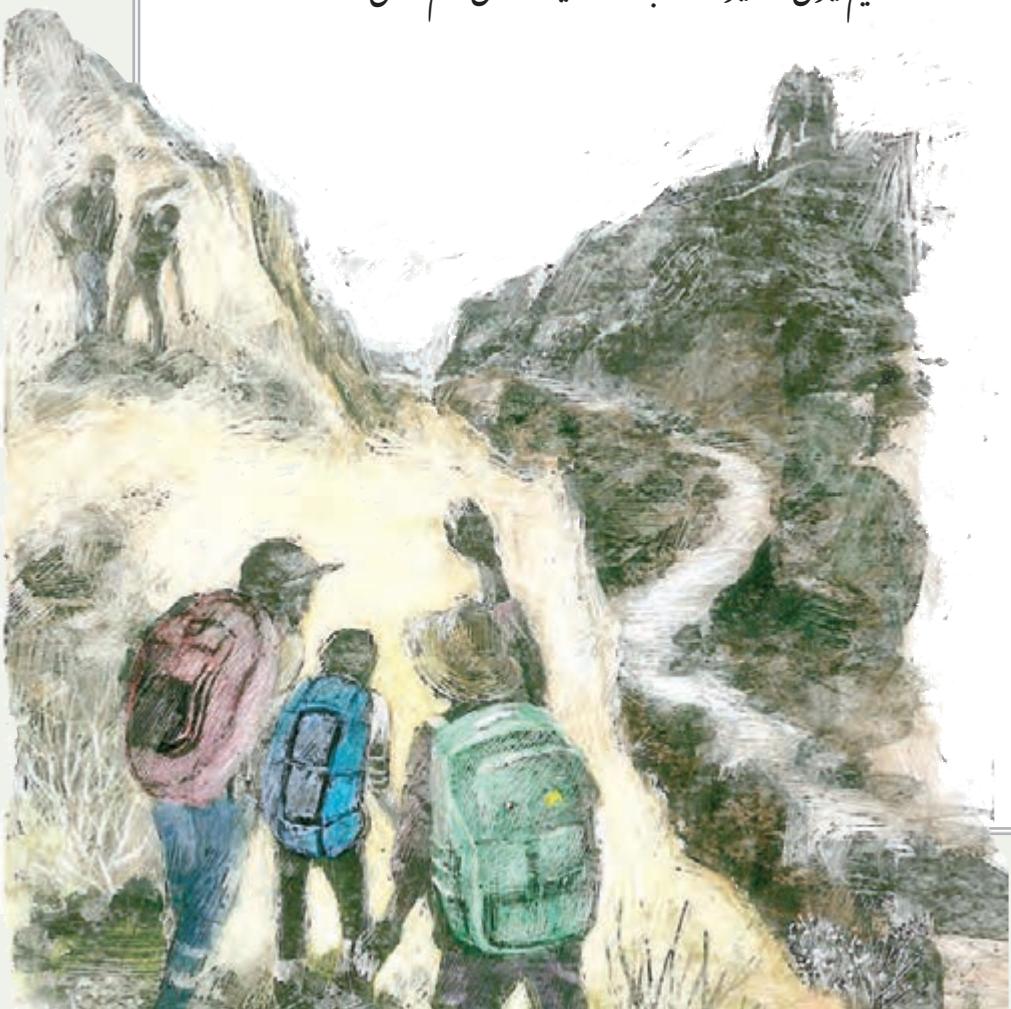
به پانزده یا بیست یا حتی سی سال دیگر فکر کنید. با قدرت خیال خود به آینده بروید.
چه تصوری از آینده خود دارید؟ حتماً در آن تصویر رویایی، به زندگی شیرین و موفق
می‌اندیشید. به شغل خوبی فکر می‌کنید که درآمدی عالی نصیب شما می‌کند. به احترام و
اعتباری که برای خود کسب کرده‌اید، می‌اندیشید.

در نوجوانی، هرگز در خیال کسی نمی‌گنجد که در آینده به انسانی بی‌عاطفه و بد‌اخلاق تبدیل شود.
تصور هم از آینده یک زندگی آرامی، مطمئنی و سرشار از عشق و عاطفه و انسانیت است.
زنگی کردن به یادگیری اصول و روش‌هایی نیاز دارد. زندگی، یک سفر است.
مدت این سفر برای عده‌ای کم و برای عده‌ای دیگر طولانی و پر فراز و نشیب است. اگر
همیشه خود را یک مسافر به حساب بیاوریم، باید ویشگاهی یک مسافر دائمی را در خود
ایجاد کنیم و مهارت‌های لازم را برای کم کردن دشواری‌های سفر و لذت بخش کردن
آن بیاموزیم.

وقتی شما می‌خواهید به کوهستان بروید، ابزار لازم برای کوهنوردی را همراه خود
می‌برید. هرگاه بخواهید در مراسم مذهبی، مثل «دعای کمیل» یا «نمای جماعت»
شرکت کنید، خود را با آداب خاص و لباس مناسب، که حسن و حال مذهبی شما را
بالا ببرد، آراسته می‌سازید.

سفر زندگی هم به مهارت‌هایی نیاز دارد که بدون آنها، زندگی آینده، پر مشقت خواهد بود، مهارت‌هایی نظیر:

- خودآگاهی: شناخت توانایی‌ها، نیازها، استعدادها و ضعف‌های خود؛
- ارتباط مؤثر: ارتباط درست و سنجیده با دیگران؛
- تصمیم‌گیری: تدبیر مناسب در موقعیت‌های هم زندگی؛



▪ چیزی بر احساسات و هیجانات: مهار احساسات گوناگون، مانند: عشق،

خشم و نفرت، ترس و حتی شادی؛

▪ تغفیر خلاق: مهارت در کشف و نوآوری، جستجوی راه حل‌های جدید

برای رویارویی با مشکلات.

ما می‌توانیم با توکل به پروردگار و تلاش بیشتر، به این مهارت‌ها دست یابیم و

زندگی خود را سرشار از طراوت و شادابی و شکوفایی کنیم.

خود ارزیابی

۱ چرا زندگی به سفر تشبيه شده است؟

۲ علت اصلی بحران‌های زندگی چیست؟

۳ برای حل مشکل کم‌رویی و یا گستاخی، چه باید کرد؟

.....

سال گذشته آموختید که برای انتقال پیام به شنونده یا خواننده از «جمله» استفاده می‌کنیم. آن بخش از جمله که درباره انجام عمل، رویداد یا ایجاد حالت، اطلاعاتی به ما می‌دهد، « فعل » جمله است. فعل، اصلی‌ترین بخش جمله و محور معنایی آن است. معنی هر فعل، تعیین می‌کند که چند بخش دیگر باید در جمله ظاهر شوند. برخی از فعل‌ها، مانند «رفت»، تنها با گرفتن نهاد کامل می‌شوند؛ بعضی دیگر، مانند «خواند»، علاوه بر نهاد، به مفعول هم نیاز دارند تا جمله کاملی را تشکیل دهند؛ گروهی دیگر از فعل‌ها، مانند «خرید»، علاوه بر نهاد و مفعول، متّهم هم می‌گیرند تا معنی کامل‌تری به شنونده انتقال دهند.

فعل	اسم			نهاد
	متّهم	مفعول		
رفت.	—	—	—	فرهاد
خواند.	—	—	را	دانستان
خرید.	فروشنده	از	را	کتاب
				مینا

در جدول بالا، به واژه‌هایی که در ستون‌های نهاد، مفعول و متّهم آمده‌اند، توجه کنید. واژه‌هایی مانند «فرهاد، نرگس، مینا، داستان، کتاب و فروشنده» برای نامیدن کسی یا چیزی به کار می‌روند و «اسم» هستند. اسم می‌تواند در جایگاه نهاد، مفعول و یا متّهم قرار گیرد و به ترتیب نقش نهادی، مفعولی و متّهمی پیدا کند.

با نگاه دقیق‌تر به اجزای جمله، می‌توان نتیجه گرفت که اجزای اصلی تشکیل‌دهنده جمله، فعل و اسم هستند. فعل، فقط در جایگاه فعلی قرار می‌گیرد؛ اما اسم در دیگر بخش‌های جمله می‌آید و نقش‌های مختلفی می‌پذیرد.

گفت و گو

۱ روایت «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ: هر کس خود را بشناسد، خدای خویش را شناخته است»، با کدام مهارت زندگی ارتباط دارد؟

۲ برای دوست‌یابی و حفظ دوستان خوب، به چه مهارت‌هایی نیاز داریم؟

فعالیت‌های نوشتاری

۱ شکل درست واژه‌های زیر را بنویسید.

«استئدادها و ضعف‌ها، محارت‌های لازم، بهره و نسبی، احساسات و حیجانات، نصیر و مانند»

۲ بخش‌های هریک از جمله‌های زیر را در جدول قرار دهید؛ سپس، اسم‌ها را جداگانه در یک سطر بنویسید.

ندا آمد.

حسین سیب خورد.

علی روزنامه را به دوستش داد.

فعل	متّم	مفهول	نهاد

اعداد، در متن املا همیشه با حروف نوشته می‌شوند؛ نظریه «هفت آسمان»، «چهارده معصوم»، «بیست» و ...



شعرخوانی مهدی (عج)



کفتم که روی خوبت، از من چرا نمان است!

کفتم که از که پرسم، جانا نشان کویست؟

کفتم که در ره ما، غم نیز شادمان است!

کفتم که سوخت جانم، از آتش نهایم

کفتم: ز «فیض» بپذیر، این نیم جان که دارد

کفتم که روی خوبت، از من چرا نمان است؟

کفتم که از که پرسم، جانا نشان کویست؟

کفتم: مرا غم تو، خوشتر ز شادمانی

کفتم که سوخت جانم، از آتش نهایم

کفتم: ز «فیض» بپذیر، این نیم جان که دارد

فیض کاشانی

ادبیات بومی (۱)

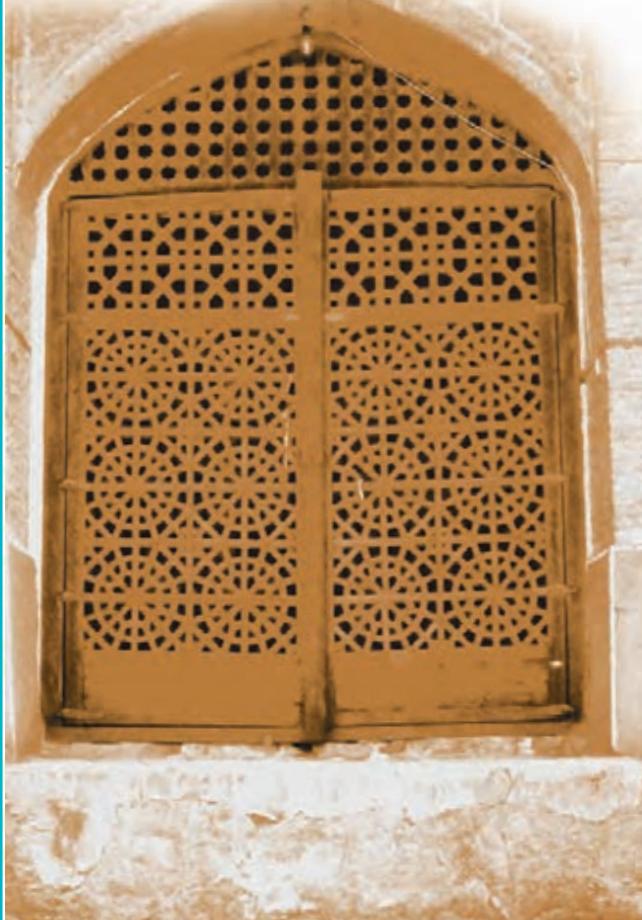
فصل آزاد



پو ایران نباشد تن من بناو

بین بوم و بر زنده یک تن بناو

فردوسي



درس آزاد

۵

درس پنجم

خود ارزیابی

۱

۲

۳

۴

دانش زبانی

فعالیت‌های نوشتاری

حکایت



شعرخوانی



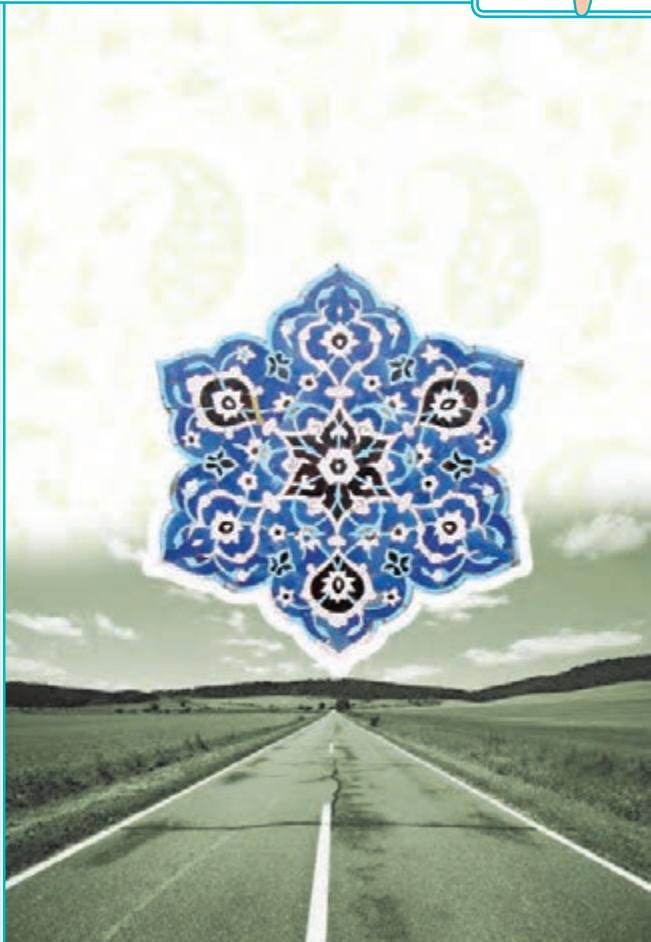
فصل سوم

سبکِ زندگی

ده روزه همکری، افزایش و افون

نیز بجای پاران فرصت نثار پارا

حافظ



۶

درس ششم

یکی از مهارت‌های اصلی زبان، «خواندن» است.
خواندن چند گام دارد:

■ شناخت نشانه‌ها و کلمات؛

■ بازخوانی یا تلفظ واژه؛

■ مطابقت دادن شکل کلمه با تلفظ آن؛

■ خوانش درست متن؛

■ توجه به حس و حال متن و رعایت آن؛

■ تشخیص معنا و درک پیام متن.

بنابراین، خواندن مؤثر، آن است که پس

از طی این مراحل، ما را به درک و دریافت

درستی از نوشته برساند.

هر متن، به تناسب درون‌مایه خود، ویژگی و

خصوصیتی دارد که آن را از متن‌های دیگر، جدا

می‌سازد.

متن حماسی با حالت پهلوانی و پیکارگرانه

خواننده می‌شود و متنی که ستایش و نیایش پروردگار

را بازگو می‌کند، با حالت فروتنی و خاکساری خواننده

می‌شود.

شعر «راه نیک‌بختی» را، که محتوای اندرزی

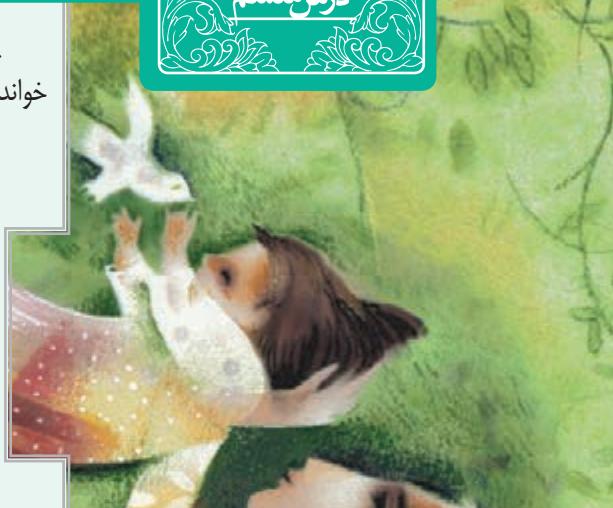
دارد، با آهنگ و لحن نصیحت و حالت پندگویانه

می‌خوانیم؛ به گونه‌ای که شنونده حس کند خود،

مخاطب آن اندرز است.

این شعر را بخوانید و به لحن و آهنگ خواندن،

توجه کنید.



راه نیک بختی



پس یاد بگیر هرچه گویم
وز خواب سحرگاهان پر شیز
آماده خدش به جان باش
از گفته او پیش سر را
خرنند شود ز تو خداوند
پیش حمد کس، عزیز باشی
گیری حمد را به چاکنی یاد
هر چند تورا در آن، ضر رهاست
کن نیک تائل اندر این باب
وز کرده خود چه بزدهای سود
آن روز ز عمر خوش مشار

زین گفته، سعادت تو جویم
می باش به عمر خود سحرخیز
با مادر خویش، مردان باش
با پشم ادب نگر پدر را
چون این دو شوند از تو خرند
چون با ادب و تمیز باشی
می کوش که هرچه گوید استاد
زنمار! گلو سخن به جز راست
هر شب که رویی به جامه خواب
کان روز به علم تو چه افزود
روزی که در آن نکرده ای کار

ایرج میرزا

خود ارزیابی

۱ شاعر برای سعادت و خوشبختی چه کارهایی را پیشنهاد می کند؟

۲ عبارت «جز راست نباید گفت؛ هر راست نشاید گفت»، با کدام قسمت شعر تناسب دارد؟

۳ برای پُربار کردن روزهای زندگی چه باید کرد؟

دانش‌آری

ادبیات اندرزی یا تعلیمی

شعری که خواندیم، سرشار از موعده و پند و اندرز است. شاعران و نویسندهای همه ملت‌ها، سرودهای نوشته‌هایی دارند که در آنها، راه بهتر زیستن و خوبختی و سعادت را نشان می‌دهند. به این نوع سرودهای نوشته‌ها **ادبیات اندرزی یا تعلیمی** می‌گویند. «بوستان» و «گلستان» سعدی، «مثنوی معنوی» مولوی و «کلیله و دمنه» از نمونه‌های طراز اول ادبیات تعلیمی ایران به شمار می‌آیند.

گفت و گو

۱ پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«قولوا الحقَّ وَ لَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ: حق را بگویید؛ هرچند به زیantan باشد.»
درباره ارتباط این سخن گهربار با متن درس، در گروه گفت و گو کنید.

۲ شعر «**سوق مهدی (عج)**» را با لحن مناسب در گروه بخوانید و شیوه خواندن آن را با خوانش متن این درس مقایسه کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، شکل نوشتاری کدام واژه‌ها با شکل گفتاری آنها متفاوت است؟ آنها را بنویسید.

۲ بیت‌هایی از درس را که ردیف دارند، بنویسید و زیر قافیه آنها خط بکشید.

۳ در مصراج زیر، متمم و مفعول را مشخص کنید.

«زین گفته، سعادت تو جویم»

۴ بیت زیر، که سرودة نظامی است، با کدام قسمت درس ارتباط معنایی دارد؟

وقت هنر است و سرفرازی است
غافل منشین، نه وقت بازی است

در املای واژه‌های «جزء» و «جز» باید دقت کنیم؛ «جزء» به معنای «بخشی از کل چیزی» است و «جز» به معنای «مگر، غیر، الا و ...»



آداب نیکان

V

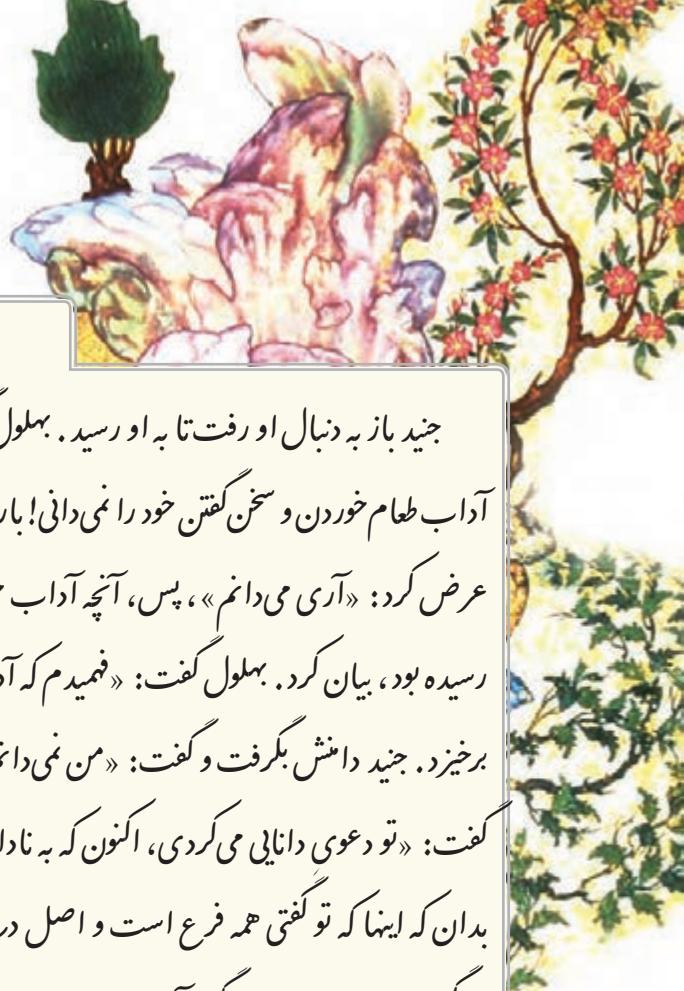
درس هفتم

آورده‌اند که شیخ جنید بغدادی، از عارفان قرن سوم هجری،

از شهر بیرون رفت و مریدان از پی او می‌رفتند. شیخ از احوال بملول پرسید. مریدان گفتند: «او مرد دیوانه‌ای است و تورا با او چه کار؟» گفت: «او را طلب کنید که مرا با او کار است.» او را در صحرای یافتند و شیخ را پیش او برداشتند. شیخ سلام کرد، بملول جواب سلام او را داد. فرمود: «تو یی شیخ بغداد که مردم را ارشاد می‌کنی؟» عرض کرد: «آری.» بملول فرمود: «باری، طعام خوردن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «اول «بسم الله» می‌کویم، از پیش خود می‌خورم. لقمه کوچک بر می‌دارم.» بملول برخاست و فرمود: «تو می‌خواهی مرشد خلق باشی، در صورتی که هنوز طعام خوردن خود را نمی‌دانی؟» و به راه خود رفت. پس، مریدان شیخ را گفتند: «یا شیخ، این مرد دیوانه است.»

شیخ در پی او روان شد و گفت: «مرا با او کار است.» چون بملول به دیوانه‌ای رسید، بازنشست. جنید به او رسید. بملول پرسید: «آیا سخن کفتن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «آری، به قدر می‌کویم و بی موقع و بی حساب نمی‌کویم. به قدر فهم مُستمعان می‌کویم و» بملول گفت: «چه جای طعام خوردن که سخن کفتن هم نمی‌دانی!» پس، برخاست و برفت.





جنید باز به دنیا او رفت تا په او رسید. بملول گفت: «تواز من چ می خواهی؟ توک آداب طعام خوردن و سخن کفتن خود رانمی دانی! باری، آداب خوابیدن خود رامی دانی؟» عرض کرد: «آری می دانم»، پس، آنچه آداب خوابیدن بود، که از حضرت رسول ﷺ رسیده بود، بیان کرد. بملول گفت: «فهمیدم که آداب خوابیدن هم نمی دانی.» خواست برخیزد. جنید داشش بگرفت و گفت: «من نمی دانم، تواز بهر خدا، مرا بیاموز!» بملول گفت: «تو دعوی دانایی می کردی، آنون که به نادانی خود معترض شدی، تو را بیاموزم. بدان که اینها که تو گفتی هم فرع است و اصل در خوردن، آن است که لقمه حلال باید و اگر حرام را صد از این گونه آداب به جایاوری فایده ندارد و سبب تاریکی دل شود. در سخن کفتن نیز، باید اول، دل، پاک باشد و نیت درست باشد و آن کفتن برای رضای خدا باشد و گرنه سکوت و خاموشی بہتر و نیکوتر باشد و در آداب خواب، اصل این است که در دل تبعض و کینه و حسد مسلمانان نباشد و در ذکر حق باشی تا به خواب روی.» جنید دست بملول را بوسید و او را دعا کرد.

جامع التّمثيل، محمد حبله رودی



علم و دانش و دستاوردهای جدید علمی، پیوسته چهره جهان و چکوئنی زیست انسان را درگردن می سازد. بشر به لگل عقل واستعداد خدادادی خویش، تلاش می کند تا ابزاری پدید آورد که رنج زندگی را کم کند و برآسایش آن بیفزاید.

روزگاری، چرتکله، چاپار، پیک، پرنده نامه رسان و اسٹرالاب در جامعه و محیط زندگی اجتماعی نقش داشته اند. امروزه این ابزارها، کارایی ندارند. الگون، عصر چیزگی ماشین و رایانه و به طور کل، روزگار تسلط دستاوردهای علمی و فناورانه بر تار و پود زندگی بشر است.

انسان، موجودی اجتماعی است و هر جامعه ای در سرزمین ویژه ای، دین، زبان، اخلاق، آداب و هنگارهای فرهنگی و سنت های اعتقادی، باورها و ارزش های خاصی دارد. افراد جامعه در برخوردها و داد و ستد ها، پاییند به آن اعتقادات و هنگارهای اخلاقی و آداب اجتماعی هستند.

خانواده، کوچک‌ترین بخش اجتماع است و برای خود، هنجار و حیم و قانون و آدابی دارد. اهل هر خانواده، متناسب با آن آداب و معیارهای اخلاقی، تربیت می‌شوند و حیم و حرمت یک‌دیگر و اجتماع را پاس می‌دارند. هر کس به آسانی نمی‌تواند حصار خانواده را فروبریزد و وارد فضای پاک و امن آن بشود.

یکی از آسیب‌های جدی جامعه ماشینی و آراسته به علم و فن، استفاده نابجا و نسخنده از امکاناتی است که فراهم آمده است. گویندی هر یک، ایزاری شده‌اند تا ما را از هویت اصلی خویش، دور سازند. شکستن شکوه و حرمت انسانی و کمرنگ شدن آداب و اخلاق، رهاورد تمدن ماشینی و علم زده غرب است.

رایانه، اینترنت، تلفن همراه و دیگر تولیدات علمی، از مظاهر آفرینش‌گری انسان، این بندۀ ضعیف خداوند است. اینترنت، پجراهای است رو به جهان بیرون، پجراهای باز به هر سمت و سو، که ممکن است منظره‌ای سرسز و روح‌انگیز از جلوه جمال پروردگار را نشان دهد یا فضایی طوفان خیز و پرگل دلایی را پیش چشم آورد و بوی ناخوش آن، فضای ذهن شما را فراگیرد.

علم و فن و همه آنچه از رهاورد دانش بشری، پدید می‌آیند، زمانی مغیدند که در راه خدمت به پیشرفت خلق خدا به کار گرفته شوند و انسان را در مسیر کمال و رسیدن به

اخلاق متعالی، لگک کنند، و گرنه ابزاری برای به پوچی و نابودی کشاندن بشر به شمار می آیند و سبب غفلت و اسارت انسان می شوند.

امروزه، که دشمنان این ملت، از راه این ابزارها، جنگ نرم را بی هیا هم آغاز کرده اند تا غوغایی بیافرینند، اگر کاربران اینترنت و فناوری جدید به اخلاق علمی و فضایل انسانی، آراسته نشوند و حريم قانون و دین و هنجارهای اخلاقی، فرهنگی و آداب جوانمردی را رعایت نکنند، این ابزارها همچون بمب و بم انگری خواهند شد در هر خانواده؛ بنابراین، اخلاق رایانه ای یا فناورانه، بیانگر پاییندی ما به اخلاق فردی و ارزش های اجتماعی و رعایت حقوق دیگران است.

خود ارزیابی

۱ سه درس که بهلوول به جنید آموخت چه بود؟

۲ در زندگی امروزی، چه آسیب هایی انسان را تهدید می کند؟

۳ به نظر شما، بهترین زمان سخن گفتن و بهترین زمان سکوت و خاموشی چه هنگامی است؟

۴

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ مرد توانگر، ثروتش را به نیازمندان بخشید.

■ محمد، خانهٔ جدیدش را ساخت.

■ پسرک، شیرینی را به خواهر کوچکش داد.

اجزای جمله‌های بالا در جدول زیر آمده است.

فعل	متّهم	نشانهٔ متّهم	نشانهٔ مفعول	مفعول	نهاد
بخشید.	نیازمندان	به	را	ثروتش	مرد توانگر
ساخت.	—	—	را	خانهٔ جدیدش	محمد
داد.	خواهر کوچکش	به	را	شیرینی	پسرک

آموختیم که یکی از اركان جمله، گروه اسمی است. گروه اسمی می‌تواند یک واژه یا بیشتر باشد. در جملات بالا برخی از اسم‌ها که در جایگاه نهاد، مفعول و متّهم، به کار رفته‌اند، گسترش یافته‌اند. در جملهٔ اول اسم «مرد» با واژهٔ «توانگر» همراه شده است. مهم‌ترین جزء گروه اسمی، «هستهٔ آن است. هستهٔ گروه، همان اسمی است که واژه‌ها یا بخش‌های دیگر به آن افزوده می‌شوند. در نمونهٔ زیر، هسته، به خوبی نشان داده شده است.

این  خوشبوی زیبا  این  



گفت و گو

۱ دربارهٔ به کارگیری درست تلفن همراه و رایانه، گفت و گو کنید.

۲ دو متن درس «هفتم» را با هم مقایسه و تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها را بیان کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ در متن درس، واژه‌هایی را بیابید که در آنها یکی از حروف «ع، غ، ض، ذ» به کار رفته باشد؛ سپس، معنای هر یک را بنویسید.
- ۲ در متن زیر، گروه‌های اسمی را بیابید و هسته هر یک را مشخص کنید.
انسان، موجودی اجتماعی است و جامعه، هنجارهای فرهنگی، سنت‌های اعتقادی و ارزش‌های خاصی دارد.
- ۳ برای خواندن درست و مناسب متن «آداب نیکان» چه لحنی باید برگزید؟



در برخی از واژه‌ها، نشانه «مد» (~) به کار می‌رود؛ مانند «درآمد، آداب، الآن، قرآن، خوشآواز». این واژه‌ها و مشابه آنها را باید شناخت و به کاربرد نشانه «~» در آنها توجه کرد. به کار نبردن نشانه «مد»، در این گونه واژه‌ها، ابهام و اشکال ایجاد می‌کند:

مال‌اندیش (عقبت اندیش) ← مال‌اندیش (ثروت‌دوست)
از گذاشتن نشانه «مد» روی دسته‌ای دیگر از واژه‌ها باید پرهیز کرد:
فرایند (فرایند) — پیشامد (پیش(مد))
دلارام (دلارام) — همایش (همایش)

حکایت

خودشناسی



وقتی جولاھه‌ای به وزارت رسیده بود. هر روز
بامداد، برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی و تنها
در آنجا شدی و ساعتی در آنجا بودی. پس بروان آمدی و به
نزدیک امیر رفت. امیر را خبر دادند که او چه می‌کند. امیر
را خاطر به آن شد تا در آن خانه چیست. روزی ناگاه، از
پس وزیر بدان خانه در شد. گوдалی دید در آن خانه، چنان‌که
جولاھگان را باشد. وزیر را دید پای بدان گوдал فروکرده.
امیر او را گفت که این چیست؟ وزیر گفت یا امیر، این همه
دولت که مرا هست، همه از امیر است. ما ابتدای خویش
فراموش نکرده‌ایم که ما این بودیم. هر روز، زنگی گذشته
خود را به یاد می‌آورم، تا خود به غلط نیفتم. امیر انگشتی از
انگشت یرون کرد و گفت بگیر و در انگشت کن. تاکنون
وزیر بودی، اکنون امیری!

اسرار التوحید، محمد بن منور



آزادگی

درس هشتم

شعر این درس، به شیوه داستانی خوانده می‌شود. خواندن این گونه متن‌ها معمولاً با آهنگ نرم و کشنش آوایی همراه است. بنابراین، لحن خواننده آن باید به گونه‌ای باشد که میل و رغبت شنونده را به شنیدن ادامه آن برانگیزی‌اند و شوقی همراه با انتظار در ذهن و روح پدید آورد.



پُشتَه‌ای خارِ همی بُردِه پُشت
هر قدم داهه نکرده می‌کاشت
وی نوازندۀ دل‌های نژند
چه عزیزی که نکرده با من

۱ خارکش پیری با دلق درشت
لنگ لگان قدمی برミ داشت
کای فرازندۀ این چرخ بند
کنم از جیب نظر تا دامن

۵

در دولت به رخم گشادی
حد من نیست ثناوت لفتن
نوجوانی به جوانی مغور
آمد آن شکر کزاریش به گوش
خار بر پشت، زنی زین سان گام
عزت از خواری شناختای
پیر گفتا که چه عزت زین به؟
کای فلان، چاشت بده یا شام
شکر گویم که مرا خوار ناخت
داد با لین همه افداگی ام

۱۰

جامی

تاج عزت به سرم بنادی
گومر شکر عطایت سُقْتَن
رخش پندار همی راند ز دور
گفت کای پیر خرف گشته، خوش!
دولت چیست؟! عزیزیت کدام؟!
عمر در خار کشی باختای
که نی ام بر در تو بالین نه
نان و آبی که خورم و آشام
به خسی چون تو گرفقار ناخت!
عز آزادی و آزادگی ام



خود ارزیابی

- ۱ از نظر پیر خارکش، عزّت و آزادگی چیست؟
- ۲ با توجه به شعر، شخصیت پیر و جوان را با هم مقایسه کنید.
- ۳ چگونه می‌توان به عزّت و آزادگی رسید؟
- ۴

دانش ادبی مثنوی

اکنون، با یکی از قالب‌های شعر فارسی آشنا می‌شویم. به قافیه‌های شعر درس آزادگی توجه کنید. با اندکی دقّت، متوجه می‌شویم که قافیه‌های هر بیت با بیت دیگر متفاوت است؛ شکل قافیه در این نوع شعر بدین صورت است.

- | | |
|---------|---------|
| ■ | ■ |
| ● | ● |
| ▲ | ▲ |
| □ | □ |

به این قالب شعری «مثنوی» یا «دوتایی» می‌گویند؛ چون در هر بیت، هر دو مصraig، هم قافیه هستند. مثنوی، معمولاً بلند و طولانی است و بیشتر برای بیان داستان‌ها از آن بهره می‌گیرند.

از مثنوی‌های مهم فارسی می‌توان «شاهنامه فردوسی»، «بوستان سعدی»، «مثنوی معنوی مولوی» و «لیلی و مجنون نظامی» را نام برد.

گفت و گو

- ۱ چه پیوندی میان محتوای درس آداب نیکان، با شعر این درس، می‌توان یافت؟
در این باره گفت و گو کنید.
- ۲ درباره راههای حفظ «عزّت و آزادگی» کشور عزیزان، ایران، گفت و گو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ واژه‌های تازه شعر را انتخاب کنید و معنی آنها را بنویسید.
- ۲ تفاوت معنایی واژه مشخص شده را در گذشته و امروز بنویسید.
- «خار بر پشت، زنی زین سان گام دولت چیست؟ عزیزیت کدام؟»
در سه بیت پایانی شعر، «قافیه»‌ها را مشخص کنید.
- ۴ با توجه به درس، دلیل آزادگی پیرمرد را بنویسید.

برخی از واژه‌ها به دو شکل به کار می‌روند؛ نظیر «خرف / خرفت» یا «خورش / خورشت». هنگام نوشتن املا، لازم است به نحوه تلفظ گویندۀ این گونه واژه‌ها توجه کافی داشته باشیم.

روان‌خوانی

آقامهدی



باران بند آمده بود اما هنوز از ساقه علف‌ها آب می‌چکید و دشت پُر از گودال‌های آب شده بود. عکسِ آسمان بر سطح لرزان گودال‌های آب، تماشایی بود. انگار صدھا آینه شکسته را کنار هم چیده بودند. ابرهایی که هر لحظه به شکلی درمی‌آمدند، در مقابل آن آینه‌ها خودشان را برای سال نو آماده می‌کردند. خورشید از پشت کوه‌ها سرک می‌کشید و سلاح‌ها و کلاه‌های آهنج را برق می‌انداخت. دهانهٔ توپ‌ها و خمپاره‌اندازها را با کیسه‌های نایلونی پوشانده بودند تا آب به داخلشان نرود. در پشت خاکریز، جعبه‌های خالی مهمات و پوکه‌های مسی برآق همه‌جا پراکنده بودند. چندتا از سنگرها را آب گرفته بود و عده‌ای با لباس‌های خیس و گل آلود مشغول خالی کردن آنها بودند. صدای خندهشان با صدای شلپ شلپ آب آمیخته بود. از سنگر بغل دستی، صدایی می‌گفت: «آب را گل نکنیم!»

دیگری جواب می‌داد: «تو ماهی ات را بگیر...!»

خنده‌ها از ته دل بود. انگار نه انگار که در جبههٔ جنگ بودند. بیشتر چادرها را روی سنگرها زده بودند و سفره‌های هفت‌سین عید پهنه بود؛ سفره‌هایی که در آنها، جای سماق و سمنو را سرنيزه و سیمینوف (نوعی مسلسل) و حتی سنگ پُر کرده بود.

گاهی گردباد کوچکی لنگ لنگان از راه می‌رسید و چادرهای باران‌خورده را مشت و مال می‌داد. عده‌ای قرآن می‌خواندند و بعضی تنندند به ساعتشان نگاه می‌کردند و رادیوهای جیبی را به گوششان چسبانده بودند. ناگهان، صدای شلیک چند تیره‌هایی بلند شد و زمزمه «یا مُقلَّب القُلُوب» در سنگرها پیچید. عید آمده بود؛ به همین سادگی...!

به هر طرف که نگاه می‌کردی، عده‌ای همدیگر را در آغوش می‌کشیدند و صدای بوسه‌هایشان بلند بود. وقتی عید همه مبارک شد، نوبت به سفره‌ها رسید. «سین»‌های سفره هفت‌سین، یکی یکی، غیشان زد. سیب‌ها به سرعت خورده شدند. سرنيزه‌ها به غلاف خود برگشتند. سیمینوف به سنگر تیربار رفت و طولی نکشید که... عید شروع نشده، تمام شد. کم کم، ابرها هم پراکنده و خورشید، آشکار شد.

فماندهان گروهان‌ها و گُردان‌ها جمع شدند تا با هم به دیدن آقا مهدی، فمانده لشکر برونده سال نو را به او تبریک بگویند. همه‌جا آب راه افتاده بود و پوتین‌ها تا نصفه در گل چسبنده فرو می‌رفتند. روی سنگر فمانده لشکر چادر بزرگی زده بودند. جلوی سنگر که رسیدند، چند جوان بسیجی عید را به آنها تبریک گفتند. آنها با عجله دور تا دور چادر را نخ می‌کشیدند. فماندهان به همدیگر نگاه کردند و چند نفر از تعجب شانه‌هایشان را بالا انداختند. یکی از آنها که قدی کوتاه و ریشی بلند داشت، رو کرد به یکی از جوان‌های بسیجی و با لهجه ترکی پرسید: «اینها چیست؟»
بسیجی با لبخند جواب داد: «آقا مهدی خودش گفته است!»
مرد قدکوتاه، همین طور که گل پوتین‌ها را روی زمین می‌مالید، زیر لب گفت: «آخر برای چی؟»

و بعد، بدون اینکه متوجه جواب کسی شود، «یا الله» بلندی گفت و از در کوتاه سنگر داخل شد. پشت سر او، بقیه هم، یکی یکی، سرها را خم و بند پوتین‌ها را شُل کردند. از سفره هفت «سین» و هفت «شین» (انواع شیرینی) خبری نبود. در عوض، سفره‌ای پُراز نامه در وسط سنگر پهن شده بود.
آقا مهدی و دو نفر بسیجی دیگر، که تندتند نامه‌ها را باز می‌کردند، بلند شدند و مهمانان را در آغوش گرفتند و عید را تبریک گفتند. آقا مهدی وقتی تعجب آنها را دید، با لبخندی که همیشه بر لب داشت، گفت: «اینها عیدی ماست، بچه‌های دانش‌آموز فرستاده‌اند!»

همه یک صدا پرسیدند: «از کجا؟»
آقا مهدی دو دستش را در میان نامه‌ها برد و درحالی که آنها را بو می‌کرد، جواب داد: «از همه جای همه‌جا! همه جای ایران سرای من است.»
بعد، یکی از نقاشی‌ها را، که با سنجاق به دیوار چادر زده بود، نشان داد و گفت: «ببینید چه بلایی سر دشمن آورده است!»
هوایپمایی شبیه یک هندوانه بزرگ با دو بال کوتاه، درحالی که هنوز



چرخ‌هایش را جمع نکرده بود، تعدادی بمب را مثل یک شانه تخمرغ روی تانک‌های دشمن خالی کرده بود. معلوم نبود هر تانک چند لوله دارد! سربازان دشمن، مثل مهره‌های شطرنج، لابه‌لای تانک‌ها ریخته بودند و مداد رنگی سرخ حسابی خونشان را ریخته بود. سمت راست نقاشی، پسرکی بسیجی پرچم سبز رنگی در یک دست و اسلحه‌ای در دست دیگر داشت. بلندی پرچم از هواپیما بالاتر زده بود و اطراف میله آن پر از گل و سبزه بود.

یکی از فرماندهان با خنده گفت: «جنگ یعنی این!»

آقا مهدی گفت: «داریم خوب‌هایش را جدا می‌کنیم تا نمایشگاهی از آثار دانش آموزان درست کنیم. برای همین، رویشان را با نایلون جلد می‌کنیم تا باران خرابشان نکند. به برادرهای تبلیغات گفته‌ام نقاشی‌ها را دور تا دور چادرها آویزان کنند.»

چند ساعت بعد، نقاشی‌های بچه‌ها دور تا دور چادر فرماندهی و گوشه و کنار سنگرهای، آویخته شده بودند. آن روز تا غروب، آقا مهدی اطراف چادرها قدم می‌زد و گاهی، چندین دقیقه در مقابل آن نامه‌های رنگارنگ می‌ایستاد و به آنها خیره می‌شد. او نامه‌های بچه‌های مدارس را می‌بوسید و می‌گفت: «آنها هم در جبهه هستند؛ چون با این نامه‌ها به ما روحیه می‌دهند. این نقاشی‌ها و نوشته‌ها نشان می‌دهند که بچه‌ها هم به فکر ما هستند و برای پیروزی ما دعا می‌کنند. بچه‌ها دلشان پاک است. دعای آنها پشتیبان ماست.»

سرگذشت شهید مهدی باکری، حبیب یوسفزاده

فرصتی برای اندیشیدن

۱ به نظر شما فرماندهانی چون شهید باکری چه ویژگی‌های اخلاقی‌ای داشتند که می‌توانستند با تمام توان خدمت کنند؟

۲ آیا بین دوستانتان افرادی را می‌شناسید که ویژگی‌های اخلاقی شهید باکری را داشته باشند؟

فصل چهارم

نام‌ها و یادها

نام نیوکرک
باند ز آدمی

ب کز او ماند سرای ز خوار



سعده



نوجوان باهوش

۹

درس نهم

میرزا ابوالقاسم فراهانی توانایی عجیبی در حفظ اشعار و مطالب داشت. اگر شعری را تنهای یک بار برای او می‌خواندند، آن را به طور کامل حفظ می‌کرد. همین باعث شده بود که پدر بزرگش، میرزا محمد خان، که خود شاعری سرشناس در شیراز بود، نوه‌اش را به همراه خود به مجالس شعرابرد. یک بار که قائم مقام به همراه پدر بزرگش به یکی از این مجالس رفته بود، مردی خارجی را دید. پدر بزرگش او را به آن مرد معرفی کرد و به میرزا ابوالقاسم گفت: «برای ایشان شعری بخوان. وی فارسی را خوب می‌فهمد.» قائم مقام فراهانی پرسید: «قصیده بخوانم یا غزل؟» آن شخص گفت: «غزلی از سعدی برایم بخوان.»

میرزا ابوالقاسم لحظه‌ای مکث کرد، چشانش را بست و شروع به خواندن کرد:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست»

آن مرد از شادی چشمانتش در خشید و بالجهه خاصی گفت: «فوق العاده است!»

پدر بزرگ قائم مقام گفت: «شعر سعدی فوق العاده است یا شعرخوانی میرزا ابوالقاسم؟»

آن خارجی گفت: «هردو، هم شعر سعدی و هم شعرخوانی نوء شما ...»

وقتی آن شخص پی برد که میرزا ابوالقاسم در ریاضی، فلسفه، حکمت و علوم قرآنی نیز

استعدادی بقلمیری دارد، گفت: «قدر این نوجوان را بدانید. من آینده در خشانی برای او

می بینم.» آری قائم مقام پهلوک هوش واستعداد سرشار خود، بعدها، بیلی از مردان نامی

کشورداری و سیاست شد.



آشپززاده وزیر

هیاهوی کلاغ‌ها سکوت باع را می‌شکست.

برف به آرامی می‌بارید. صدای کلاغ‌ها کوش محمد تقی را آزار می‌داد؛ صدای استاد را از پشت درهای بسته به سختی می‌شیند.

روزهای زیادی بود که محمد تقی سینی غذا بر سر می‌گذاشت و فاصله آشپزخانه تا مکتب خانه را یک نفس طی می‌کرد؛ غذا را به اتاق می‌برد؛ پشت در می‌نشست و به بمانه بردن ظرف‌ها، به گفته‌های استاد گوش می‌سپرد. چون قلم و کاغذی برای نوشتن نداشت، شنیده‌هارا بر کاغذ ذهن می‌نوشت و در دل تکرار می‌کرد.

حاصل ماهها پشت در نشستن و از سرما لرزیدن و دزدکی به درس گوش دادن،
دانش دست و پا شکسته ای بود که اندک اندک در قلک ذهنش جمع شده بود.

باغ، دوباره طراوت و سرسبزی پیدا کرده بود. برگ های سبز، زیر نور
گرم خورشید می درخشدند. شب تولد حضرت محمد ﷺ بود و قائم مقام فراهانی،
مهمان های زیادی را دعوت کرده بود. محمد تقی، به جای پدر، سینی شربت را
برای مهمان ها برد. شربت ها را که داد، گوشه ای ایستاد تا ظرف ها را جمع کند.
قائم مقام متوجه او نبود. داشت از استاد، وضع درس بچه ها را می پرسید که استاد
گفت: «بچه ها با استعداد هستند.» محمد تقی می دانست که استاد تعارف می کند.
وقتی که قائم مقام گفت: «خب بد نیست امتحانی بکنیم.» محمد تقی خوشحال شد.
قائم مقام رو به پرسش کرد و گفت: «بلو بینم محمد،
کاشف الکل که بود؟»

محمد سکوت کرد و از گوشة چشم به علی خیره شد.

علی گفت: «من بلویم؟»

بلو، تو بلو!

- معلوم است، ابن سینا.



نگاه تأسف بار قائم مقام چرخید روی برادر زاده اش و همان سؤال را با نگاه از او پرسید.
اسحاق گفت: «خیر، این سینا که شاعر است، کاشف المل ...» و سکوت کرد و به
سرش کویید. اتفاقاً محمد تقی جواب آن سؤال را می دانست اما می ترسید بگوید. لب گزید و
منتظر ایستاد، ولی با خود فکر کرد: «بلذار یاقت یک بچه آشپز را ثابت کنم.» این بود که سینا
را کنار نماد و جلو رفت و گفت: «اجازه هست من بگویم؟»
قائم مقام نگاهش کرد. همه سرها به طرف او برگشت.
_ گو، اگر می دانی بگو!

محمد تقی سرش را بالا گرفت و گفت: «محمد بن زکریای رازی.»
چشم های قائم مقام از تعجب باز ماند. گفت: «آقین بر پسر کربلایی محمد قربان!»
قائم مقام روبه بچه ها کرد و گفت: «این شعر از کیست؟
ستاره ای بد رخشد و ماه مجلس شد دل رمیده مارا اینس و مونس شد
و این بار هم، چون هر کدام از بچه ها جواب غلط دادند، از محمد تقی پرسید. همه چشم ها
به دهان او خیره شده بود.

محمد تقی گفت: «این بیت از خواج حافظ شیرازی است.»
جمعیت که از این جواب به وجود آمده بودند، بی اختیار دست زدند و هلهله و شادی کردند.
محمد تقی سرانجام توانست بتلاش و پشتکار فراوان به مقام صدر اعظمی برسد و لقب امیرکبیر
بیابد و مشاً خدمات فراوانی برای کشور عزیزش، ایران، باشد.

گریهٔ امیر



میرزا تقی خان امیرکبیر از مردان نامدار تاریخ ایران است. وی حدود سال ۱۲۲۲ ه.ق. در هزاوه

فراهان متولد شد. در مورد هوش و ذکاوت امیر، داستان‌های بسیار بر سر زبان‌هاست. در ماه صفر سال ۱۲۶۷ قمری، به امیرکبیر اطلاع دادند که در شهر تهران بیماری آبله شیوع پیدا کرده است. امیر فوراً دستور داد که در تمام شهر و روستاهای نزدیک، برنامه آبله‌کوبی اجرا شود تا بیماری کسری‌ش پیدا نکند.

چند روز پس از آغاز آبله‌کوبی، به امیر خبر دادند که مردم از روی جمل و نادانی و خرافات حاضر نیستند و اکسینه شوند و در تمام شهر تهران فقط سیصد و سی نفر آبله کوبیده‌اند. امیر سخت نگران شد. از قضا، در همان روز، مردی را که طفلش در اثر آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به پدرش گفت: «ما که برای نجات بچه‌هایتان آبله کوب فرستادیم.» مرد با اندوه فراوان گفت: «جناب امیر، گفته بودند اگر آبله بکوییم، بچه جن‌زده می‌شود!»

امیر فریاد کشید: «وای از جمل و نادانی!». چند دقیقه بعد، بقالی را آورند که او نیز بچاش مرده بود. این بار، امیر دیگر نتوانست تحمل کند و شروع به کریه کرد.

بعد از این ماجرا، امیرکبیر با صدای رسا خطاب به اطرافیان گفت: «مسئول جمل مردم، ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، این وضع پیش نمی‌آید. تمام بچه‌های ایران، فرزندان حقیقی من هستند.»

داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، محمود حکیمی

خود ارزیابی

- ۱ پرسش‌های قائم مقام فراهانی برای آزمایش فرزندانش چه بود؟
- ۲ ویژگی‌های مشترک امیرکبیر و قائم مقام فراهانی چیست؟
- ۳ خدمات قائم مقام فراهانی و امیرکبیر به ایران چه بوده است؟
- ۴

دانش زبانی

وابسته‌های اسم (۱) صفت بیانی

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ دانشجوی کوشا، مقاله خوبی نوشت.

■ باگبان مهربان، گل‌های صورتی را کاشت.

گروه‌های اسمی جمله‌های بالا را در جدول زیر، می‌بینیم.

گروه اسمی	گروه اسمی	جمله
مقاله خوب	دانشجوی کوشا	۱
گل‌های صورتی	باگبان مهربان	۲

در هر چهار گروه اسمی، واژه‌ای که بعد از اسم آمده است، «صفت بیانی» است که درباره چگونگی و ویژگی‌های اسم، توضیحاتی بیان می‌کند. صفت بیانی عموماً پس از اسم می‌آید و «وابسته پسین» اسم به شمار می‌آید.

در نمونه‌های بالا، واژه‌های کوشا، خوب، مهربان و صورتی، صفت بیانی هستند.

گفت و گو

- ۱ درباره یکی از شخصیت‌های معروف استان، شهر، روستا یا منطقه خود تحقیق کنید و نتیجه آن را در کلاس گزارش دهید.
- ۲ متن «آسپرزاده وزیر» یا «نوجوان باهوش» را در کلاس نمایش دهید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ واژه‌های مهم املایی را از متن درس بیابید و بنویسید.

۲ در هر یک از جمله‌های زیر، صفت‌های بیانی را بیابید.

■ زنان اندیشمند، در سربلندی ایران عزیز، نقش مؤثر داشته‌اند.

■ من آینده‌ای درخشنان برای این نوجوان می‌بینم.

■ برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند.

۳ واژه‌های زیر را با صفت‌های بیانی مناسب، گسترش دهید.

نمونه: حرم ← حرم مطهر

..... کاشف: مطالب:

..... دریا: لهجه:

همزه (ء) یکی از حرف‌های الفبای زبان فارسی است. این حرف، مانند سایر حرف‌ها در خط فارسی، حرکت گذاری نمی‌شود؛ بنابراین، بهتر است بنویسیم «قائم» و نه «قائِم»؛ «مؤدب» و نه «مؤَدَّب».«

در املای واژه‌هایی مانند «جزء اول» و «شیء نورانی»، نشانه «—»، کسره نیست؛ به این نشانه «نقش نمای اضافه» می‌گویند.

در نوشتن واژه‌های عربی همزه‌دار نیز، باید توجه و دقّت کافی کرد: «شأن، رويا، مؤسس، لؤلؤ، رئوس، توطئه، ان شاء الله».«

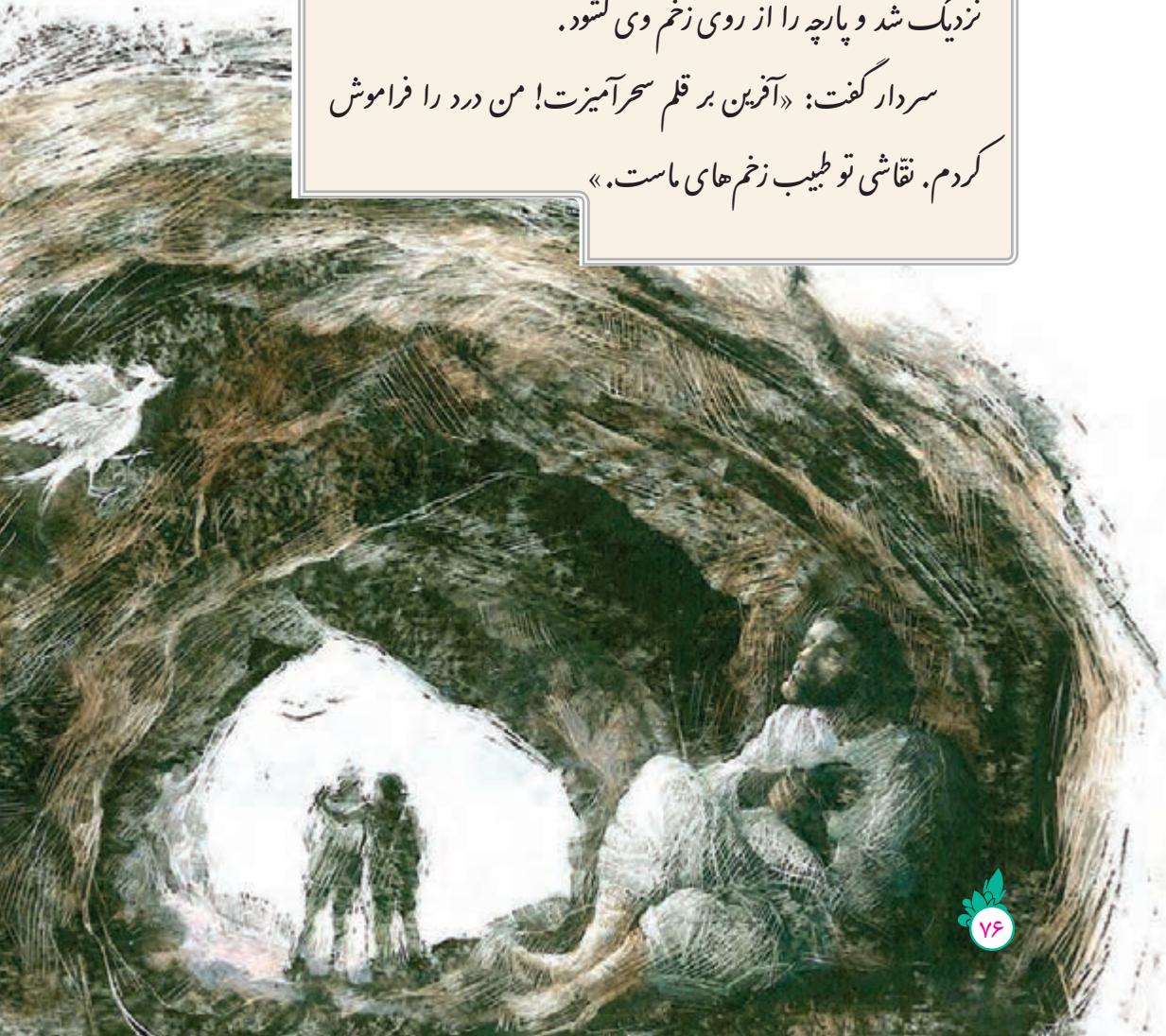


قلم سحرآمیز



جنگ چالدران، با همه مقاومت دلیرانه شاه اسماعیل و سربازاش، به شکست انجامید. کمال الدین بهزاد همراه شاه اسماعیل بود. یکی از سرداران، زخمی شده بود. کمال الدین بهزاد همراه با شاه محمود نیشاپوری او را به غاری در آن نزدیکی رساندند. غار، تاریک و مناک بود. قطره‌های آب از شکاف سقف می‌لغزید و از روی توده‌ای آهکی که از سقف آویزان بود، پایین می‌آمد و از نوک آن به کف سنگی غار می‌چکید. باریکه‌ای از نور خورشید به داخل غار می‌تابید و فضای را روشن می‌کرد. کمال الدین تکه چوب نیم سوخته‌ای برداشت و روی دیوار غار، تصویر مرغی را کشید که رو به سقف غار اوچ گرفته بود. شاه محمود و سردار زخمی، مرغ را نگاه کردند. کمال الدین زیر تصویر با خط خوش نوشت:

بنگر کر از کجا به کجا می‌فرستمت	ای هدھد صبا به سبا می‌فرستمت
زین جا به آشیان وفا می‌فرستمت	جیف است طایری چوتو، در خالکدان غم



سردار لجندي زد. آرام شد و زير لب، شعر حافظ را زمزمه کرد.
شعر و نقاشی، کار خود را کرده بود. کمال الدین بهزاد به سردار
نزيک شد و پارچه را از روی زخم وی گشود.
سردار گفت: «آفرين بر قلم سحرآميخت! من درد را فراموش
کردم. نقاشي تو طيب زخم هاي ماست.»

دو نامه



سید جمال آرام و قرار نداشت. گاه در مصر بود، گاه در استانبول، گاه در افغانستان و گاه در هند. همه جا مردم را به آگاهی و مبارزه با استعمار و بیدادگری دعوت می‌کرد. این روحانی پر شور به انگلیس که رسید، زبان انگلیسی را در مدتی کوتاه آموخت تا به این زبان سخنرانی کند و با اندیشه‌دان آنها پرگفت و گو بنشیند. در فرانسه، به فرانسوی می‌نوشت و در مصر به عربی سخنرانی می‌کرد.

این ایرانی پر شور وقتی نیزگان استعمار را در کشورش دریافت، نامه‌ای به مرجع تقلید شیعیان، میرزای شیرازی، نوشت تا تباکو را تحریم کند.

میرزای بزرگ، این مرجع شجاع و بزرگوار، سرانجام، قوای تاریخی را صادر کرد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْيَوْمِ... اسْتِعْمَالُ تُوتُونِ وَتَبَاكُوكَ، در حکمِ محاربه با امام زمان، صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامٌ عَلَيْهِ، است.»

دونامه سید جمال الدین اسدآبادی و میرزای بزرگ، کار خود را کرده بود: قلیان‌ها شکسته شد؛ تباکو تحریم شد؛ شاه به تنگنا افتاد و توطئه انگلیس شکست خورد.

خود ارزیابی

- ۱ سیدجمال الدین اسدآبادی در چه زمینه‌هایی استعداد داشت؟
- ۲ چه رابطه‌ای بین شعر حافظ و نقاشی کمال الدین بهزاد بود؟
- ۳ چرا روحانیان و چهره‌های علمی - فرهنگی تأثیر بیشتری در جامعه دارند؟
-
- ۴

دانش ادبی

به این واژه‌ها توجه کنید:

«صبا و سبا»، «آرام، رام»

در این واژه‌ها، نوعی نزدیکی آوابی وجود دارد. به این‌گونه نزدیکی آوابی واژه‌ها که شعر و نثر را زیباتر و خوش‌آهنگ‌تر می‌کند، «جناس» می‌گویند.
به نمونه‌های زیر توجه کنید و جناس‌ها را بیابید.

بی‌نام تو نامه کی کنم باز؟	ای نام تو بهترین سرآغاز
هر که این هر دو ندارد عدمش بِه ز وجود	شرف مرد به جود است و کرامت به سجود

گفت و گو

- ۱ درباره تأثیر دو نامه میرزاگی شیرازی و سیدجمال، گفت و گو کنید.
- ۲ از دیوان حافظ، متن شعر «ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت...» را بیابید. در گروه بخوانید و قافیه‌های آن را مشخص کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ در متن درس، دو واژه باید که شکل نوشتاری و گفتاری آنها مانند «شببه» متفاوت باشد.
- ۲ در هر یک از جمله‌های زیر، گروه اسمی و وابسته‌های آن را مشخص کنید.
- ۳ شعر زیبا، هم در گزینش لفظ و هم در بیان معنا، توجه مخاطب را برمی‌انگیزد.
■ میرزای بزرگ، مرجع شجاع، فتوای تاریخی را نوشت.

اللهی، چون تو حاضری، چه جویم و چون تو ناظری، چه گوییم؟ (علامه حسن زاده آملی)
 سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند (حافظ)
 نه هر چه به قامت مهتر، به قیمت بهتر. (گلستان سعدی)



برخی از واژه‌ها، به گونه‌ای تلفظ و شنیده می‌شوند که با شکل نوشتاری شان مطابقت کامل ندارد؛ مانند «پنبه، منبر، سنبل و...»
 به هنگام نوشنامه املای فارسی، به این گونه از واژه‌ها، لازم است، توجه کنیم:

گفتار	نوشتار
پمبه	پنبه
ممبر	منبر
سمبل	سنبل

حکایت

نام خوش بو



یکی از عارفان، روزی در راه، کاغذی دید که نام مبارک پروردگار (بسم الله) بر آن نوشته شده بود و مردم پا بر آن می نهادند و می گذشتند. ایستاد و کاغذ را برگرفت و آن کاغذ را معطر گرداند و اندر شکاف دیوار نهاد تا از آسیب پای رهگذران در امان باشد.

مدت‌ها گذشت. شبی به خواب دید که ندایی به او می‌کوید: «ای دوست، نام من خوش بو کردی و مرا بزرگ داشتی و حرمت نهادی. مانیز نام تو معطر گردانیم، در دنیا و آخرت تو را بزرگ و گرامی خواهیم داشت.»



رساله قشیریه، ابوالقاسم قشیری



پرچم داران

۱۱

درس یازدهم

شعرهای میهنی، برای بیان حس غرور، عظمت و افتخار ملی سروده می‌شوند. به هنگام خواندن این گونه متن‌ها باید با حفظ استواری کلام و تأکید بر واژگان کلیدی متن، همچون «وطن...» لحن مناسب و آهنگ حماسی را به کار گرفت.

ایران سرزمینی بزرگ و عزیز و شکوهمند است؛ سرزمینی که دین و زبان و فرهنگ و جسم و جان من و تو در آن پرورش یافته و الکون پاره‌ای از پیکرهٔ ماست. اکنچه در طول تاریخ، ستم‌ها و گزندهای فراوانی دیده اتا هرگز ایمان، عزت و ارادهٔ استوار خود را از دست نداده است.

میهنی که در دوران دفاع مقدس، لحظه‌های تلخ و شیرین بسیاری را به چشم دیده و گرمی خون دلاوران را بر پیکر خود احساس کرده است و شهادی بسیاری را در دل خود جای داده و از گستاخی‌ها و بی‌رحمی‌های دشمن، خون دل‌ها خورده است.

در دوران جنگ تحملی، خیل عظیم نوجوانان و جوانان بسیجی و جان برگفان ارتشی و سپاهی، این پنهان خدایی را به بنیانی استوار و سدی نفوذناپذیر و پایدار در برابر هجوم و حشیانه صدام و حامیان امریکایی او، تبدیل کرد.



در آن ایام که دشمن، از آسمان و زمین، آتش بمب و موشک بر سر مردم
بی‌کناه این سرزین فرمی ریخت، ایران سرفراز هرگز رنگ نباخت و برخود نلرزید
و جنب و جوش خود را رها نکرد؛ پایر جا ماند و درس پاکی، پایداری و پاسداری را به
انسان‌های آزاده و دل‌زنده جهان آموخت.

آری، در دوران دفاع مقدس، جوانان مؤمن و سربازان شجاع این ملت در
برابر تازش دشمن، به لطف پروردگار مربان، حمامه‌های شُفت انگیز آفیدند و پس
از پایان جنگ تحمیلی، همت و تلاش همین سربازان سرمهند و دلاوران رشید، با علم
و داشت و تحصص و تعهد در آمیخت، تا حافظ آبروی این سرزین آسمانی و پیانک فکر ایرانی
باشد.

امروز، نوجوانان شاداب و بایمان و جوانان سرزنه و پاک آئین میهن اسلامی،
همانند قلل، استوار و پایدارند که مایه عزت و افتخار نسل‌های امروز و فرداشند و سیماهی
وطن را به زیور و شکوه خلاقیت و نوآوری می‌آرایند و به لطف خداوند بزرگ، در همه
عرصه‌ها و میدان‌ها، پرچم ایران اسلامی را با سرود سرفرازی و آزاد منشی برخواهند
افراشت.



ای وطن، ای تن مرا مسکن
ای وطن، ای تو جان و ما همه تن ...
شاد، مانی به جان و زنده به تن
بتود، کم ثمار از احیمن:
عزت و خاندان و مال و وطن
مرده زان خوب‌تر به باور من

ای وطن، ای دل مرا آوا
ای وطن، ای تو نور و ما همه پشم
کنکتای کویت که گر شنوی
آدمی را چو هفت مرد به دل
مر ناموس و زندگانی و دین
و آن که حب وطن نداشت به دل

ادیب الممالک فراهانی

خود ارزیابی

- ۱ در متن درس، سرزمین ایران با چه ویژگی‌هایی توصیف شده است؟
- ۲ درباره ارتباط حدیث «حبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَان» با محتوای درس، توضیح دهید.
- ۳ به نظر شما، برای عزّت و سربلندی ایران اسلامی در عرصه‌های جهانی چه باید کرد؟
-
- ۴

به جمله‌های زیر توجه کنید.

۱. آن قهرمان پیروز شد.

۲. من این میز را ساختم.

در هر دو گروه اسمی مشخص شده، کلمه (آن، این) پیش از اسم، «**صفت اشاره**» است که درباره دوری و نزدیکی آن اسم توضیح می‌دهد. چون صفت اشاره قبل از اسم می‌آید، «**وابسته پیشین**» اسم خوانده می‌شود. اکنون، جمله‌های زیر را بخوانید:

۳. چهار دانش آموز به همان کلاس آمدند.

۴. اولین گروه در همین مسابقه پیروز شدند.

به گروه‌های اسمی مشخص شده در جمله‌های ۳ و ۴ توجه کنید. در هر دو گروه اسمی، کلمه‌ای که قبل از اسم آمده است، صفت شمارشی است و درباره شمار اسم توضیح می‌دهد. اعداد اصلی (یک، دو، سه و ...) و ترتیبی (اولین، دومین، سومین و ...) صفت شمارشی هستند. صفت‌های شمارشی که پیش از اسم می‌آید وابسته پیشین اسم نامیده می‌شود. اکنون، گروه‌های اسمی جمله‌های ۱ تا ۴ را به هسته و وابسته تقسیم می‌کنیم.

گروه اسمی		
هسته	وابسته پیشین	
	صفت شمارشی	صفت اشاره
قهرمان	-	آن
میز	-	این
دانش آموز	چهار	-
کلاس	-	همان
گروه	اولین	-
مسابقه	-	همین

گفت و گو

- ۱ نمونه‌هایی از زیبایی‌ها و جاذبه‌های شهر و استان خود را بیان کنید.
- ۲ درباره راه‌های حفظ منابع طبیعی کشور عزیزمان، ایران، گفت و گو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ چهار واژه مهم املایی از متن درس بیابید و برای هر کدام، یک متضاد و یک مترادف بنویسید.
- ۲ جمله‌های زیر را به اجزای آن تجزیه کنید؛ سپس، هسته و نوع وابسته گروه‌های اسمی را مشخص کنید.
 - دشمن بِرحم، بِمب بر مردم بِگناه، فرومی‌ریخت.
 - این ملّت شجاع، در هشت سال، حمامه‌های شگفت‌انگیز آفریدند.

فعل	متّم	مفعول	نهاد

- ۳ در متن درس، یک تشییه بیابید و رکن‌های اوّل و دوم آن را مشخص کنید.



الفبای خط فارسی در مقایسه با الفبای خط‌های مشهور دنیا، پرنقطه‌ترین است؛ بنابراین، در نوشتن املا لازم است حرف‌های یک نقطه‌ای، دو نقطه‌ای و سه نقطه‌ای را بشناسیم و نقطه هر حرف را در جای خاص آن قرار دهیم؛ مثال: نزد - ترد، بنی - نبی

ای وطن من



ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم
وطن من!

ای تواناترین مظلوم
تورا دوست دارم!

ای آفتاب شمايل دريا دل
که نام خيابان هاييت را شميدان برگزينده اند
ای فروتن نير و مند!

ایستاده ايم در کنار تو، سبز و سر بلند
و تو آن درخت گردوي کهنسالي

و بيش از آنگه من خوف تبر را نگرامم،
تو ایستاده اى

و پسران تو
مردان نيايش و شمشيرند



و مادران صبوری داری
و پدرانی به غایت، جرئت مند.

دوست دارم تورا

آن کونه که عشق را

دریا را

آفتاب را ...

ای مجمع انجزایر گل ها، خوبی ها!

ای بهار استوار!

ای اقیانوس متواج عاطف و خشونت ...،

ای شکیبای شکوهمند!

کجا زمین از تو عاشق تراست؟ ...

من از تو برخی گردم، تا بمیرم

و مرگ در کنار تو زندگی است

تورا دوست می دارم ...



از آسمان سبز، سلمان هراتی

چدر ره اقیانوس می‌مانی!

برای تو و به خاطر تو

ای پیلوانِ فروتن!

خدا چدر همراهی اش را وسعت داد!

در دورهای کویر طبس

آن اتفاق

یادت هست؟!

نه من بودم و نه هیچ کس

خدا بود و گردباد...

وطن من، آه ای پوپک مؤدب!

ای رویین تن متواضع!

ای متواضع رویین تن!

ای وطن من!

اسلام و انقلاب اسلامی

فصل پنجم

من مادر، فرزت کاذب شد

رشته‌ی دام اهریمن

حمید سبزواری





شیر حق

شیر حق را دان مُزّه از دُغْل
زود شمیزی برآورد و شتافت
افخبارِ هر بُنی و هر ولی
کرد او اندر غزائش کاخی
وز نمودن عفو و رحم بی محل
از چه اگنده‌ی، مرا گذاشتی؟
بندۀ ختم نه مأمور تم
فل من بر دین من باشد گوا
برد او را که بود اهل ناز
تعن را دیدم نمان کردن سزا»

از علی آموز اخلاصِ عل
در غزا بر پهلوانی دست یافت
او خدو انداخت بر روی علی
در زمان انداخت شمیز آن علی

۵ کشت حیران آن مبارز، زین عل
کفت: «بر من تعن تیز افراشی
کفت: «من تعن از پی حق می زنم
شیر ختم، نیتم شیر هوا
باد ختم و باد شوت، باد آز
چون درآمد در میان، غیرخدا

مثنوی معنوی، مولوی

خود ارزیابی

۱ در بیت اول، به کدام صفات حضرت علی علیه السلام اشاره شده است؟

۲ کدام بیت با مفهوم عبارت «الاعمال بالنيات» مناسب است دارد؟

۳ مولوی، در بیت نهم، بر چه نکته‌ای تأکید کرده است؟

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ شما کدام ورزش را دوست دارید؟ ■ چند کارگر در کارگاه کار می‌کنند؟

در گروه‌های اسمی مشخص شده، واژه‌ای که قبیل از اسم آمده است، «صفت پرسشی» است که درباره نوع، چگونگی یا مقدار اسم، پرسش می‌کند. صفت تعجبی پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم به شمار می‌آید. اکنون به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ چه باع باصفایی است! ■ عجب سخن ارزشمندی گفتی!

در هر یک از گروه‌های اسمی بالا، واژه قبیل از اسم، «صفت تعجبی» است و احساس و عاطفة گوینده را درباره اسم، بیان می‌کند. صفت تعجبی پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم، شمرده می‌شود.

اکنون، در جدول زیر، به جایگاه وابسته‌های اسم، در گروه‌های اسمی، توجه کنید.

گروه اسمی		
هسته گروه	وابسته پیشین	
	صفت تعجبی	صفت پرسشی
ورزش	—	کدام
کارگر	—	چند
باغی	—	چه
گلهایی	چه	—
سخنی	عجب	—

گفت و گو

۱ حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ بیایید که در آن، به مفهوم مصراح «افتخار هر نبی و هر ولی» اشاره شده باشد؛ سپس، در کلاس درباره آن گفت و گو کنید.

۲ درباره راه‌های درست مبارزه با خشم نابجا، با دوستان خود، گفت و گو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ برای هر یک از واژه‌های زیر، دو هم‌خانواده بنویسید.
اخلاص، حق، مأمور
- ۲ معادل معنایی واژه «اسد» را از متن درس بباید و با آن یک تشبيه بسازید و ارکان آن را مشخص کنید.
- ۳ جاهای خالی نمودار زیر را با نوشتن کلمات مناسب کامل کنید.

گروه اسمی		
وابسته پسین	هسته	وابسته پیشین
صفت بیانی	اسم	صفت پرسشی
.....
.....

۴ گروه‌های اسمی مشخص شده در جمله‌های زیر را به هسته و وابسته تجزیه کنید و در جدول قرار دهید.

■ چه انشای زیبایی، نوشه‌ای!

■ عجب لباس گران قیمتی به فقیر بخشیدی!

■ چه پرسش دقیقی از معلم پرسیدی!

گروه اسمی		
وابسته پسین	هسته	وابسته پیشین
صفت بیانی	اسم	صفت تعجبی

برخی از واژه‌ها در زبان فارسی، به دو شکل نوشته و خوانده می‌شود؛ بی‌آنکه در معنای آنها تغییری ایجاد شود. در هنگام نوشتن آنها، لازم است به تلفظ واژه و املای درست آن دقت و توجه کافی کرد: «هوشیار، هشیار.»

حکایت

ان شاء الله



آورده‌اند که، مردی در راهی می‌رفت و درمی‌چند در آستین داشت و در عقیدتش خلل بود. یکی او را گفت: «کجا می‌روی؟» گفت: «درمی‌دارم؛ به خزفوشان می‌شوم تا خزی خرم.» گفت: «بلو ان شاء الله!» گفت: «به ان شاء الله چ حاجت است؟» که زر بر آستین است و خز در بازار!» او گلذشت. در راه، طراری به وی بازخورد و آن زر به حیلت برد. چون آن مرد واقف شد که زر بردند، محل وار باز کشت و به اتفاق، هم آن مرد به او بازخورد و گفت: «هان! خز خمیدی؟» گفت: «زر بردند ان شاء الله!» گفت: «اشتباه کردی؛ ان شاء الله در آن موضع باید گفت تا فایده دهد!»

روح الارواح، سمعانی



ادبیات انقلاب

۱۳

درس سیزدهم

بهمن ماه ۱۳۵۷ در تاریخ معاصر ایران جلوه‌ای ویژه یافته است؛ چون از یک سو، هنگام فروپاشی نظام شاهنشاهی و از دیگر سو، آغاز رهایی و آزادی مردم و شکل‌گیری جمهوری اسلامی است. نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، سرانجام با انقلاب شورانگیز مردم، به رهبری امام خمینی (قدس سرّه) کنار زده شد. این انقلاب امید بخش، که پایه و اساس آن در سال ۱۳۴۲ شکل گرفت، سه ویژگی برجسته دارد:

■ خدا محوری و دین باوری

■ رهبری بر پایه اصل ولایت فقیه

■ وحدت و یک پارچگی مردم

ایمان و اعتقاد مذهبی، خشتن و اصلی ترین عامل پیوند رهبری و ملت و سبب استواری مردم بود. در حقیقت، دل‌سپاری «رهبر» و «مردم» به توحید و ایمان الهی، آن چنان این دو را به هم پیوند زد که دوگانه از میان برخاست و «وحدت کلمه» پدیدار گشت.

مردم دین باور و انقلابی ایران به پیشوایی بنیان‌کنار فرزانه انقلاب اسلامی و با



تکیه بر تعالیم الهی، سه اصل اساسی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را از همان آغاز به عنوان هدف اصلی قیام خود به جهانیان اعلام کردند.

چیزی که بر درخشش این انقلاب می افزاید، برهه‌گیری از تعالیم اسلامی و ارزش‌های فرهنگ ایرانی است؛ زیرا، باطن هر ایرانی همواره ریشه در دو سرچشمه زایا دارد؛ یعنی «دین» و «فرهنگ» و همین دو است که او را پاینده و استوار می دارد.

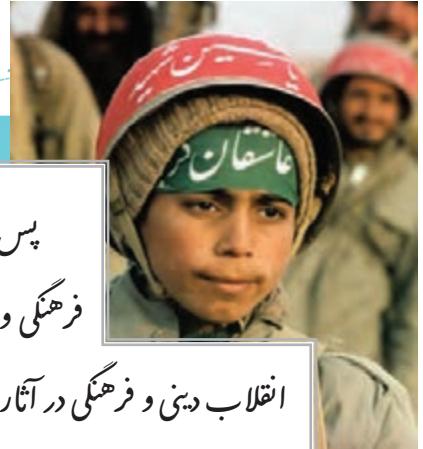


ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات

ادبیات بیاری ابزارها و عوامل گوناگون پیدید می آید. نخستین ابزار پیدایش ادبیات، «زبان» است. زبان، عامل انسجام و وحدت همه اقوام یک سر زمین است.

زبان هر جامعه در هر دوره‌ای، نماینده فلک و فرهنگ همان روزگار است. بهترین راه برای آشنایی با اندیشه‌ها و باورهای هر جامعه، روی آوردن به ادبیات آن جامعه است و مقصود از ادبیات، همه آثار تظم و نثری است که آینه فرهنگ و اندیشه یک جامعه است؛ به عبارت دیگر، «ادبیات، بیان حال یک جامعه است.»

وقتی شما به یک اثر ادبی مانند شاهنامه، گلستان و مشوی مولوی روی کنید، چهره انسان‌های آن جامعه و رفتار و منش اجتماعی اشخاص را پیش چشم خود دارید. اصولاً کلید شناخت هر ملتی، ادبیات آن ملت است.



پس از واقعه عظیم انقلاب اسلامی، بسیاری از بنیادهای فکری، فرهنگی و معیارهای ارزشی و اخلاقی جامعه ایران دگرگون شد. این انقلاب دینی و فرهنگی در آثار نویسندها پس از انقلاب اسلامی نیز جلوه کرد.

انقلاب اسلامی، درهای تازه‌ای به روی ادبیات کشود و واژه‌ها و ترکیب‌هایی مانند: «استقلال»، «اسلام»، «قیام»، «شهادت»، «ایثار»، «شرافت»، «کرامت»، «مبارزه»، «تعهد»، «مردانگی»، «ایستادگی»، «ستم‌ستیزی»، «جانبازی»، «رزمندگی»، «بسیج»، «ولایت»، «شید»، «برابری»، «برادری»، «حماسه»، «عدالت»، «رشادت» و ... را با نگرشی جدید، در زبان مردم رواج و گسترش داد. در ادبیات انقلاب، به آزاداندیشی توجه شد و فضیلت‌هایی مانند «حمدلی» و «صفا»، «ایثار»، «مقاومت» و «مبارزه» در برابر ظالمان و روحیت جوانمردی و پسلوانی، پدیدار گشت.

بر پایه آن چه کفته شد، ادبیات انقلاب، انقلابی است که در درونمایه و محتوای آثار و افکار پدید آمده است و عشق و شور و رادمردی و دین باوری و ایثار در آن موج می‌زند. ادبیات انقلاب، آئینه انقلاب است و کنجیه‌ای است که آرمان‌های انقلاب اسلامی را در خود جای داده است.

درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با کاهش و تلخیص

خود از زیابی

- ۱ سه ویژگی انقلاب اسلامی را بیان کنید.
- ۲ مقصود از عبارت «انقلاب اسلامی، تولدی دیگر» چیست؟
- ۳ به نظر شما، چرا آثار فرهنگی آیینه احوال و افکار جامعه است؟
-
- ۴

دانش ادبی کنایه

به نمونه های زیر توجه کنید:

- یکی را به خاک اندر آرد ز تخت (سعده)
- با چشم ادب نگر پدر را (ایرج میرزا)
- از گفتة او مپیچ سر را (مولوی)
- گندم از گندم بروید جوز جو
- از مکافات عمل، غافل مشو

در هر یک از بیت هایی که خواندید، شاعر، با بیانی غیرمستقیم، مقصود خود را آورده است. «تاج بر سر یکی نهادن» به معنای «گرامی و بزرگ داشتن» است و «یکی را به خاک اندر آوردن» بر مفهوم «کوچک و پست شمردن» دلالت دارد.

با کمی تأمل در مصراع دوم شعر ایرج میرزا، در می باییم که شاعر با بیان جمله «سرمپیچ» مخاطب خود را از «نافرمانی» بر حذر می دارد.

به نظر شما، قصد شاعر از بیان مصراع دوم بیت آخر چیست؟

هر گاه بخواهیم درباره مطلبی، به طور غیرمستقیم، صحبت کنیم و درباره امری پوشیده سخن بگوییم، از «**کنایه**» بهره می گیریم.

«**کنایه**» سخنی است که دو مفهوم دور و نزدیک دارد و مقصود گوینده معنای دور آن است.

گفت و گو

۱ پس از مشورت و گفت و گو با اعضای گروه درباره «پیروزی انقلاب اسلامی ایران»، گزارشی کوتاه به کلاس ارائه دهید.

۲ درباره راههای تقویت «خودباوری نوجوانان» در زمینه‌های مختلف علمی و اجتماعی و... گفت و گو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، از میان گروه‌واژه‌های مهم املایی، دو نمونه برای هریک از انواع ترکیب (ضافی-وصفی) بیابید و بنویسید.

۲ مفرد واژه‌های زیر را بنویسید، سپس، آنها را با نشانه‌های جمع فارسی «ان» یا «ها» جمع بیندید.

- | | | | | | |
|-------|---|-------|---|--------|---|
| فضایل | ■ | آثار | ■ | عوامل | ■ |
| علماء | ■ | افکار | ■ | مفاهیم | ■ |

۳ در هر یک از گروه‌های اسمی زیر، وابسته‌ها را مشخص کنید و نوع هریک را بنویسید.

- | | | | |
|--------------------|---|-----------------|---|
| صبح صادق | ■ | نخستین عامل مهم | ■ |
| این انقلاب امیدبخش | ■ | یک اثر ادبی | ■ |
| | | همان ملت غیور | ■ |

۴ از متن درس هشتم، دو کنایه بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

به این نمونه‌ها توجه کنید:

الف. نوای خوش، بوی گل، بهای کتاب

ب. نور خورشید، باغ زیبا، راه راست

در ردیف «الف»، کلمات «نوای»، «بو» و «بهای» به صدا (مصطفت) «ا» و یا «و» ختم شده‌اند؛ این گونه واژه‌ها، در حالت اضافه، به «ی» میانجی نیاز دارند؛ اما واژه‌های «نور، باغ و راه»، در ردیف «ب»، به حرف (صامت) ختم می‌شوند و در حالت اضافه، به حرف میانجی «ی» نیازمند نیستند. به شکل درست این گروه واژه‌ها در املانویسی دقت و توجه کنید.

۱۲

درس چهاردهم

یاد حسین



در سروده زیر، شاعر با لحنی سوگوارانه، حسرت و افسوس، و سوز و اندوه خود را
نسبت به واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش بازگو می کند.
هنگام خوانش این اثر، به این حالت باید توجه کرد و با قرار دادن خود در آن حال
و موقعیّت، متن را بالحن مناسب خواند.

که رویف سخن‌آمده یک سر، تنه
خامه با سوز، رقم کرد به دفتر تنه
بود آن خسرو بی لشکر و یاور تنه
غرقه بحر بلا بود در آن بر تنه
می‌پیدی دلثان، سوخته در بر تنه
نسل حیدر هم از اکبر و اصغر تنه
آنکه سیراب کند در لب کوثر تنه؛
ماند بر یاد حسین تا صف محشر تنه
بر ورق کرد رقم، بن که مکرر تنه

۱ شد چنان از تَقَبِ دل، کام سخنور، تنه
شک گردید هم از دود دل و دیده، دوات
آه و افسوس از آن روز که در دشت بلا
بالب شک و دل سوخته و دیده تر
۵ هچو ماہی که فتد ز آب برون، آل نبی
آل احمد هم عطشان ز بزرگ و کوچک
تنه لب کشته شود در لب شط از چه گناه
برد عباس جوان، ره چو سوی آب فرات
کشت از هلک «فرانی» چو دلش دود بلند

فدایی مازندرانی

خود ارزیابی

- ۱ در متن درس، به نام کدام حماسه‌سازان واقعهٔ کربلا اشاره شده است؟
- ۲ چرا حضرت عباس علیه السلام یکی از اسوه‌های جوانمردی در واقعهٔ کربلا شمرده می‌شوند؟
- ۳ به نظر شما چگونه می‌توان یاد شهدای واقعهٔ کربلا را زنده نگه داشت؟
-
- ۴

دانش ادبی ردیف

پیش‌تر با «ردیف» در شعر فارسی آشنا شده‌اید. یک بار دیگر شعر فدایی را بخوانید و بر واژهٔ پایانی هر بیت تأمل کنید. کاربرد هنری ردیف، سبب زیبایی، گیرایی و گوش‌نوازی این شعر شده است. شاعر، با بهره‌گیری از واژهٔ «تشنه»، تصویری از حسّ و حال عمومی گسترده در واقعهٔ عاشورای سال ۶۱ هجری ارائه کرده است.

تکرار مناسب این واژه، فریاد «العطش» را در سراسر فضای موسیقایی شعر نشان می‌دهد. طنین ردیف «تشنه»، تصویر مورد نظر شاعر را در ذهن و زبان خواننده و شنونده مجسم می‌کند و بر بار عاطفی و احساسی کلام گوینده می‌افزاید.

بنابراین، ردیف، علاوه بر آنکه نقشی مهم در افزایش موسیقی شعر دارد، در کامل کردن معنای هر بیت و انتقال پیام نهایی آن نیز مؤثر است.

گفت و گو

۱ درباره نقش نوجوانان در احیای اهداف قیام عاشورا در گروه گفت و گو کنید.

۲ شعر عاشورایی زیر از محتشم کاشانی را در کلاس بخوانید و آن را با شعر یاد حسین علیه السلام از فدایی مازندرانی مقایسه کنید.

باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟ باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟

بی نفح صور خاسته تا عرش اعظم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
کاوشوب در تمامی ذرّات عالم است
گویا طلوع می‌کند از مغرب، آفتاب
این رستخیز عام که نامش محرم است...
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

فعالیت‌های نوشتاری

۱ واژه‌های متضاد را از متن درس بیابید و آنها را در کنار یکدیگر بنویسید.

۲ در مصراج اول بیت چهارم درس، گروههای اسمی را بیابید و نوع وابسته‌های هر یک را مشخص کنید.

۳ از متن درس، یک جناس بیابید.

۴ از متن درس، سه گروه اسمی بیابید که در آنها، صفت اشاره به کار رفته باشد.

روان‌خوانی

سوق آموختن

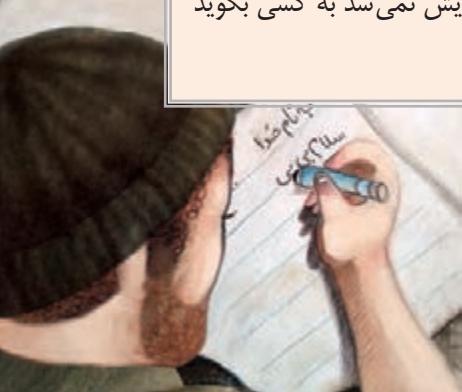
نوشته زیر خاطرات دوران اسارت
یکی از آزادگان سرافراز میهنمان است؛
روایتی است که سوق آموختن و امید را
بیان می‌کند.

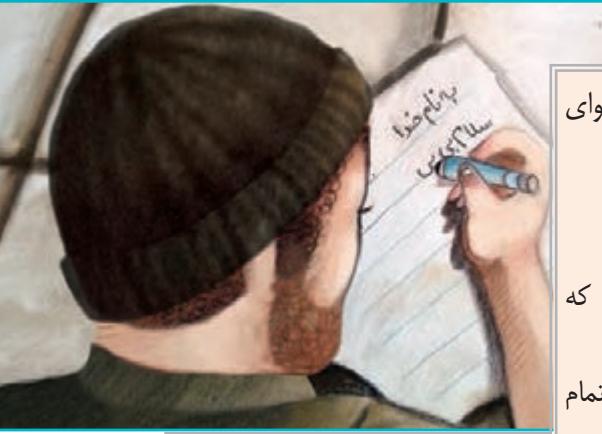
حسین علی، یکی از بچه‌های خراسانی بود که اصل و نسبیش بر می‌گشت به یکی از روستاهای اطراف قوچان. خودش هم بزرگ شده همان روستا بود.

در اردوگاه‌های مخوف رژیم بعثت، روحیه غالب اسرای ایرانی، روحیه مبارزه با سیستم و تنبیلی بود. تنبیلی در آنجا به معنای تسليم شدن به شرایط سخت اسارت و دست برداشتن از اصول و آرمان‌ها بود.

با وجود تمام محدودیت‌هایی که نیروهای صدام درباره ما اعمال می‌کردند، بچه‌ها برنامه‌های دینی و فرهنگی و ورزشی خوبی داشتند. حفظ کردن قرآن، دعا و حدیث، امری بود که همه به صورتی خودجوش دنبالش بودند. خود من با وجود اینکه در دوران درس و مدرسه، وضعیت نمره‌هایم هیچ تعریفی نداشت، توانستم شانزده جزء از قرآن شریف را حفظ کنم. برنامه دیگری که انجامش برای اکثر بچه‌ها به صورت امری واجب درآمده بود، یادگیری علوم مختلف، زبان عربی و دیگر زبان‌های خارجی بود.

حسین علی که از بچه‌های آسایشگاه ما بود، برخلاف خیلی از اسراء، تن به چنین برنامه‌هایی نمی‌داد. البته، روحیه کسلی نداشت، ولی دل به آموختن و یادگیری نمی‌داد. یک روز که مأموران صلیب سرخ آمدند و طبق معمول به همه کاغذ دادند تا برای خانواده‌هایشان نامه بنویسند، حسین علی را دیدم که کاغذ به دست، گوشه‌ای ایستاده و به این و آن نگاه می‌کند. می‌دانستم سواد ندارد ولی رویش نمی‌شد به کسی بگوید برایش نامه بنویسد.





رفتم پیشش؛ گفتم: «چیه حسین علی؟ می خواه نامه بنویسی؟»
گفت: «ها.»

گفتم: «برای پدر و مادرت؟»
گفت: «برای مادربزرگم، «گل بی بی»، که خیلی دوستش دارم.»

حسین علی بچه صاف و صادقی بود. تمام دلخوشی او بی بی بود و حالا هم که اسیر شده بود، باز نهایت مقصودش، گل بی بی بود. به او گفتم: «بابا بگذار اون بیچاره راحت باشه.» رنگش پرید و گفت: «برای چی؟»

گفتم: «آخه...»

فوراً گفت: «آخه که چی! یعنی می گی مرده می شیم؟»

گفتم: «شاید بمیریم، شاید شهید بشیم، شاید هزار و یک بلای دیگر سرمهون بیاد.» یک دفعه قیافه اش جدی شد و مصمم گفت: «تو ممکنه هزار و یک بلا سرت بیاد ولی من مطمئنم که بر می گردم ایران.»

او از این نظر روحیه خوبی داشت. «حاج آقا ابوترابی» همیشه وجود چنین روحیه پر از امید را در بین اسراء، می ستد. خودش وقت هایی که توی محوطه راه می رفت، بند کتانی هایش را محکم می بست. بعد هم به در اردوجاه اشاره می کرد و می گفت: «به محض اینکه در باز بشه، من اوّلین نفری هستم که می رم ایران.»

به هر حال، وقتی دیدم حسین علی مصمم است برای بی بی نامه بنویسد، کاغذش را گرفتم و گفتم: «بیا تا برات بنویسم.»

شروع کرد به گفتن. بعد از احوالپرسی و چاق سلامتی، گفت: «بنویس بی بی، من تو رو خیلی دوست دارم، منتظرم که یک روزی از اینجا آزاد بشم بیام و یک بار دیگر قصه های قشنگ را گوش کنم.»

اگر به لحاظ کاغذ در مضیقه نبودیم، فکر می کنم به اندازه یک کتاب حرف داشت که برای بی بی بنویسد. به هر حال، آن نامه از طریق مأموران صلیب سرخ به ایران رفت. مدتی بعد، جواب نامه آمد.

خجالت می کشید بیاورد پیش من، ولی به خاطر بی سوادی اش مجبور بود این کار را بکند.

نامه را آورد.

وقتی خواندم، چنان گل از گل حسین علی شکفت و نیرو گرفت که گمان می‌کنم اگر همان موقع در اردوگاه را باز می‌کردند، تا دهاتشان یک نفس می‌دoid! گفتم: «مگه بی بی چی نوشه که این قدر خوش حال شدی؟»

جا خورد. گفت: «خودت که خوندی چی گفته.»

گفتم: «من برای تو خوندم، خودم که نشنیدم که اون چی گفته.»

باز گل از گلش شکفت. گفت: «راست می‌گی؟!»

گفتم: «آره بابا، من که دقّت نمی‌کنم ببینم اون چی گفته.»

به سبب سادگی زیادی که داشت، باز شروع کرد حرف‌های او را برایم گفتن. در این لحظه فکری به خاطرم رسید که دیدم بهترین فرصت است برای عملی کردنش. همین‌طوری گفتم: «من این خط آخر نامه رو برات نخوندم حسین علی!»

زود گفت: «بگو ببینم چیه؟»

گفتم: «بی بی نوشه من می‌دونم که اون نامه رو خودت ننوشتی، تو باید سواددار بشی تا از این به بعد خودت بتونی برای من نامه بنویسی.»

همان‌جا، فی‌المجلس، از من خواست که به او خواندن و نوشتمن یاد بدهم. من هم، از خدا خواسته قبول کردم.

دیدم بهترین راه تأثیرگذاری روی او، از طریق همین گل بی بی است. در جواب نامه‌ای که از طرف حسین علی نوشتم به عنوان یکی از دوستان او، از بی بی خواستم در جواب نامه‌هایش، به او تذکرات دینی و مذهبی بدهد. مثلاً حسین علی اکثر اوقات، نمازش را آخر وقت می‌خواند. از بی بی خواسته بودم درباره فضیلت نماز اول وقت، برای او چیزهایی بنویسد و از او بخواهد این کار را بکند.

آمدن نامه بعدی بی بی همان و تغییر حسین علی همان؛ حتی یک نمازش را هم نمی‌گذاشت از دست برود؛ همه را اول وقت می‌خواند.

تذکرات لازم دیگر را هم از همین طریق به حسین علی می‌دادم؛ مثلاً به او می‌گفتم: «بی بی گفته چرا با بچه‌ها شوخی می‌کنی و او نارو می‌زنی؟» یا می‌گفتم: «بی بی گفته خیلی خوبه که دوشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها را روزه بگیری.»





از همان لحظه‌ای که این را می‌شنید، رفتارش را در آن مورد اصلاح می‌کرد. او کم‌کم، قرآن خوان و حافظ قرآن هم شد.

جريان سوادار شدنش هم

حکایت جالبی داشت. برای اینکه عراقی‌ها به ما شک نکنند، تخته‌سیاه ما با غچه یا هر جای خاکی دیگری بود. من شکل حروف الفبا را با انگشت روی خاک‌ها می‌نوشتم و اسمش را به او می‌گرفتم.

قرار بود که هر روز چهار حرف یاد بگیرد ولی چون حافظه خوبی داشت، سی و دو حرف را ظرف سه روز یاد گرفت. وسیله کمکی دیگری که برای آموزش حسین علی به کار می‌گرفتم، نشریاتی بود که به زبان فارسی نوشته می‌شد. از آنها به جای کتاب استفاده می‌کردم. ظرف یک ماه، کارش به جایی رسید که با گذاشتن حروف در کنار هم، کلمه می‌ساخت و یا کلمات سخت و آسان را با هجّی کردن حروفشان، به راحتی می‌خواند.

حدود سه ماه بعد بود که بالأخره موفق شد اولین نامه را با دست خودش برای بی‌بی بنویسد. در آن ایام، حسین علی به قدری خوش بود که انگار اصلاً احساس نمی‌کرد در اسارت است. مدتی بعد، از هم جدا شدیم. او رفت اردوگاهی، من هم رفتم به اردوگاه دیگر.

یکی دو سال بعد، به دلیل حساستی که فرمانده اردوگاه نسبت به من پیدا کرده بود، مرا به تنها یی به اردوگاهی دیگر تبعید کردند. چنین تبعیدی، یکی از شکنجه‌های بد روحی بود. یک روز، سر در گریبان، گوشه‌ای نشسته بودم که دیدم یکی از مأموران صلیب سرخ از کنارم رد شد. یکی از اسرای مترجم هم پشت سرش راه می‌رفت. این مترجم داشت مثل بلبل با او انگلیسی حرف می‌زد. گفتم: «چقدر قیافه‌اش آشناست!»

یک آن از جا پریدم؛ گفتم: «نکنه حسین علی باشه.»

ولی باز با خودم گفتم: «حسین علی چاق بود، این لاغره.»

دنبالش رفتم. به او که رسیدم، دست زدم روی شانه‌اش.

برگشت طرفم. گفتم: «سلام علیکم.»

مرا نشناخت. گفت: «سلام.»

بعد هم، خیلی مؤدبانه و با کلاس ادامه داد: «هر چی می‌خواین به اون بگین، بفرمایین تا ترجمه کنم.»

منظورش آن مأمور صلیب سرخ بود. گفتم: «نه، من با اینها کاری ندارم؛ من دنبال کسی به اسم حسین علی می‌گردم.» تا این را گفتم، زود مرا بغل کرد و داد زد: «حسین! خودتی؟!»

مأمور صلیب سرخ برگشت و به او خیره شد. فهمید زیادی احساساتی شده. زد روی شانه‌ام و گفت: «بذرار این بابا رو راه بندازم، الآن می‌آم.»

آن روز، فهمیدم که او کاملاً به زبان انگلیسی هم مسلط شده است. مدتی بعد از آزادی، یک روز، یکی از دوستان حسین علی را دیدم. وقتی سراغش را گرفتم، گفت: «بابا اون این قدر نابغه شده که همه جا دنبالشن!»

حکایت زمستان، با اندکی تصریف و تغییر

فرصتی برای اندیشیدن

۱ دو متن روان‌خوانی «آقا مهدی» و «شوق آموختن» را از نظر محتوا و پیام، با هم مقایسه کنید.

۲ چه عواملی می‌تواند شوق آموختن را در نوجوانان ایرانی، تقویت کند؟

ادبیات بومی (۲)

فصل آزاد

پادگاری کن آدمی زاد است

من اش آن در هر باد است



سنایی

درس آزاد

۱۵

درس پانزدهم

خود ارزیابی

۱

۲

۳

۴

دانش زبانی

فعالیت‌های نوشتاری

حکایت

شعرخوانی

فصل ششم

ادبیات جهان

ماه
روشنی اش را
در سراسر آسمان
می پرائند
و لکه های سیاهش را برای خود نگه می دارد.



تاقور (هندوستان)



۱۶

درس شانزدهم

پرندۀ آزادی



محمد در آغوش پدرش
چونان پرندۀ‌ای بیناک
آشیان دارد،
از بیم دوزخ آسمان.
آه ای پدر، پنهان کن، پنهان
بال‌های من در برابر این توفان
ناتوان است، ناتوان
در برابر این تیرکی
و آنها که در بالا در پروازند.

محمد، فرشته‌بی‌پناهی است،
نزدیک به تنگ صیادی سکل،
او در سایه خود تنهاست

چهره‌اش روشن است، چونان خورشید

مهم‌ترین کار یک خواننده، به هنگام خواندن شعر، ترکیب لحن‌ها با یکدیگر است؛ به گونه‌ای که آهنگ کلی شعر از آغاز تا پایان حفظ شود. در سروده زیر، لحن‌های حماسی، عاطفی و توصیفی درهم آمیخته شده‌اند.

شعری برای «محمداللوره»، نوجوان فلسطینی که در سال ۱۳۷۸ هـ (۲۰۰۰ میلادی) بر اثر هجوم بی‌رحمانه نیروهای اشغالگر اسرائیل، در آغوش پدرش، به شهادت رسید.

قلبش سرخ و روشن است، چونان سیب
 صیادش می‌تواند به شکارش دیگر کونه بیندیشد؛
 با خود بکوید:
 «اکنون، او را رها می‌کنم،
 تا آنگاه که بتواند فلسطینش را
 بی‌غلط تلطیف کند ...»
 و فردا، چون سرگشی کند،
 شکارش می‌کنم ...»

«محمد الدّوره»
 خونیست که از بعثت پیامبران
 جوشیده است

پس ای محمد، صعود کن!
 صعود کن تا سرّه المُسْتَقْبَل!

محمود درویش (شاعر فلسطینی)



کودکان سنگ



دزی را خیره کردند

با آنکه در دستانشان جز سنگ نبود

چونان مشعل‌ها در خشیدند

و چونان بشارت از راه رسیدند

ایستادکی کردند، خروشیدند و شهید شدند.

آه، ای لشکریان خیانت‌ها و مزدوری‌ها!

هر قدر هم که تاریخ درنگ کند

به زودی، کودکان سنگ، ویران‌تان خواهند کرد!

ای داش آموزان عزّه!

به ما بیاموزید

که چگونه سنگ در دستان کودکان،

حماسه می‌آفرینند؟

ای فرزندان عزّه!

با تمام توان‌تان بتازید و





در راهتان استوار بمانید
در کسره نبردهاتان پیش بروید.
ای دوستان کوچک ما، سلام!
برای چیدن زیتون همیا باشید!
در لحظه‌هایی که درختان زیتون بارور می‌شوند
و وطنی زاده می‌شود در چشم‌ها
و اقتنی دیگر نمایان،
چهره قدس در خشان و
رخساره فلسطین پُرفروغ و تابان می‌شود.

نزار قبانی، ترجمه عبدالرضا رضایی نیا؛ با اندکی تغییر و کاهش

خود ارزیابی

- ۱ در بند اول شعر پرندۀ آزادی، تشبیه‌ها را بیابید.
- ۲ منظور شاعر از «کودکان سنگ» چیست؟
- ۳ نوجوانان فلسطینی برای آزادی سرزمین خود، چه کارهایی می‌کنند؟
-
- ۴

دانش زبانی

وابسته‌های اسم (۴) صفت مبهم

به جمله‌های زیر توجه کنید:

- پدر نیما کتاب را از **فلان مغازه** خرید.
- زینب، **چند مجله** از دوستش گرفت.

در گروه‌های اسمی «فلان مغازه» و «چند مجله» دو وابسته پیشین «فلان» و «چند» دیده می‌شود؛ این واژگان، **صفت مبهم** نامیده می‌شوند؛ زیرا نوع، چگونگی، شمار و مقدار اسم را به طور نامعین نشان می‌دهند. صفت مبهم، پیش از اسم (هسته) می‌آید و وابسته پیشین اسم محسوب می‌شود.

گفت و گو

- ۱ درباره «ادبیات پایداری» تحقیق کنید و نتیجه آن را در کلاس مطرح کنید.
- ۲ با راهنمایی معلم خود، درباره نماد سرزمین فلسطین تحقیق کنید و حاصل آن را در کلاس ارائه دهید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ پیشوند «ب» را به ابتدای فعل‌های زیر بیفزایید و شکل تغییر یافته آنها را بنویسید.

آمد ■ افکنده بودند ■ افروخته است ■

۲ در هر یک از جمله‌های زیر، گروههای اسمی را بیابید و هسته، وابسته‌ها و نوع هر یک را مشخص کنید.

- هر سخن ارزشمند را پاس بدار.
- هر روز، یک شعر زیبا بخوان.
- دانش‌آموزان چند درخت کاشتند.

۳ درک و دریافت خود را از این بخش شعر «کودکان سنگ» بنویسید.

«وطنی زاده می‌شود در چشم‌ها
و افقی دیگر، نمایان ...».

هنگام افروزندن پیشوند «ب» و «ن» به فعل‌هایی که با همزه (ء) شروع می‌شوند، املای واژه تغییر می‌کند و «ی» جایگزین همزه می‌شود:

اندیشد —> بیندیشد / نیندیشد

افتاد —> بیفتاد / نیفتاد

انداخت —> بینداخت / نینداخت



راه خوشبختی



شکسپیر می‌گوید: «روزگار دریایی است که کشتی زندگانی ما بر روی آن به سوی ساحل مقصود می‌رود. این دریای بزرگ، همیشه، در جزء و می‌باشد. اگر امروز آرام باشد، مسلماً فردا توفانی خواهد شد؛ بنابراین وقتی آرام است، فرصت را غنیمت بشمارید. بسا اشخاص که در نتیجه غلبت از گذر عمر استفاده نکردند و به اعماق این دریا فرو رفتند.»

«گذشته» رفت و «آینده» نیامده است؛ بنابراین، شما جز «حال» چیزی ندارید. فقط امروز در اختیار شماست. برخیزید و برای کار آماده باشید و از هیچ چیز بیم مدارید. تاب و تحمل داشته باشید. همیشه، در کارها چنان باشید که گویا فردایی خواهد بود. کاری را که امروز شروع می‌کنید، قسمتی از آن را به پایان می‌رسانید ولی اگر برای فردا بگذارید، ممکن است اصلاً فردا را نبینید.

این گفتار را در خاطر داشته باشید: «ای کسی که دوره نوجوانی را می‌گذرانی و از فرط غرورگمان می‌کنی روزگار درازی در پیش داری، حساب کار خود را داشته باش که روزگار، چون باد و ابر، ناپایدار و گذراست. عمر خود را تلف مکن. در وقت خویش صرفه جویی کن. قدر امروز را بدان و کار امروز را به فردا می‌گذرن.» شما فقط امروز را دارید. اگر مسرور هستید، از برکات آن استفاده کنید و اگر غمگین هستید، با صبر و تحمل و توکل به خدا و امید به فردایی روش، بارغم را به دوش بکشید. اهمیت زندگی به شمار روزها و شبها نیست، بلکه مربوط به اعمال و افعال ماست. کسی که اوقات خود را به کارهای ناشایسته می‌گذراند، چنان است که زندگانی خویش را تلف کرده باشد.

لازم نیست در کارها عجول باشید؛ یعنی نباید بدون تفکر و تأمل به کاری اقدام کنید ولی همین که تصمیم گرفتید کاری را انجام دهید، بلا فاصله، شروع کنید و تعلل روا مدارید. کار امروز را به فردا می‌گذرنید که جز پیشمانی سودی ندارد. باید برنامه خود را چنان مرتب کنیم که در هر ساعتی، کار معینی داشته باشیم و به انجام آن کار بپردازیم، و گرنه مقدار زیادی وقت ما پیهوده تلف می‌شود.

نشاط و شتاب و اضطراب از ویژگی‌های نوجوانان و جوانان است؛ زیرا، هنوز با زندگی چنان که باید آشنا نشده‌اند و از سرد و گرم روزگار خبری ندارند.

اگر کسی آنها را در راه زندگی را همایی نکند، ممکن است از راه راست مخفف شوند.
بر عکس، اگر عقل و متناسب را شعار خود کنند و پیران سال خورده را که عمر درازتر
و تجربه بیشتر دارند، در این راه پر خوف و خطر، راهبر خود قرار دهند، زندگی را به راحت و
آسایش خواهند گزرا نید و ممکن است در ایام پیری بتوانند برای دیگران کارهای مفیدی
اجام دهند.

کارهایی که ممکن نیست، فقط مربوط به خودمان نیست؛ بلکه به آیندگان نیز ارتباط دارد.
به این جهت، اگر در انجام وظایف خود تعلل کنیم، حق آنها را پایمال کرده ایم. وقت ما
در سلسله کائنات جای مخصوص دارد و باید آن را برای کارهای مفید صرف کنیم و کن،
نظام آفرینش را به هم زده ایم و خطای بزرگی مرتكب شده ایم.

این یکی از عادات ماست که هرچه را داریم، پاس نمی داریم و همین که از دست
رفت، متوجه خطای خود می شویم، اگر نداشت به دندان می گزیم و سودی نمی بیریم.
بنابراین، همیشه باید به خاطر داشته باشیم که وقت، عزیز و گران بهاست. از تلف کردن
آن جز حسرت و ندامت ثمری خواهیم برد.

روزها، یکی پس از دیگری، از پی هم می گذرند و همین که سپری شدند، باز آوردنشان
محال است؛ از گذشته درس بگیریم، حال را آگاهانه گذرانیم و به آینده امیدوار باشیم.

در جست وجوی خوشبختی، با اندکی تصریف

خود ارزیابی

۱ شکسپیر، روزگار را به چه چیزی تشبیه کرده است؟

۲ این بیت حافظاً کدام قسمت درس، ارتباط دارد؟

نصیحت‌گوش کن جاناکه از جان دوست‌تر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

۳ به نظر شما، راه رسیدن به خوشبختی چیست؟

۴

ترجمه

دانش ادبی

به این جمله‌ها توجه کنید:

تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبَنِي مِنْهُ الْعِلْمُ (امام صادق علیه السلام)

نسبت به کسی که از او علم می‌آموزید، فروتنی کنید.

همان‌گونه که می‌بینید، در ترجمه جمله عربی به فارسی، فعل در آخر جمله ترجمه شده آمده است. اکنون، به این جمله‌ها توجه کنید:

I like my teacher.
من معلم را دوست دارم.

در ترجمه جمله انگلیسی، فعل جمله ترجمه شده در کجا قرار گرفته است؟

جای اجزای جمله در زبان‌های مختلف یکسان نیست. مترجمان هنگام ترجمه، به این

نکته مهم توجه می‌کنند.

گفت و گو

۱ درباره راز موفقیت یکی از بزرگان زیر، در کلاس گفت و گو کنید.

فردوسی، ادیسون، ابوعلی سینا

۲ برای داشتن هفته‌ای موفقیت‌آمیز، چگونه برنامه‌ریزی می‌کنید؟

فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، واژه‌هایی را که نشانهٔ تنوین دارند، بباید و بنویسید.

۲ در هریک از جمله‌های زیر، وابسته‌های اسم را بباید و نوع هریک را مشخص کنید.

الف. این دریای بزرگ، همیشه در جزر و مد است.

ب. به آسمان پر ستاره بنگر، تا ببینی چه خلقت شگفتانگیزی است.

پ. از هیچ چیز بیم مدارید، تاب و تحمل سختی‌ها را داشته باشد.

۳ جدول زیر را کامل کنید.

	عقل	برکت	فاصله			عمل	مفرد
وظایف				اوقات	افعال	اعمال	جمع

۴ جمله‌های زیر را ترجمه کنید.

■ رَأْسُ الْإِيمَانِ أَلْإِحْسَانُ إِلَى النَّاسِ.

■ I am a student. I live in

■ I like my books and read them every day.

«تنوین» یکی از نشانه‌های خطی زبان است که با صدای «ن» ساکن شنیده می‌شود. باید به شکل درست این نشانه، توجه کرد؛ مانند «حتماً، تقریباً، رسمًا، مسلمًا». نوشتند این گونه واژه‌ها، با حرف «ن» (حتمن، تقریبن، رسمن، مسلمن) نادرست است.



روان‌خوانی

آن سوی پنجره



در بیمارستانی، دو مرد بیمار در یک اتاق بستری بودند. یکی از بیماران اجازه داشت که هر روز، بعدازظهر، یک ساعت روی تختش بنشیند. تخت او در کنار تنها پنجره اتاق بود اماً بیمار دیگر مجبور بود هیچ تکانی نخورد و همیشه پشت به هم‌اتاقی اش روی تخت بخوابد. آنها ساعتها با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند؛ از خاطرات خانواده، خانه، سربازی یا تعطیلاتشان با هم حرف می‌زنند.

هر روز بعدازظهر، بیماری که تختش کنار پنجره بود، می‌نشست و تمام چیزهایی را که بیرون از پنجره می‌دید، با شور و احساس و بیانی صمیمی برای هم‌اتاقی اش توصیف می‌کرد. بیمار دیگر در مدت این یک ساعت، با شنیدن حال و هوای دنیای بیرون، جانی تازه می‌گرفت.

این پنجره، رو به یک بستان بود که دریاچه زیبایی داشت. مرغابی‌ها و قوها در دریاچه شنا می‌کردند و کودکان با قایق‌های تفریحی شان در آب سرگم بودند. درختان کهن، به منظره بیرون، زیبایی خاصی بخشیده بودند و تصویری زیبا از شهر در افق دوردست دیده می‌شد. همان‌طور که مرد کنار پنجره این جزئیات را توصیف می‌کرد، هم‌اتاقی‌اش چشمانش را می‌بست و در ذهن خود به تماشای زیبایی‌های آن مناظر دل‌انگیز می‌پرداخت.

روزها و هفته‌ها این چنین سپری شد؛ اماً صبح یک روز، هنگامی که پرستار برای مراقبت وارد اتاق آنها شد، ناگهان منظره‌ای شگفت را دید. حادثه برایش سنگین بود و پذیرش آن دشوار. آری، مرد کنار پنجره آن چنان به فضای بیرون دل باخته بود که مرغ روحش به هوای آن سوی پنجره پرکشیده و رفته بود!

مرد دیگر از پرستار خواهش کرد که تختش را به کنار پنجره منتقل کند. پرستار این کار را با رضایت انجام داد و پس از اطمینان از راحتی مرد، اتاق را ترک کرد.

آن مرد، به آرامی و با درد بسیار، خود را به سمت پنجره کشاند تا اوّلین نگاهش را به دنیای زیبای بیرون از پنجره بیندازد. بالأخره زمانی فرارسید که او می‌توانست این دنیا را با چشمان خود ببیند.

در عین ناباوری، او با یک دیوار مواجه شد!

مرد، پرستار را صدا زد و با حیرت پرسید چه چیزی هم‌اتاقی‌اش را وادر می‌کرده است که چنین مناظر دل‌انگیزی را هر روز برای او توصیف کند؟

پرستار پاسخ داد: «شاید او می‌خواست با این کارش به تو قوت قلب بدهد و امید به زندگی را در دلت زنده نگه دارد. آن مرد اصلاً نابینا بود و حتی نمی‌توانست دیوار را ببیند.»

«هفده داستان کوتاه کوتاه» با اندکی تغییر



۱ درباره ارتباط محتوای این داستان، با مصراع «تا شقایق هست، زندگی باید کرد»، توضیح دهید.

۲ چگونه می‌توان با وجود مشکلات خود، به دیگران امید به زندگی و قوت قلب بخشید؟

نیایش



الهی، جانب من کن نگاهی
نگاهی کن که رو آرم به سویت
به ذکر خود، بلندآوازه ام کن
پیغمان از وضو بر رویم آن آب
به چشم مرحمت سویم نظر کن

الهی
الهی

وحشی بافقی

۱۲۵

واژه‌نامه و اعلام



اخلاص: عقیده پاک داشتن، پاکی نیت
ارادت: دوستی از روی اعتقاد و ایمان، میل
ارشاد کردن: راهنمایی، به راه راست راهنمایی کردن

از پی کسی رفتن: به دنبال کسی رفتن
استعداد: آمادگی، توانایی
استعمار: زورگویی، سلطه‌جویی، این واژه در مفهوم سیاسی به معنی تسلط کشوری قدرتمند بر کشوری ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیعی و ثروت کشور ضعیف است.

استعمال: به کار بردن، استفاده کردن
اسرار: جِ سر، رازها
أسطُر لَاب: ابزاری که دانشمندان علم ستاره‌شناسی در روزگار قدیم برای تعیین وضعیت ستارگان از آن استفاده می‌کردند.

اصلاح کردن: درست کردن، بهتر ساختن
أصول: جِ اصل، ریشه‌ها، بنیادها
اعتبار: آبرو، قدر و ارزش
اعدا: دشمنان
اعماق: جِ عمق، ته، ژرف

واژه‌نامه

۱.۱

آبله: نوعی بیماری واگیر که به صورت تاول روی پوست بدن ظاهر می‌شود.

آخر: دیگر، دیگری، بعد
آخر: پایان
آداب: جِ ادب، رسماً، روش‌های پسندیده، عادات‌ها

آرمان: آرزو، امید
آز: طمع، حرص
آزادگی: جوانمردی، آزاد و آزاده بودن
آلایش: آسودگی
ارجمند: بالرزش، گرانبها
ارمنغان: ره‌آورد سفر، سوغات

بُهت: متحیر شدن، شگفتی

بی‌ریا: بدون تظاهر و خودنمایی

بی‌ محل: نابهجه، ناروا

پ

پاس داشتن: نگاه داشتن، مراقبت کردن،

احترام گزاردن

پُردل: شجاع

پرستار: فرمانبردار، مطیع (در بیت ۳ ستایش)

پرفراز و نشیب: پر از سختی و آسایش

پشتنه: توده، انووه

پلشته: آلدگی، نپاکی

پندار: وهم، گمان، فکر، خودخواهی

پوپک: هُدّهه، شانه به سر

پوزش پذیر: پذیرنده پوزش

پوکه: غلاف فشنگ بی سرب و باروت

پوییدن: رفتن (نه با شتاب و نه به آرامی)

پیراسته: آراسته، پاکیزه

پیک: فرستاده، نامه‌رسان، قاصد

ت

تاب: توانایی، تحمل

تأکید: پافشاری

تأمل کردن: اندیشیدن، درنگ کردن

تبار: اصل، نژاد

تبعدید: دور کردن، راندن

تبییغ: رساندن پیام یا خبر یا مطلبی به مردم

تپیدن: جنبیدن یا حرکت کردن پی در پی،

بی قراری و اضطراب داشتن

تحریم: منع کردن، جلوگیری و محدود کردن

چیزی

آغراض: ج غرض، خواسته‌ها، اهداف

افتادگی: احتیاج، کمبود

افعال: ج فعل، کارها

الهیت: خدایی

العطش: هنگام تشنجی گفته می‌شود، تشنه‌ام!

تشنه‌ام!

امیر: حاکم، فرمانده

اندر: در

انیس: همدم، انس گیرنده

ایثار: دیگری را بر خود ترجیح دادن

اینترنت: شبکه رایانه‌ای فرآگیر

ب

بالین: بالش، آن چه به هنگام خواب زیر سر نهند.

بُحران: آشفتگی، آشوب

بخت: اقبال، عزّت، خوشبختی

بُخرد: دانا، عاقل

بر: پهلو، سینه

بر: بیابان، خشکی

برکات: ج برکت، بسیاری نعمت، خیر و نیکی

بسیج: آمادگی

بسنده: کاف، بس

بشارت: مژده دادن

بَصَر: بینایی، بینش، چشم

بعثت: برانگیخته شدن پیامبر ﷺ از جانب خدا

برای هدایت مردم.

بعض: کینه، دشمنی

بلند آوازه: معروف، مشهور

بن جان: صمیم دل، ته دل

بوریا: حصیری که از نی می‌باشد.

بني آدم: فرزندان آدم ﷺ، انسان

روز که در آن چیزی بخورند.

چُرتکه: وسیله‌ای که در روزگار گذشته برای شمارش اعداد از آن استفاده می‌شد.

ح

حَبُّ الْوَطْنِ: میهن دوستی، عشق به سرزمین

حَدَقَة: مردمک چشم، کاسه چشم

حَرَم: داخل مکان زیارتی و مقدس یا کل مجموعه آن و اطرافش

حُرْمَت: اختراهم، عزت

حَرِيم: مکانی که دفاع از آن واجب باشد، قلمرو محدوده

حَسْرَت: افسوس، دریغ

حَصَار: دیوار

حَكْمَت: دانش و معرفت

حَلَّاوت: شیرینی

حَمَاسَه: دلیری، شجاعت

حَيْلَت: فریب و نیرنگ

خ

خَاسْتَگَاه: مبدأ، محل پیدایش

خَاكِدان: محل ریختن خاک رویه، در درس «قلم سحرآمیز» مقصود از این واژه، «جهان و دنیا» است.

خَاكِسَارِي: فروتنی، تواضع

خَامَه: قلم

خَجلَوار: خجالت‌زده، شرمگین

خَداونَد: صاحب، مالک

خَدو: آب دهان؛ خدو انداختن؛ پرتاب کردن آب دهان به نشانه تنفر از کسی

خرَسْنَد: خشنود، راضی

خِرفَگَشْتَه: کم عقل، ویژگی کسی که بر اثر

تذَكَر: به یاد آوردن، پند گرفتن، یادآورشدن

تَراكِم: انبوهی

تعَالِيم: جِ تعليم، آموزش‌ها

تعلَل: بهانه آوردن، کوتاهی کردن

تعَهْدَه: کاری را به عهده گرفتن. پیمان استن

تَكاپُوه: کوشش، رفت و آمد همراه با شتاب

تلَخِيص: خلاصه کردن، چکیده، کوتاه کردن

تمَاثِيل: جِ تمثال، شکل‌ها و تصویرها

توصِيفَ كَرْدَن: صفات چیزی را بیان کردن، وصف کردن.

توَطِئَه: نقشه کشیدن برای نابودی کسی یا

چیزی، ساخت و پاخت کردن

توفَنَه: پرخوش، خروشان، غوغماکننده

توَكَلَه: کار خود را به خدا واگذار کردن

تَيَّرَه رَايِه: بداندیش

ث

ثَنا: ستایش، شکر

ج

جَهَه: بدن، پیکر

جزَر: پایین رفتن آب دریا

جلَوه: ظاهر، نمایان شدن، حضور، تجلی

جمال: زیبایی، نیکویی

جَود: بخشش، عطا

جُولاَهَه: بافنده، نساج

جيَب: گریبان، یقه

چ

چَابَر: پیک، نامهبر، قاصد

چاشَت: صباحانه، یک قسمت از چهار قسمت

ذ

ذکاوت: تیز هوشی

ر

روزی: خوراک

رژیم بعثت: حکومتی که صدام حسین، رئیس جمهور معدوم عراق، ریاست آن را به عهده داشت.

رسا: بلند، واضح

رشادت: دلیری، شجاعت

رشید: خوش قد و قامت، دلیر

رضای: خرسندی، رضایت

روایت: بیان کردن مطلب یا خبر

روشن رای: نیک اندیشه

رویین تن: آن که بدنی نیرومند دارد و ضربه اسلحه بر او اثر ندارد.

ز

زايا: زاینده، آفریننده، خلاق

زمزمه کردن: آرام و زیر لب خواندن

زنهاز: واژه‌ای است که برای آگاهی دادن و هشدار به کار می‌رود، پیرهیز

س

سبا: نام سرزمینی در عربستان قدیم که ملکه آن به نام بلقیس مشهور است.

سپند: مقدس، ارجمند

ستوار: مخفف استوار، پایدار، ثابت

سحرآمیز: آمیخته به جادو، فریبنده

سدۀ المُتّهی: درختی در آسمان هفتم که در سوره نجم (قرآن) هم از آن، یاد شده است.

سُفتَن: سوراخ کردن

پیری تباہی عقل پیدا کرده است.

خَز: نوعی جانور مانند سمور که از پوست آن لباس تهیه می‌کنند (خَز فروشان: بازار پوسťین فروشان)

خَس: شخص پست و فروماهیه

خَشْت: آجر، آجرخام

خَلَل: آسیب، تباہی

خَمَپَارَه اِنْدَاز: نوعی سلاح جنگی شبیه توب

خَوْف: ترس، بیم

خَيْرُالْبَشَر: بهترین بشر

خَيْرَه رَوْي: سرکش، گستاخ

خَيْرَگَى: حیرت، سرگشتنگی

خَيل: جمع، گروه، دسته

د

دانشور: صاحب داشت

دَدَى: وحشی گری

درازنا: طول، درازا

در عین ناباوری: غیرقابل باور بودن، حالت غیرقابل پذیرش

دِرم: پول نقره یا طلا

دروون مايه: اصل هر چیز، محتوا

دریغ ورزیدن: کوتاهی کردن، مضایقه کردن، خودداری کردن از انجام کاری

دستگیر: یاریگر، مددکار

دعوي کردن: ادعا کردن

دَغَل: فربیکاری، مکر و حیله، ناراستی

دفتر: کتاب، مجموعه شعر و نوشته، دیوان

دفع: راندن، دور کردن

دبند: دوست داشتنی، محبوب

دَلْق: نوعی جامه پشمین که فقیران می‌پوشند.

دولت: نیک بختی، اقبال، شوکت

غ

غزا: جنگ کردن در راه خدا، پیکار

غفلت: فراموش کردن، بی خبری

غلاف: پوشش، محل قرار گرفتن چاقو و شمشیر

غمیمت: مناسب دانستن، بهره بردن

ف

فتوا: رأی عالم دینی در حکم شرعی

فراز: بلندی، بالا

فرازنده: افزاینده، بلندکننده، برپاکننده

فر: شکوه

فرزانگی: دانایی، علم

فرط: زیاده روی، در گذشتן از حد، شدت

فروتن: متواضع، افتاده

فروغ: روشنایی، نور

فرهنگ: دانش، تربیت، مجموعه آداب و سنت

دینی و ملی یک سرزمین.

فرهیخته: ادب آموخته، علم آموخته

فضایل: چ فضیلت، خوبی ها، برتری ها

فضیلت: برتری، ارزش های اخلاقی

فقیه: دانشمند، آنکه به احکام شرع عالم است.

فلان: واژه ای است برای اشاره به شخص

غیرمعلوم، بهمان

فلسفه: علم به حقایق موجودات به اندازه

توانایی بشر

فى المجلس: در مجلس، فوراً، همان دم

ق

قند در دل کسی آب کردن: کسی را

خوش حال کردن

قیام: به پا خاستن، برخاستن، خیزش

ش

شرم: خجالت

شط: رود بزرگ

شفیع: شفاعت کننده، خواهشگر

شمایل: چهره، شکل، تصویر بزرگان دینی

شیوع: فاش شدن، آشکار شدن، همه گیر شدن

ص

صبا: بادی خنک که از جانب شمال شرقی می وزد.

صدراعظم: نخست وزیر

صفا: پاک دلی، پاکیزگی، خلوص

صورتگر: نقاش، پدیدآورنده نقش

ط

طاير: پرنده، پروازکننده

طراوت: شادابی، تازگی

طلع: درخشندگی

طنین: آهنگ، انعکاس صدا

ظ

ظفر مند: پیروز، فاتح

ع

عَجُول: شتابان، آنکه کارها را با عجله انجام دهد.

عرصه: میدان، قلمرو

عزت: سرافرازی، ارجمندی

عطاطا: بخشش، انعام

عفو: بخشنایش، از خطای کسی در گذشتن

عيان: آشکار، ظاهر

ک

کائنات: ج کائن، موجودات، پدیده‌ها
کاشف: آشکارکننده، کشف کننده
کام: قسمتی از دهان، دهان
کاهله‌ی: سستی، تبلی
کرامت: بزرگواری، جوانمردی
کُنده: پایان و حقیقت‌چیزی، ذات
کینه‌جو: ستیزه‌گر

گ

گُرد: پهلوان، نیرومند
گُل کامکار: نوعی گل بسیار سرخ و زیبا
گوا: گواه، دلیل، شاهد
گوهر: مروارید

ل

لختی: اندکی، مقداری
لهجه: شکلی از زبان و گفتار که با نشانه‌هایی از زبان محلی تکلم شود.
لیاقت: شایستگی

م

مايه: اساس، پایه
ماوا: پناهگاه، جای امن، جایگاه
ماورا: پشت سر، آن سوی، دربی، آن چه در پشت چیزی باشد.
ماهیت: حقیقت، ذات، چیستی
متانت: وقار، استوار بودن
متافق: هم فکر، هم رای، هم داستان
متواضع: فروتن، افتاده
متعالی: بلند، برتر، والا

مجمع‌الجزایر: مجموعه‌ای از چند جزیره که در کنار یکدیگر قرار دارند.
محاربه: جنگیدن
محال: ناشدنی، غیرممکن
محتوا: مفهوم، درون مایه
محوطه: جایی که گردآگرد آن را دیواری احاطه کرده باشد.
مخاطب: کسی که با او سخن گفته می‌شود.
مخوف: ترسناک، بیمناک
مد: بالا آمدن آب دریا
مرجع تقلید: محتهدی که در مسائل دینی از او تقلید کنند.
مرحمت: مهربانی، لطف
مُرشد: هدایت کننده، راهنمای
مستمع: گوش دهنده، شنونده
مسرور: شاد، خوشحال
مسئلما: قطعاً، یقیناً، بی‌گمان
مشقت: رنج، سختی؛ پرمشقت: همراه با رنج و سختی زیاد
صمم: پابرجا، استوار و ثابت
مضيقه: تنگنا، سخت‌گیری کردن
معترف شدن: اقرار کردن، اعتراف کردن
معيار: اندازه، وسیله‌ای که با آن چیزی را بسنجند؛ ملاک، مقیاس
مکث: درنگ کردن
مُنتهی (مُنتهي): به پایان رساننده، آخر
منحرف: کج شده از راه راست
منزه: پاک، بی‌عیوب
منش: خوی، عادت
منشا: محل پیدایش، سبب
منطقی: آن چه از روی منطق و تعقل باشد.

هنجار: روش، رفتار، قاعده، معیار
هوا: میل و آرزو، خواسته و خواهش

۵

یل: شجاع، دلاور

مواجه: خروشان، پرموج و متلاطم

مواجه: رویه رو شدن

موضع: جایگاه، محل

مؤثر: اثرکننده، اثرگذار

مهارت: ماهر بودن در کاری، استادی

ن

ندامت: پشیمانی، تأسف

نژاده: اصیل، نجیب

نژند: اندوهگین، غمناک، سرد و بی روح

نستوه: خستگی ناپذیر

نشیب: سرازیری

نوازنده: آنکه نوازش و مهریانی کند.

نیت: قصد، آهنگ، عزم

نیرنگ: سحر، جادو

و

واقف: آگاه، مطلع

واکسینه شدن: ایمن شدن در برابر یک یا چند

بیماری عفونی از طریق واکسن زدن

والابی: ارجمندی؛ والا؛ ارجمند، باشکوه

ولایت: رهبری دینی، سرپرستی

ولایت فقیه: حکومت و اداره جامعه اسلامی

توسط فقیه جامع الشرایط

ه

هان: آگاه باش

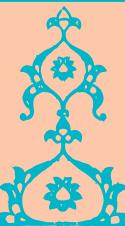
هددهد: شانه به سر، مرغ سلیمان علیہ السلام

هرآینه: به یقین، مطمئناً، بی گمان

هللهه: فریاد شادی

همگنان: همگان، همه

اعلام



اسلامی، مسئولیت‌های مهمی را عهده‌دار شد و همزمان با آغاز جنگ تحمیلی در کنار سردار شهید دکتر مصطفی چمران در جنگ‌های نامنظم به سازماندهی نیروهای مردمی می‌پرداخت و سرانجام در ۲۶ آذرماه ۱۳۵۹ در یکی از مأموریت‌ها به اسارت ارتش متغیر صدام درآمد.

وی پس از ده سال اسارت در سال ۱۳۶۹ به میهن بازگشت و مسئولیت‌های ارزشمندی همچون نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دوره‌های چهارم و پنجم و نمایندگی ولی فقیه در امور آزادگان را پذیرا شد.

این آزاده گرامی، سرانجام در دوازدهم خرداد ۱۳۷۹ درحالی که همراه پدرش، رهسپار شهر مشهد مققس بود، بر اثر تصادف، جان به جان آفرین سپرد.

ادیب‌الممالک فراهانی: (درگذشت ۱۳۳۵-هـ) میرزا محمدصادق امیری، معروف به ادیب‌الممالک، شاعر و روزنامه‌نگار عصر مشروطه بود. وی در سال ۱۲۷۷-هـ، در فراهان اراك زاده شد. پس از مهارت و شهرت در شاعری، مظفرالدین شاه به او لقب ادیب‌الممالک داد.

ادبیون: (۱۸۴۷-۱۹۳۱ میلادی) فیزیکدان امریکایی که اختراقات زیادی از جمله لامپ برق به نام وی ثبت شده است.

اشخاص

۱۱

اویوروی: (۱۸۳۴-۱۹۱۳ م) نویسنده معروف انگلیسی که در توصیف طبیعت و احساسات انسانی، بسیار چیره دست بود.

ابوترابی، سید علی‌اکبر: (۱۳۱۸-۱۳۷۹ خورشیدی) حجت‌الاسلام سید علی‌اکبر ابوترابی، در شهر قم دیده به جهان گشود؛ پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی در زادگاهش، به تحصیل علوم دینی در شهر مشهد روى آورد. در تظاهرات مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ حضوری فعال داشت و در پی تبعید حضرت امام خمینی (قُدِّسَ سَرَّهُ) وی نیز به نجف رفت و سرگرم تحصیل شد و پس از شش سال به ایران بازگشت.

پیش از انقلاب، وی بارها مورد تعقیب ساواک قرار گرفت و به زندان رفت. پس از پیروزی انقلاب

چندی سرپرستی و لیعبد به او سپرده شد. در تهران به صدراعظمی ناصرالدین شاه رسید. با اصلاحاتی که انجام داد، مخالفان او از پای نشستند تا شاه را به برکناری او و تبعید وی به کاشان و صدور حکم قتل او وادار کردند.

امین پور، قیصر: (۱۳۸۶-۱۳۳۸ ه.ش) استاد دانشگاه و شاعر معاصر، وی از شاعران موفق پس از انقلاب به شمار می‌آید. از آثار او می‌توان «در کوچه آفتاب، تنفس صبح، مثل چشمِه مثل رود، به قول پرستو و آینه‌های ناگهان» را نام برد.

ایرج میرزا: وی از نوادگان فتحعلی شاه قاجار بود. تحصیلاتش در مدرسه دارالفنون تبریز صورت گرفت. ابتدا شاعر دربار قاجاریه بود اما به زودی از شاعری دربار کناره گرفت. شعر ایرج ساده و روان و مشتمل بر کلمات و تعبیرات عامیانه است و مسائل مختلف اجتماعی را با زبانی ساده و شوخی‌های نیشنده بیان می‌کند.

ب

باکری، مهدی: شهید مهدی باکری در سال ۱۳۳۳ شمسی در میاندوآب به دنیا آمد. او و دوستانش نقش مهمی در برپایی تظاهرات شهر تبریز در سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ داشتند. همان زمان سواک، او را شناسایی کرد و تحت نظر گرفت. در دوران دفاع مقدس، فرمانده لشکر عاشورا بود. دلاوری‌ها و شجاعت او زبانزد خاص و عام است. وی در ۲۵ اسفند سال ۱۳۶۳، در عملیات بدر شهید شد. برادرش حمید باکری در سال ۱۳۶۲ در عملیات خیر به شهادت رسیده بود.

اسدآبادی، سید جمال: مردمی آزادی خواه و دارای افکار و عقاید فلسفی، سیاسی، اجتماعی و طرفدار استقرار آزادی در کشورهای شرقی و ایجاد وحدت میان مسلمانان و تشکیل اتحادیه دولت‌های اسلامی بود. وی همه عمر خود را در مبارزه با استبداد پادشاهان ایران، عثمانی، مصر و سیاست استعماری انگلستان سپری کرد و پیوسته به شرق و غرب سفر می‌کرد. در پاریس روزنامه «گروه‌الوقتی» را منتشر کرد و به سیاست انگلستان در شرق حمله کرد. وی در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در استانبول مسوم شد.

اسماعیل (شاه اسماعیل): (درگذشت ۹۳۰ ه.ق) پادشاه جوان و مؤسس سلسله صفویه است. گذشته از شجاعت و جوانمردی، وحدت سیاسی ایران را از نظر ترویج مذهب شیعه عملی کرد. وی می‌خواست در سراسر کشور نفوذ بیگانگان را براندازد و دولتی مستقل از دیگر دولت‌های اسلامی تشکیل دهد. دوره حکومت شاه اسماعیل، پس از ۲۴ سال تلاش و کوشش به پایان رسید.

اقبال لاہوری: محمد اقبال لاہوری (۱۳۱۶-۱۲۵۰ ه.ش) متفکر انقلابی و شاعر آزاد اندیش پاکستانی است. وی علاقه و ارادت ویژه‌ای به «مثنوی مولوی» داشت و به دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود. اقبال در استقلال پاکستان نقش مهمی داشته است. کلیات اشعار فارسی اقبال در ایران نیز بارها به چاپ رسیده است.

امیر کبیر، میرزا تقی خان: (مقتول به سال ۱۲۶۸ ه.ق) وی از بزرگترین مردان سیاسی دوره قاجاریه است. پدرش آشپز قائم مقام بود و میرزا تقی خان نیز در خاندان قائم مقام تربیت یافت و در جوانی وارد دستگاه و لیعبد تبریز شد. پس از

جُنید: (حدود قرن دوم و سوم قمری) ابوالقاسم بن محمد بن جنید، عارف معروف و عالم دینی، وی در بغداد به دنیا آمد و از کسانی است که درباره علم توحید در بغداد سخن گفته است.

ح

حافظ: خواجه شمس الدین محمد، حافظ شیرازی، معروف به لسان الغیب، بزرگ‌ترین غزل‌سرای تاریخ ادبیات ایران است. وی در اوایل قرن هشتم در شیراز متولد شد و در همانجا به تحصیل علوم و مطالعه قوانین ادب و دیوان شاعران پرداخت و چون قرآن را از برداشت، «حافظ» تخلص نمود.

حبله روی (محمد): از نویسنده‌گان بزرگ قرن یازدهم هجری است و اثر معروف «جامع التّمثيل» از اوست.

حسن زاده آملی: استاد عالّامه حسن حسن زاده آملی، از عالمن برگستهٔ جهان اسلام است که در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در یکی از روستاهای لاریجان آمل به دنیا آمد. وی پس از طی مرافق تحصیل و کسب علوم دینی و معارف اسلامی و فضایل علمی و معنوی، به مدارج عالی در ریاضیات و نجوم نیز دست یافت.

حسن زاده، فرهاد: وی در سال ۱۳۴۱ در آبادان به دنیا آمد و اکنون در تهران ساکن است. در هفتنه‌نامه «دوچرخه» (ضمیمهٔ نوجوان روزنامه همشهری) مسئول صفحه‌های ادبیات و طنز و از اعضای هیئت مؤسس انجمن نویسنده‌گان کودک و نوجوان است.

حکیمی، محمود: حکیمی از جمله نویسنده‌گان و پژوهشگرانی است که عمر خود را وقف پژوهش

بهلوو: (وفات ۱۹۰ هـ.ق) از اشخاص دانا و آگاه معاصر هارون الرشید، خلیفه عباسی، بود؛ وی نسبت به مسائل اجتماعی زمان خود دیدی انتقادی و طنزآمیز داشت.

بیدل دهلوی، عبد القادر: (درگذشت ۱۱۳۳ هـ.ق) از شاعران بلند پایه ادب فارسی، هم‌روزگار صفویه بود. وی در هندوستان به دنیا آمد و همانجا پرورش یافت. بیشتر عمر خود را در تفکرات عرفانی و خلق آثار فراوان سپری کرد.

پ

پایندۀ، ابوالقاسم: (۱۲۹۲-۱۳۶۳ هـ.ش) از نویسنده‌گان چیره‌دست معاصر که در داستان‌نویسی و ترجمه، آثار گوناگونی پدید آورده است. مهم‌ترین اثر او ترجمۀ «قرآن مجید» است.

ت

تاگور، رابیندرانات: شاعر و عارف پرآوازه هندی که اشعار وی سرشار از مفاهیم عرفانی و حس میهن‌دوستی است. تاگور جایزه ادبی نوبل را نیز دریافت کرد. وی در سال ۱۹۴۱ میلادی درگذشت.

ج

جامی، نورالدین عبد الرحمن: نورالدین عبد الرحمن جامی شاعر و نویسنده معروف ایرانی در قرن نهم هجری است. وی به مناسبت محل تولد خویش «جام» و نیز به سبب دوستداری شیخ‌الاسلام احمد جام، جامی تخلص کرد. دیوان اشعار، هفت اورنگ (شامل هفت مثنوی به تقلید از خمسه نظامی)، نَفَحَاتُ الْأَنْس و بهارستان از آثار اوست.

فرآگرفت. برای اتمام تحصیلات به بغداد – از مراکز بزرگ علمی عصر خود – رفت. پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت. بوستان به شعر و گلستان به نثر همراه با شعر و دیوان اشعار ازاو بر جای مانده است. مجموعه این آثار «کلیات سعدی» نامیده می‌شود.

سلیمان: سلیمان پسر دادو^{علیهم السلام} و جانشین اوی بوده است و در اسلام از انبیای بنی اسرائیل به شمار می‌آید. عقل و هوشمندی اوی مشهور و زیانزد عموم است.

سنایی: شاعر و عارف بزرگ قرن پنجم و ششم هجری. اوی در ابتدا شاعری مدحه سرا بود اما پس از مدتی به سروdon اشعار عرفانی و اخلاقی روی آورد. «کارنامه بلخ» و «حدیقه الحقيقة» از آثار اوست.

سینا، ابوعلی: (۴۲۸-۳۷۰ هـ) از دانشمندان بنام قرن چهارم و پنجم است. در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی قرآن را از حفظ داشت. در جوانی پادشاه سامانی - نوح بن منصور - را معالجه کرد و از کتابخانه گرانبهای او بهره‌ها برداشت. در همدان در راه بیمار شد و در آن شهر درگذشت. از آثار اوی می‌توان به کتاب‌های شفا و قانون و نیز دانشنامه عالیای اشاره کرد.

ش

شیرازی، میرزا: (درگذشت ۱۳۱۲ هـ.ق) از علمای عالی قدر شیعه، مرجع بزرگ تقلید، بنیان‌گذار مکتب سامرا و مبارز نستوه، در شیراز به دنیا آمد و برای تحصیل به اصفهان رفت. سپس به عتبات عالیات رفت و نزد شیخ مرتضی انصاری به تحصیل پرداخت. او در زمان ناصرالدین شاه قاجار

و مطالعه در حوزه معارف اهل بیت^{علیهم السلام} کرده است. از آثار اوی می‌توان به: «زندگانی حضرت زینب^{علیها السلام}»، «سیرت و شخصیت حضرت محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم}»، «زندگانی حضرت امام حسین^{علیهم السلام}»، «دادستان‌های آموزنده برای کودکان»، «آموزش کودکان ناییننا» و «حسن ششم» اشاره کرد. همچنین در حوزه داستان، «وجودان»، «به سوی ساحل» و «پیام آور محبت» از آثار اوست.

خ

خلیل (حضرت ابراهیم^{علیهم السلام}): از پیامبران الهی است که مردم را به خدای پیگانه دعوت کرد و خانهٔ کعبه را به دست خویش ساخت. اوی به فرمان نمروд به آتش افکنده شد ولی آتش به امر الهی بر او سرد شد و اوی سالم ماند.

ر

رضایی نیا، عبدالرضا: (متولد ۱۳۴۳ هـ. ش) از نویسندها، شاعران و مترجمان معاصر است. برخی از آثار او عبارت‌اند از «نقد شعر معاصران»، «فرشته بفرستید»، «از حنجره‌های شرقی».

س

سیزوواری، حمید: (۱۳۹۵-۱۳۱۴ هـ. ش)، حسین ممتحنی متخلص به حمید سیزوواری. از شاعران خوش‌نام انقلاب که بیشتر سرودهای او مربوط به فضای انقلاب است. از آثار اوی می‌توان به «سرود سپیده» و «سرود درد» اشاره کرد.

سعدی، شیخ مصلح الدین: (درگذشت حدود ۶۹۱ هـ) از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندها ایران است. آموزش‌های مقدماتی را در زادگاه خود شیراز

بزرگ عاشورایی در عصر قاجار است که در منطقه دودانگه شهر ساری می‌زیست و واقعه کربلا را بر پایه اسناد معتبر تاریخی به نظم درآورده است. بخش نخست دیوان شعر او (مقتل منظوم) در قالب ترکیب بند سروده شده است که حدود ۴۲۰۰ بیت دارد. بخش دوم نزدیک به سه هزار بیت است که در قالب‌های گوناگون به بیان مفاهیم ادبیات عاشورایی پرداخته است. شعر «یاد حسین علیهم السلام» گزینشی از قصیده‌ای بلند و شکوهمند است که از طولانی‌ترین قصاید استوار عاشورایی به شمار می‌آید. هنر شاعری فدایی در تصویرآفرینی‌های بدیع است. کلیات سروده‌های وی با عنوان «سوگنمۀ عاشورایی» یا «مقتل منظوم فدایی» اولین بار در سال ۱۳۸۸ به چاپ رسیده است.

فردوسی: ابوالقاسم فردوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران، در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری می‌زیست. اثر عظیم او شاهنامه است که بیش از سی سال برای سرودن آن تلاش کرد.

فیض کاشانی: (۱۰۹۰-۱۰۰۶ هـ) محدثین مرتضی کاشانی ملقب به مولانا محسن فیض کاشانی از فقیهان و دانشوران دوره صفوی است. وی از شاگردان حکیم نامدار «ملا صدراء» بود و در تمامی علوم دینی، عرفان، فلسفه و ادبیات تبحر و مهارت داشت. برخی از آثار او عبارت‌اند از: تفسیر صافی، کتاب وافی، شرح صحیفه سجادیه، دیوان اشعار و شوق‌المهدی.

ق

قالانی شیرازی: (حدود ۱۲۷۰-۱۲۲۲ هـ) میرزا حبیب‌الله شیرازی متخلص به «قالانی» از شاعران

برای مبارزه با استعمار انگلیس، با فتوای مدبرانه خود، مصرف تباکو را تحریم کرد. مدتی در سامرا به تدریس و تعلیم مشغول بود تا این که در سال ۱۳۱۲ هجری قمری بدرود حیات گفت و پیکر مطهرش در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

ص

صائب تبریزی، میرزا محمدعلی:

(۱۰۸۶-۱۰۱۶ هـ) وی در اصفهان دیده به جهان گشود. پدر صائب از بازگانان شهر تبریز بود که برای تجارت به اصفهان مهاجرت کرده بود. صائب در اصفهان به تحصیل علم و کمالات به ویژه خط و شعر و ادب و فضیلت پرداخت. در روزگار جوانی به مشهد و مکه هم سفر کرد. سپس به هند رفت و با شاعران بزرگ آن دیار آشنا شد. پس از هفت سال به میهن بازگشت و به حضور شاه عباس دوم صفوی در اصفهان رسید و عنوان «ملک الشعراًی» یافت. صائب از پرکارترین شاعران روزگار خویش است. اشعار او عموماً غزل، مشنوی و قصیده است.

ع

عباس علی: از فرزندان حضرت علی علیهم السلام از پرچمدار سپاه امام حسین علیهم السلام بود. وی به «ابوالفضل» و «قرمزی‌هاشم» معروف است. در سال ۶۱ هـ در واقعه کربلا به شهادت رسید و مزارش در کربلا امروزه زیارتگاه مشتاقان است.

ف

فدایی مازندرانی، میرزا محمود: (حدود ۱۲۰۰-۱۲۸۰ هـ) از شاعران و مرثیه‌سرایان

سرزمین فلسطین و استقلال آن از درون مایه‌های اصلی شعر او است.

مستوره کرده‌ستانی: (۱۲۶۴-۱۲۲۰ هـ.ق) «ماه شرف خانم» فرزند ابوالحسن مستوره کرده‌ستانی، متولد ۱۲۲۰ قمری در شهر سنتنج، شاعری است که به دو زبان فارسی و کردی شعر سروده است. او را نخستین زن تاریخ نویس کرد در ایران، شمرده‌اند. «دیوان شعر» و «تاریخ اردنان» از آثار اوست.

مطهری، مرتضی: (۱۳۵۸-۱۲۹۸ هـ.ش) استاد شهید آیت‌الله مطهری در بهمن ماه ۱۲۹۸ هجری شمسی در فریمان خراسان به دنیا آمد. وی یکی از شاگردان بر جسته امام خمینی (قدس سرمه) بود که به مراتب علمی بالایی رسید. آثار او زمینه‌ساز بسیاری از مبانی فرهنگی و دینی انقلاب اسلامی است. این روحاًنی فرزانه در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به شهادت رسید. برخی از آثار او عبارت‌اند از: خدمات متقابل اسلام و ایران، داستان راستان (برای نوجوانان)، تماشاگه راز، مسئله حجاب، پیرامون انقلاب اسلامی.

مولوی، جلال الدین محمد بلخی: (۶۷۲-۶۰۴ هـ.ق) از شاعران و عارفان بزرگ ایران در قرن هفتم است. آثار گرانقدر او عبارت‌اند از: منوی معنوی، دیوان شمس، فیه مافیه، مکتوبات و مجالس سبعه.

ن

نزار قبانی: (۱۹۹۸-۱۹۲۳ م) از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان عرب، متولد شهر دمشق سوریه ابیت. او به زبان‌های فرانسوی، انگلیسی

دوره قاجار است. هنر او در قصیده‌سرایی و انتخاب واژگان خوش‌آهنگ و توصیف‌های نیکو است. وی کتاب «پریشان» را به شیوه گلستان سعدی نوشته. آرامگاه او در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام شهر ری است.

قائم مقام فراهانی: ادیب، منشی و شاعر دوره قاجار؛ وی در نظم و نثر فارسی تبحر داشت و «ثنایی» تخلص می‌کرد. کوشش‌های بسیار وی برای اصلاح ایران موجب حسادت عده‌ای از جمله میرزا آقاسی شد و بدگویی بدخواهان شاه قاجار (محمدشاه) را برانگیخت تا او را به باع نگارستان تهران احضار کرد و وی را در آن جا خفه کردند. مجموعه نوشته‌ها و انشاهای قائم مقام فراهانی به نام منشأت است. قائم مقام در نوشتن این آثر، از شیوه گلستان سعدی پیروی کرده است.

قُشیری، ابوالقاسم: یکی از عارفان معروف قرن پنجم هجری که کتاب «رساله قشیریه» در شرح اصطلاحات و معرفی مشایخ عرفانی از آثار اوست.

ک

كمال الدین، بهزاد: نقاش و مینیاتورساز مشهور اواخر عهد تیموری و اوایل دوره صفوی؛ لقب وی کمال الدین و از مردم هرات و شاگرد سید احمد تبریزی بود. شاه طهماسب اول نزد بهزاد نقاشی می‌آموخته است.

م

محمد درویش: (۲۰۰۸-۱۹۴۲ م) از بزرگ‌ترین شاعران معاصر عرب است که شعر او با انقلاب، مبارزه و پایداری پیوندی آشکار دارد. عشق به

را در سال ۱۳۶۲ در رشته هنر گرفت و سپس به کار تدریس هنر در یکی از روستاهای تنکابن مشغول شد. سلمان با شعر ارزشی انقلاب، پیوندی ناگسستنی داشت؛ صمیمیت، سادگی و بی‌پیرایگی در اشعارش موج می‌زند. از سلمان هراتی، سه مجموعه با نام‌های «از این ستاره تا آن ستاره»، «از آسمان سبز» و «دری به خانه خورشید» به چاپ رسیده است. سلمان در ششم آبان ماه ۱۳۶۵ ه.ش در راه رفتن به مدرسه محل کار خود بر اثر تصادف، جان باخت. آرامگاه وی در حوالی شهر تنکابن واقع شده و بیت زیر بر سنگ مزارش نوشته شده است:

آه از پاییز سرد، ای کاش من
از تو باغی در بهاران داشتم

و اسپانیایی مسلط بود. سرودهای او سرشار از عشق و عاطفه به انسانیت است.

نظامی: شاعر نامدار ایرانی در شهر گنجه، به دنیا آمد. در جوانی به تحصیل علوم اسلامی و فرهنگ و ادب، قصص و تاریخ همت گماشت. داستان پردازی در منظومه‌های او به اوج رسید. آثار نظامی عبارت‌اند از: مخزن‌الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجnoon، هفت‌پیکر و اسکندرنامه.

۹

وحشی بافق: کمال الدین وحشی بافقی در اواخر عهد شاه اسماعیل اول صفوی در قصبه بافق در ۲۴ فرستنگی بیزد متولد شد. سپس به بیزد آمد و بیشتر ایام زندگی را در آن جا گذراند. از آثار او می‌توان به مثنوی‌های «فرهاد و شیرین»، «نظر و منظور» و «خلدبرین» اشاره کرد.

۵

هاتف اصفهانی: سیداحمد (درگذشت ۱۱۹۸ ه.ق) از شاعران دوره افشاریه و زندیه است. در سرودن غزل از سعدی و حافظ پیروی می‌کرد. «ترجمیع‌بند» عرفانی وی نیز معروف است.

هراتی، سلمان: سلمان قنبر هراتی (آذرباد) در سال ۱۳۳۸ ه.ش در روستای «مزَرَدَشْت» تنکابن، در خانواده‌ای مذهبی پا به عرصه وجود نهاد. دوران ابتدایی را در روستا گذراند و از همان ابتدای جوانی، به دلیل فقر مادی، به شاگردی پرداخت و یا با چوپانان محلی «گالش‌ها» به چوپانی می‌رفت و از همین رهگذر با ترانه‌های محلی آشنایی پیدا کرد. از سال ۱۳۵۲ به نوشتن روی آورد و سروden شعر را آغاز کرد. فوق دیپلمش

۵

درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی: نوشتهٔ فریدون اکبری شلدره که در آن به سیر تاریخی ادبیات داستانی از روزگار مشروطه تا ۱۳۷۷ پرداخته شده است. محور اصلی کتاب، داستان نویسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.

در جست‌وجوه خوش‌بختی: نوشتهٔ لرد آویبوری و ترجمة ابوالقاسم پاینده است. این کتاب در هفده فصل نگاشته شده و نویسنده در آن به موضوعاتی مانند خوش‌بختی، امید، تربیت و ... پرداخته است.

۶

رساله قُشیریه: نوشتهٔ ابوالقاسم قشیری از عارفان قرن پنجم است. اصل این کتاب به زبان عربی است و یکی از شاگردان قشیری آن را به فارسی برگردانده است. موضوع این کتاب، معرفی برخی از بزرگان عارف و شرح اصطلاحات و الفاظ رایج میان آنهاست. این اثر با تصحیح و تعلیقات استاد فروزانفر به چاپ رسیده است.

آثار

۱

از آسمان سبز: مجموعهٔ شعری از «سلمان هراتی»، شاعر دورهٔ انقلاب اسلامی

اسرار التوحید: کتابی است تألیف «محمد بن منور» در شرح حال و سخنان ابوسعید ابوالخیر. محمد بن منور، یکی از نوادگان ابوسعید است.

ب

بوستان سعدی (سعدی نامه): منظومهٔ مثنوی سعدی شیرازی است. این منظومه به ده باب تقسیم شده است. بوستان سعدی منظومه‌ای است اخلاقی و اجتماعی و عرفانی. این کتاب تاکنون به زبان‌های مختلف از جملهٔ لاتینی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و ترکی ترجمه شده است.

شامل حکایاتی است که مولانا با بیان آنها مسائل دینی و عرفانی و حقایق معنوی را به زبان ساده و از راه تمثیل بیان می‌کند. منشوی، در ۲۶ هزار بیت و در شش دفتر سروده شده است.

مجلهٔ رسید: مجموعهٔ مجلاتی است که هم‌سو با اهداف آموزشی و پژوهشی دانش‌آموزان ایران از سوی دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی منتشر می‌شود. این نشریه در سه دورهٔ ابتدایی، متوجهه اول و متوجهه دوم در دسترس دانش‌آموزان و دبیران قرار می‌گیرد.

ن

نهج‌البلاغه: گردایی از نامه‌ها و خطبه‌ها و سخنان و کلمات قصار امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام است که عالی، بزرگوار شیعی، «سید رضی» آن را گردآورده است.

۵

هفده داستان کوتاه کوتاه: این کتاب ترجمهٔ سارا طهرانیان است که هفده داستان کوتاه کوتاه از نویسنده‌گان ناشناس جهان را در بردارد.

س

روح‌الارواح فی شرح‌الاسماء‌الملک‌الفتاوح: نوشتهٔ شهاب‌الدین احمد بن متصور سمعانی، از عارفان و نویسنده‌گان قرن ششم، این کتاب، با نثر شیوا و ساده، به شرح و توضیح نام‌های خداوند پرداخته است.

ک

کلیله و دمنه: کتابی است پنداموز که در آن حکایت‌های گوناگون (بیشتر از زبان حیوانات) نقل شده است، نام کتاب از دو شغال به نام «کلیله» و «دمنه» گرفته شده است. اصل داستان به زبان هندی بوده است. این کتاب در قرن ششم به وسیلهٔ ابوالمعالی نصرالله منشی به فارسی ترجمه شده است.

گ

گلستان: کتابی است به فارسی آمیخته به نظم و نثر که در سال (۶۵۶ هـ.ق) سعدی آن را نگاشته است. گلستان هشت باب دارد و اساس این کتاب بر بیان حکایت است و هدف آن تربیت انسان‌هاست.

م

مثنوی معنوی: کتاب منظوم و گران‌قدر مولوی،

ایران شد. تهران از نظر عمران و عظمت سیاسی و اقتصادی یکی از شهرهای مهم خاورمیانه است.

چ

چالدران: یکی از شهرهای استان آذربایجان غربی است که جنگ معروف چالدران بین شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم، پادشاه عثمانی در این محل واقع شد.

خ

خراسان: خورآسان، شرق، همانکنون سه استان کشور به این نام مشهورند: خراسان رضوی که مرکز آن مشهد مقدس است؛ خراسان شمالی که مرکز آن بجورد و خراسان جنوبی که مرکز آن بیرجند است.

س

سبا: شهری در عربستان قدیم و ناحیه یمن کنونی که ملکه آن بلقیس نام داشته است.

ف

فرانسه: کشوری است در نیم کره شمالی و از کشورهای اروپای غربی است. فرانسه دارای حکومت جمهوری است و یکی از مراکز علم و

مکان‌ها

۱

استانبول: این واژه به معنی «به سوی شهر» است و نام شهر و بندری در ترکیه است. سابقاً پایتخت دولت عثمانی بود و اکنون یکی از شهرهای مشهور جهان است.

افغانستان: همسایهٔ شرقی ایران است. پایتخت آن شهر کابل است و قندهار و هرات از شهرهای مهم آن به شمار می‌آیند. مردم این سرزمین فارسی زبان و مسلمان‌اند.

ت

تهران: پایتخت ایران است که بین کوههای البرز و کویر مرکزی قرار گرفته است. تهران در دشتی هموار و مسطح قرار گرفته که شبیه آن از شمال به جنوب است. در عصر قاجاریه پایتخت

ادب و هنر اروپا در قرون جدید به شمار می‌رود.
پایتخت آن شهر پاریس است.

فراهان: یکی از شهرستان‌های استان مرکزی که در شمال شهر اراک واقع است و زادگاه قائم مقام فراهانی است.

فلسطین: کشوری مسلمان که بین رود اردن و دریای مدیترانه واقع است. همچنین این کشور بین جمهوری لبنان، سوریه و بحرالحیث قرار گرفته است. پس از جنگ جهانی دوم به یاری استعمارگران کشوری به نام اسرائیل در آن تشکیل گردید. شهر معتبر بیت‌المقدس که قبلاً قسمتی از آن در دست مسلمانان بود، در حال حاضر تمام آن در تصرف اسرائیل اشغالگر است.

۵

مصر: کشور مصر در شمال شرقی افریقا واقع است. آبادی و وجود جمعیت در خاک مصر در نتیجه وجود رود نیل است که خاک مصر را حاصل خیز و ثروتمند کرده است. حکومت مصر جمهوری و پایتخت آن شهر قاهره است.

۶

یمن: کشور کوچک مستقلی است در جنوب غربی شبه‌جزیره عربستان که پایتخت آن شهر «صنعاء» است.

فهرست منابع

- کوشش نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، س. ۱۳۹۰.
- زندگی و شعر ادیب الممالک فراهانی، به کوشش سیدعلی موسوی گرمارودی، ۲ جلد، انتشارات قدیانی، چاپ اول، س. ۱۳۸۴.
- سرگذشت شهید مهدی باکری، حبیب یوسفزاده، انتشارات مدرسه، س. ۱۳۸۵.
- سروド سپیده (دیوان اشعار حمید سبزواری)، جلد دوم، با مقدمه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و استاد آینه‌وند، انتشارات کیهان، چاپ اول، بهار، ۱۳۶۸.
- شوق مهدی (عج)، فیض کاشانی، تصحیح و مقدمه‌الی دوانی، انتشارات انصاریان، قم، س. ۱۳۸۴.
- فرزند ایران، میرجلال الدین کرازی، نشر معین، تهران، چاپ اول، س. ۱۳۹۱.
- فوت کوزه گری، مصطفی رحماندوست، ۲ جلد، انتشارات مدرسه، چاپ اول، س. ۱۳۸۶.
- کلیات فارسی اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، انتشارات سنبای، س. ۱۳۶۸.
- گزارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دفتر هفتم، به کوشش حسن قربی، زستان، ۱۳۸۶.
- گلستان سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران، چاپ چهارم، س. ۱۳۷۴.
- گنجینه (برگزیده متون کهن مکر پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما) شماره ۳۳، آذر س. ۱۳۸۲.
- گنجینه سخن (منتخب آثار نویسندگان پارسی گوی)، ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، س. ۱۳۶۳.
- مجموعه کامل اشعار، قیصرابین پور، انتشارات مروارید، چاپ نهم، س. ۱۳۹۱.
- مقتل منظوم فدایی مازندرانی، تحقیق، تصحیح و تعلیقات فریدون اکبری شilderه، انتشارات فرتا، تهران، چاپ سوم، س. ۱۳۹۴.
- منشآت قائم مقام فراهانی، تصحیح جهانگیر قائم مقامی، انتشارات ابن سینا، تهران، س. ۱۳۳۷.
- هزار و یک حکایت، محمود حکیمی، انتشارات قلم، س. ۱۳۷۵.
- هفده داستان کوتاه از نویسندگان ناشناس، ترجمه سارا طهرانیان، چاپ [نشر] کتاب خورشید، س. ۱۳۸۱.
- یک عالم پروانه (بانک اطلاعات شعر کودک و نوجوان)، دفتر انتشارات کمک آموزشی، س. ۱۳۸۱.
- از بهار تا شهریار، حسنعلی محمدی، انتشارات فرتا، تهران، چاپ پنجم، س. ۱۳۸۹.
- از صبا تا نیما. بحیی آرین پور، انتشارات زوار، تهران، چاپ هفتم، س. ۱۳۷۹.
- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید (۲ جلد)، محمد بن منور، به تصحیح و اهتمام دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
- امیرکبیر، فرهاد حسن‌زاده، انتشارات مدرسه، س. ۱۳۸۵.
- امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، اکبر هاشمی رفسنجانی، ناشر دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم س. ۱۳۶۲.
- تذکرة الاولیاء، عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، س. ۱۳۶۸.
- حکایت زمستان، سعید عاکف، نشر مُلک اعظم، مشهد، س. ۱۳۹۱.
- خمسة نظامی گنجوی، تصحیح وحید دستگردی، امیرکبیر، تهران، س. ۱۳۷۲.
- داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، محمود حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ بیست و هشتم، س. ۱۳۷۱.
- درآمدی بر ادبیات داستانی پس از انقلاب اسلامی، فریدون اکبری شilderه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، س. ۱۳۸۲.
- در جست‌وجوی خوش بختی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات ارمنان، چاپ اول، س. ۱۳۵۹.
- دستور زبان فارسی، صادقی، علی اشرف و ارجنگ، غلامرضا، وزارت آموزش و پرورش، س. ۱۳۶۳.
- دیوان ایرج میرزا، تصحیح محمد جعفر محجوب، چاپ زوار، س. ۱۳۵۳.
- دیوان حکیم قاآنی شیرازی، با تصحیح و مقدمه محمد مجعفر محجوب، چاپ موسوی، س. ۱۳۳۶.
- دیوان مستوره کو دستافنی، تصحیح احمد کرمی، انتشارات ماه، س. ۱۳۶۲.
- دیوان وحشی بافقی، به کوشش حسین آذران، امیرکبیر، س. ۱۳۸۰.
- دیوان وصال شیرازی، تصحیح و تنظیم محمود طاووسی، انتشارات نوید، ج ۱، س. ۱۳۷۸.
- رساله قشیریه، (ترجمه فارسی) ابوالقاسم قشیری، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، س. ۱۳۶۱.
- روح الارواح، شهاب‌الدین احمد بن منصور معانی، به

